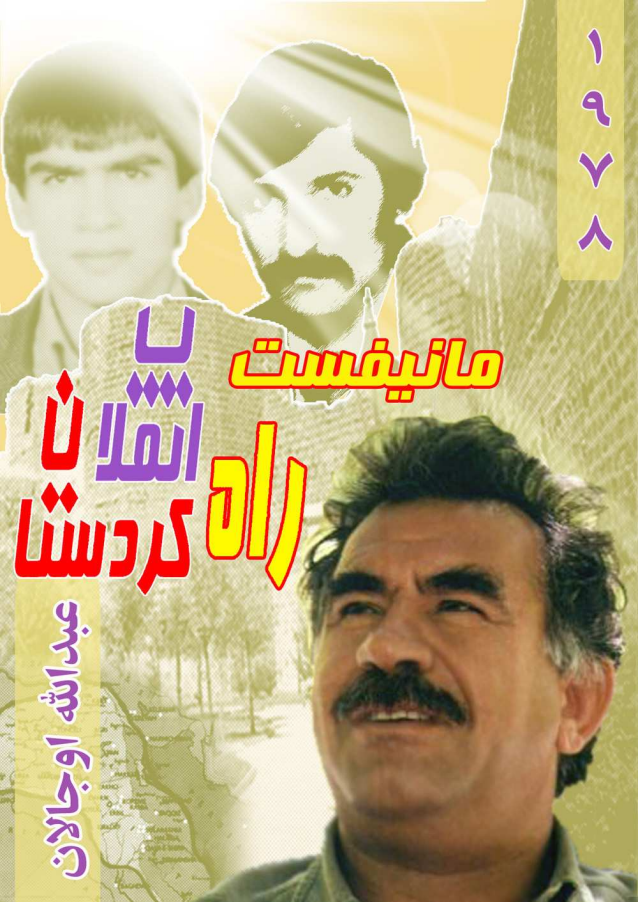


۱۹۷۸

مانیفست

با
انقلاب
کردن
راه

عبدالله او جالان



مانیفست

راه انقلاب کردستان

عبدالله اوجالان

این اثر ترجمه‌ای است از

KÛRDISTANIN DEVRİM YÖLÛ

تدوین: عبدالله اوجالان

wesanen Serxwebun

انتشارات سرخوبون

راه انقلاب کردستان

۱. نگاهی کلی به تاریخ استعمار و طبقات اجتماعی

۲. تاریخ و جامعه کردستان

۳. ویژگی‌ها و ابعاد انقلاب کردستان

برگردان: گروه مترجمان

ویرایش و آماده‌سازی برای چاپ: مجله ولاتی نازاد

صفحه‌آرایی و طرح جلد/بخش هنری مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

انتشارات/ گریلا ۱۳۸۹ ه.ش / ۱۹۰ صفحه.

چاپ: می ۲۰۱۰ / اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ / چاپخانه‌ی آزادی / تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

فهرست

سخنی بر چاپ دوم فارسی..... ۴

مقدمه چاپ چهارم ۷

پیشگفتار ۱۵

بخش یکم

۱. تاریخ استعمار و طبقات اجتماعی ۲۵

بخش دوم

۲. جامعه‌ی کردستان ۵۱

بخش سوم

۳. انقلاب کردستان ۹۲

سخنی بر چاپ دوم فارسی

اصالت تاریخ، مقوله‌ایست که بسیار بر سر آن بحث می‌شود از تاویل مورخ به مثابه یک فرد نوعی که بگذریم، آنچه که می‌توان از هستی انسان قرائت نمود، روح تاریخی است که رهبر آپو بدنبال آن سالهای سال تامل نموده است. طوری که با قرائت صرفاً شخصی و فردگرایانه به تاریخ نمی‌پردازد. رهبر آپو تاریخ نو را بی‌آنکه زیسته شده باشد، مکتوب نمی‌نماید، بلکه تاریخی را باز می‌نویسد که حقیقتاً در هستی خود، اصالت عملی دارد در قالب مکان و زمان. پس رهبر آپو بازنویسی خودمحور را نیز بشدت رد می‌نماید. چه، اعتقاد دارد که بایستی اصالت آن را حفظ نمود. تاریخ اصیل نیز در نظر ایشان، همان است که از آن حاشا شده و انکار گردیده است و به جای آن تاریخ انحرافی و دستکاری شده ارائه گردیده. لذا رهبری، رسالت بازنویسی آن را رسالتی جامعه‌شناختی می‌داند و با این جمله بسیار فلسفی و پر محتوا حقیقت تاریخ و اهمیت آن را بیان می‌دارد: "تاریخ در امروزمان پنهان است و امروز هم در تاریخ". اینگونه بیان می‌دارد که گذشته با حال و آینده مرتبط و نظامند هستند. بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. در واقع آنچه که امروزه توسط دولتها انجام می‌گیرد، ارائه تاریخی انحرافی است که نه تنها گذشته بسیاری از خلق‌ها را انکار می‌کند، بلکه به طوری مستبدانه بر حال و آینده آنها نیز تاثیر می‌گذارد.

تاریخ کردها و فراتر از آن موجودیت کردها امروزه، همچنان انکار می‌گردد. بارزترین نمونه تاریخ حاشاشده همانا تاریخ کردهاست. این امر هم از جانب دولتهای حاکم منطقه و هم از طرف حاکمان استعمارگر و خودمركزبین غربی توامان صورت گرفته است. تاریخ، فرهنگ، زبان و سرزمین کردها انکار گردیده و مدام با خطر امحا رویارو بوده و می‌باشد. کردها، این کهن‌ترین خلق خاورمیانه، با سیاستهای منحرف‌ساز و آسمیله‌گر روبرو بوده است. همانطور که می‌دانیم علم تاریخ امروزی اروپا با محوریت یونان را پیش‌قراول فرهنگ و تمدن می‌نامند. چه بسا مزوپوتامیا که پرقدمت‌ترین یادمان تاریخی‌ست انکار شده است. تاکنون غالب‌ترین تئوری این بوده که کردها از مناطق شمالی به مزوپوتامیا کوچ

مانیفست راه انقلاب کردستان ۵

کرده‌اند و لذا به مثابه خلقی آریایی نه صاحب سرزمینی پرقدمت است و نه فرهنگ و تمدنی کهنسال. تمامی محافل فکری نیز تسلیم چنین تئوری‌هایی تصنعی شده‌اند. حتی آثار پرقدمت کردها نیز حاشا می‌شود. وقتی که رهبر آپو مبارزات آزادیخواهانه خود را شروع کرد، بازگرداندن این اصالت تاریخی کردها و بیان آن را مهمترین رسالت انقلابی دانست. این کار باید آغاز می‌شد و رهبری برای اولین بار در ۱۹۷۸ اقدام به نوشتن اولین مانیفست نمود و "راه انقلاب کردستان" را به قلم تحریر درآورد. در این اولین و نیرومندترین اثر، سیستم کاپیتالیستی و برخوردهای سیاسی و استراتژیک آن که آرمانخواهانه است را شدیداً مورد انتقاد قرار داد و محافل فکری روز را به لرزه درآورد. اما در این اثر تاریخی، نظریه‌ی غالب کلاسیک در خصوص تاریخ کردستان برجسته شد و این امر که کردها اساساً خلقی هستند که از شمال کوچ کردند، باز هم غالب است. مساله دیگر ماهیت استراتژی مبارزاتی است که مطابق آن رهبر آپو در مانیفست "راه انقلاب کردستان" در مقابل بی‌رحمی اشغالگران آن موضع را اتخاذ می‌نماید و جنگ‌های درازمدت خلق‌ها را امری ضروری می‌داند.

اما با پیشبرد مبارزات و در کنار آن توسعه کنکاش‌ها و جستجوهای نستوهانه‌ی رهبر آپو، آن دو مورد فوق یعنی امر کوچ کردها به کردستان و نیز استراتژی جنگ درازمدت خلق‌ها دچار دگرگونی عظیمی شد و رهبر آپو مسلماً در همان اوان مبارزات به صحت چنان تاریخی در خصوص کردها شک نمود و امروزه در دفاعیات اخیرش در امرالی این امر را به‌طور مستدل اثبات نمود که خلق کرد ماندگارترین و اصیل‌ترین خلقی است که بعد از مهاجرت‌های اولیه انسانی که از ریف شرقی آفریقا صورت گرفت، اولین خلقی بوده که در هلال حاصلخیز زاگرس - توروس بنیان تمدن‌های جهان گشته است. وقتی رهبر آپو این اصالت تاریخ را خاطر نشان ساخت، خواب را از چشم مورخان ربود و بیداری عظیمی را موجب گشت. اما مسلماً آن روند انتقادی که در اولین اثر ایشان یعنی "راه انقلاب کردستان" شالوده بست همچنان ارزش خود را از دست نداده و کماکان مرجعی نیرومند جهت ارزیابی صحیح تاریخ می‌باشد. مسلماً اگر آن نقادی‌های تاریخی رهبر آپو به صورت منطقی بازخوانی تاریخ در "راه انقلاب کردستان" صورت نمی‌پذیرفت هم‌اکنون آن دستاورد عظیم در دفاعیات اخیرش حاصل نمی‌گشت. درک صحیح

این امر مسلماً به فهم درست آن اولین اثر کمک شایانی می‌کند و اساساً روند دیالکتیکی تحول انقلابی را خاطر نشان می‌سازد. پس، همچنان می‌توان عطشناک و سیری ناپذیر، این اثر نیرومند را خواند که اولین نطفه‌ی تولد مجدد تاریخ‌های فراموش شده، می‌باشد. انگار با تولد این اثر مهم، سپیده‌دم تاریخ کردها طلوع یافته و هم‌اکنون بر فراز زاگرس - توروس به قصد مامن گرفتن راه جودی را دربر گرفته تا آرام گیرد و نوح‌وار جهانی آزاده را بیاراید.

پاییز ۲۰۱۰ - مطبوعات مرکزی PJAK

مقدمه‌ی چاپ چهارم

نسخه‌ی اول کتاب راه کردستان در دی ماه سال ۱۹۷۸ در شمال کردستان به چاپ رسید، این نسخه که در فاصله سالهای ۱۹۷۸-۱۹۸۰ در مجله‌ی سرخوبون (استقلال) انتشار می‌یافت، چاپ می‌گردید.

شماره اول این کتاب توسط این مجله انتشار یافته و بروشور راه انقلاب کردستان با بالانویسی بصورت درشت چاپ گردید. در سال ۱۹۷۹ شماره دوم راه انقلاب کردستان در اروپا منتشر گردید که این نسخه بر اساس چاپ یکم بتحریر درآمده بود. این کتاب توسط طرفداران PKK برای رسیدن به اهداف مدنظر خود در اروپا به چاپ رسیده بود. چاپ سوم نیز بر اساس همان شماره اول بود که در مجله سرخوبون (استقلال) منتشر شد. تحت نام PKK و بصورت بروشوری منتشر گردید. چاپ چهارم نیز بر اساس نسخه سوم انتشار یافت. در این نسخه تغییراتی مانند غلط‌گیری و اصلاح صورت گرفته‌اند. در این نسخه نیز مطالبی که در مجله سرخوبون چاپ گردیده بود، منتشر می‌گردد و البته تنها بروشور چاپ می‌گردد. بدلیل محدودیتهای مجله سرخوبون و عدم ذکر نام نویسنده در اینجا تغییراتی بعمل خواهد آمد. نسخه‌های بعدی این کتاب نیز تحت عنوان و نام PKK بچاپ رسیده‌اند. نکته‌ای که ذکر آن لازم می‌باشد، این است که «راه انقلاب کردستان» توسط تلاشگران راه آزادی، بویژه رفقا شهید «مظلوم دوغان و محمد خیری دورموش» که مبارزات گرم و پرشوری را انجام داده‌اند، تحریر شده و مطالبی کوتاه نیز به آن اضافه گردیده است.

۱

راه انقلاب کردستان در بهار ۱۹۷۸ در شهر دیاربکر (آمد) نوشته شد. در گرما گرم بهار دیاربکر و در شهر حلوان که آتش مبارزات شدت گرفته و این گرما، خود را به میان جمعیت می‌کشاند. در هر نقطه از کردستان جنبشهای انقلابی که در آستانه‌ی تشکیل حزب بودند، ضرورت و لزوم چاپ این کتاب را در نوشته‌های خود نمایان و اعلام داشتند و در آن زمان تشکیل حزب و شروع مبارزات کردستان، برای نشان دادن و بیان مسئولیت آزاد نمودن کردستان، به چنین سندی نیازمند بود. «راه انقلاب کردستان» تمرکز تئوری ۵ ساله و چکیده و جوهر ۵ سال تلاش بی‌پایان ایدئولوژیک بود، که بصورت نتیجه‌ای منسجم منتشر شد. گروههای اولیه PKK بمدت ۵ سال بصورت سیستماتیک و سازماندهی شده در گوشه و کنار کردستان فعالیتهای تبلیغی را انجام دادند. راه انقلاب کردستان با برنامه‌ی خود، سندی اساسی و مبدأی برای بنیاد نهادن PKK بوده و نقش راپورتی (گزارش کار) را برای تاسیس و اعلام PKK و نیز شروع جنبش انقلابی ایفا می‌نمود. این کتاب در مدتی کوتاه در تمام نقاط کردستان پخش و توزیع گردیده و در میان جامعه انقلابی بصورتی بسیار عمیق مورد تحقیق قرار گرفت.

در بین گروههای اولیه، تنها طرح‌ریزی و تئوری بصورت تک‌بعدی و واحد معیار قرار داده نشد، بلکه در عین حال و همزمان با پیشبرد ایدئولوژی، راه‌های عملی برای مبارزه‌های عملی بازگردید. بر اساس این تئوریه‌ها و تفکرات، مبارزات بسیار سخت و سنگینی انجام گرفت و برای تاسیس PKK و شکل دادن به

طبقه کارگران کردستان و تشکیل حزبی انقلابی ملت رنج‌دیده، آمادگی‌های لازم بعمل آمد. راه انقلاب کردستان با برنامه و تعاریف خود، برای کسانی که در روزهای ۲۶-۲۷/۱۱/۱۹۷۸ در روستای فیس واقع در منطقه لیجه، کنگره تاسیس PKK را برگزار می‌کردند، به سند و برنامه‌ای اساسی و رسمی مبدل گردید.

در نتیجه بحثهایی که در این کنگره صورت گرفت و نیز از تجمع افکار و عقاید اساسی PKK، مانیفست حزب، تحت عنوان و نام «راه انقلاب کردستان» نوشته شد. راه انقلاب کردستان هنگامی که نوشته شد، تنها برنامه‌ای بود که در اختیار گروه اولیه و اعضای PKK قرار داشت. یکسال قبل از حاضر شدن کامل و نشر مانیفست، این مطالب جهت بحث مطرح شد و نیز در چارچوب تاریخی که بر دهه هفتاد حاکم بوده، به اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی کردستان، با نگرش و تحقیقی مفصل بر آن، برای تمامی مبارزان در مناطق مختلف فرستاده شد. بروشور راه انقلاب کردستان در چنین وضعیتی توسط نویسنده‌اش که می‌گفت؛ این اولین و جدیترین و فشرده‌ترین برنامه‌ی ما می‌باشد، در قالب کتاب راه انقلاب کردستان که بر تاریخ طبقات و تاریخ استعمار، ارایه فرمول و سیستم برای انقلاب و سوسیالیسم بصورت آزاد و آفریننده و مسئول و نیز برقراری رابطه‌ای در شأن و مقام نسبت به تاریخ کردستان و زمانها و مراحل مهم، به آنالیزی سیستماتیک و درست، ویژگی‌های انقلاب کردستان، اهداف آن، وظایف استراتژیک و تاکتیکی آن و به نقش آن در خاورمیانه و دنیا اشاره می‌نماید، برای خلق کرد نیز آینده‌ای نو و جدید را نوید می‌دهد. این کتاب بصورتی کاملاً سیستماتیک و با برنامه‌ای منظم و پرمحتوا نوشته شده است.

PKK در ماههای اول سال ۱۹۸۰ برنامه‌ی دوم خود را با نشر کتابهایی چون:

- نقش خشونت در کردستان

- سازماندهی چگونه است؟

- مسایل رهایی خلق کردستان و راه حل آن

و نیز بسیاری نوشته‌ها و بروشورهای دیگر اعلام نموده و با نوشته شدن کتابها و مطالب دیگری مانند «تاریخ کردستان، ویژگی‌های جامعه کردستان، مشکلات انقلاب کردستان و پیشرفت دنیا» و فعالیتهای اینگونه راهی دیگر به سوی آینده و روشنایی باز گردید. بر اساس این فعالیتهای و نتایج حاصل از آن تلاشها، امروزه دهها کتاب و بروشور بچاپ رسیده‌اند و بسیاری مطالب حاضر و مهیا برای چاپ در دست می‌باشند که هنوز به چاپ نرسیده‌اند.

انقلاب کردستان و تئوری مبارزه آن گام به گام بر شالوده‌ی بررسیهای فراوان تعریف گردیده و در نتیجه این تلاشها، حقایق تاریخی و اجتماعی کردستان، امروز به شیوه‌ای بسیار گسترده روشن شده‌اند. این

بررسیهای تئوری ژرف، نه تنها برای خلق کرد، بلکه برای خلقهای ترکیه و نیز برای خاورمیانه و حتی تمام دنیا خیزشهای سوسیالیستی انجام گرفته و معیارهای اساسی، سالم، آفریننده و زنده‌ای برای انقلاب معین می‌سازد. در این کتاب، تئوری‌ها و نگرشها بر اساسی سیستماتیک ارایه گردیده‌اند. هر صفحه، خط و بند این کتاب، می‌تواند به شیوه‌ی فصل و مبحثی حجیم به تنهایی راهگشا باشد. این کتاب به خاطر اینکه آشکارا وضعیت کردستان و جهان را روشن می‌سازد، حکم سندی زنده دارد. یک نظریه پرداز فرانسوی می‌گوید: «افکار و اندیشه‌های مرده، تحت پوشش جامه‌های زیبا، از رادیکالیسم و جرات محرومند و در صورت بیان به مانند جعبه‌ای تقویت کننده برای نادانان می‌باشند. این اندیشه‌ها مرده‌اند، در حالیکه اندیشه‌های نو، پدیدآورنده‌ی شک و گمان می‌باشند که ناراحتی فکری و کینه می‌آفرینند. بعضی اشخاص با این اندیشه‌ها به خصومت می‌پردازند، همانا بعضی هم به استقبال آن می‌شتابند».

این سخنان زیبا در مورد کتاب حاضر هم صدق می‌کند، زیرا هنگامی که چاپ گردید، گروههای سوسیال شوونیست و رفرمیست ترک و نیز ملی‌گرایان سنتی و کهنه پرستان کرد، شوکه شدند. حتی در میان افراد PKK نیز اولین جدایی برخی اشخاص و کناره‌گیری‌ها رخ دادند، زیرا بعضی اشخاص با فهمیدن حقیقت PKK در اینکه کاملاً جدی، سالم و رادیکال می‌باشد، از جنبش دور شده و عقب‌نشینی کردند. پیکارگران و انقلابیون راستین نیز پرجوش و خروش گام برداشته و بدین شیوه حزبی انقلابی و پیکارگر راه رهایی ملی سربرآورد. تئوری این کتاب و نحوه‌ی عمل ساختن آن و نیز رخ دادن بسیاری وقایع جسورانه از سوی مبارزان حزب، خلق کرد را به شیوه‌ای جدی تکان داد و برای اولین بار در تاریخ خود این خلق بسوی جنبشی انقلابی روانه شد.

سنگین‌ترین و قوی‌ترین شوک در گروههای سوسیال شوونیست و رفرمیستها و کهنه پرستان کرد وارد گردید. این کتاب اندیشه‌های مرده و حقیقت‌گروههایی را که با سخنان زیبای خود، امپریالیسم را مشروع می‌ساختند، برملا ساخته و پرده از روی آنها برداشت. کسانی که آشکارا این واقعیت‌ها را می‌دیدند، (میهن پرستان و مبارزان انقلابی) گروه گروه، به صفوف PKK می‌پیوستند. کینه و دشمنی گروههای مخاصم PKK به حدی می‌رسید که از سلاح هم استفاده می‌کردند. حملات آنها تا امروز هم ادامه داشته و برگرفته از موضوع فوق می‌باشد. تا امروز کسی نتوانسته ایراد و اشکالی بر این کتاب بگیرد (تئوری آن)، به همین دلیل دشمنان پی‌درپی سعی در وارد نمودن تهمت‌های گوناگون به PKK نموده‌اند. ویژگی‌ها و خصوصیات این کتاب و تاثیرات آن بر انسان و نیز ارزشی که به پیشرفت داده و نیز راههایی را که برای پیشرفت و ترقی نمایان می‌سازد، همگی با بهترین صورت عمل، در پراکتیک زندان دیده می‌شوند. صدها هزاران کادر و عضو PKK، با ایمان غیرقابل شکست به سوسیالیسم، جنبش و رهایی خلق کرد و کردستان، بیش از ده سال است که با قهرمانی و مقاومت، همانطوری که همه‌ی دنیا می‌دانند، در زیر

وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها، با فدای جان خود و شهادت، در برابر رژیم ترکیه به پایداری بزرگی دست زده‌اند. آنها هرگز نترسیدند و هرگز ضعف و خللی در اراده‌ی خود راه ندادند. تمامی این مقاومت‌ها نیز بر اساس فکر و ایدئولوژیی است که در این کتاب ارائه می‌گردد.

تنها با مسلح شدن به ایدئولوژی این کتاب می‌توان مقاومتی تاریخی را آفرید، نثار نمودن دهها شهید نیز بیانگر قدرت و نیروی ایدئولوژیی است که در این کتاب آمده است. مبارزان و رزمندگان ما قبل از اینکه به زندان بیفتند، هنوز این کتاب کامل نشده بود، آنها تنها با تئوری نیمه‌تمام موجود در آن برهه از زمان خود، فکر و دل خود را مسلح نموده و مبدل به قهرمانان و نمایندگان راستین این کتاب شدند. نقش این کتاب در شکل‌گیری PKK و پیشرفتهای انقلابی که نموده، کاملاً اساسی، حیاتی و آشکار می‌باشد، بویژه در مورد مقاومت در برابر رژیم ترک در ۱۲ ایلول ۱۹۸۰ و در برداشتن گام انقلابی و تاریخی ۱۵ تباخ ۱۹۸۴، در مورد هر دو تاریخ ذکر شده نیز اندیشه‌هایی خلاق و آفریننده و مبارزه‌جویانه در این کتاب وجود دارد و این حقیقتی انکارناپذیر است.

در ترکیه و کردستان تا به امروز هیچ نیرو و جنبشی نتوانسته چنین مقاومتی از خود نشان دهد و این مهر تاییدی است بر درستی حقایق مطالب این کتاب، PKK در زمان نوشته شدن این کتاب هنوز به طور رسمی اعلام نشده بود و در آن زمان تنها جنبشی انقلابی بود. در آن زمان تاریکی استعمار بر کردستان حاکم بوده و در زیر این حاکمیت، عشیره‌ها و فئودالهای کهنه‌پرست نیز حاکم بر خلق بودند، خلق کرد نیز در زیر سایه این حاکمیت زندگی برده‌وار خود را به مانند سرنوشتی پذیرفته و تمام امیدهایش را برای رهایی از دست داده بود. در برابر استعمار، ایادی و نوکران او، نخستین گلوله‌ها در برابر حلوان شلیک می‌شدند و در برابر یورشهای بزرگ و وسیع دولت ترک نیز مقاومتی صورت می‌گرفت. از آن زمان تا به امروز ۱۴ سال می‌گذرد. امروز حقایق و واقعیات کردستان به تمامی دگرگون شده و طبقه‌ی کارگر کردستان، در دنیای امروز ما، صاحب حزبی انقلابی بمانند PKK شده‌است. حزبی که از جنبش‌ها و سرهلدانها تجربه‌های فراوانی کسب کرده و از رهبری انقلابی برخوردار بوده و خلق کردستان نیز امروز صاحب هزاران شهید قهرمان می‌باشد. ۸ سال است که مبارزات و پیکارهای مسلحانه برای رهایی ملی صورت می‌گیرد و خلق کردستان نیز امروز صاحب ارتشی گریلائی (چریکی) بنام ARGK می‌باشد، که با اراده‌ای خالص، بزرگ و نیرومند مبارزه می‌کنند. همچنین میلیونها کردستانی، امید و جان خود را در در جبهه‌ی رهایی بخش ملی کردستان (ARNK) متحد ساخته و حاکمیت سیاسی استعمارگران ترک و نوکرانشان فئودالهای قبیله‌گرا از سر کردستان برداشته شده است. کردستان در برابر استعمارگران ترک و نوکرانشان به میدان پیکار و رزم مبدل گردیده است. خلق کردستان از زن و مرد و از هفت ساله گرفته تا هفتاد ساله همگی به پا خاسته‌اند. خلق کردستان هر روز با سرهلدانهای خود به سوی جنبش ملی برای کسب و تعیین

آینده‌ی خود و تبدیل اراده‌ی خود در قالب حکومت پیش می‌روند. رسیدن به وضعیت امروز برای خلق کردستان، در مدت ۱۴ سال از وضعیتی که چیزی به نابدی کاملش نمانده بود، کار ساده و اندکی نیست. پیشرفت‌ها و دستاوردهای PKK اصولاً از غنای این کتاب نشأت می‌گیرد. مانیفست PKK پایان تاریخ هزاران ساله‌ی تنزل و نابودیت. زایشی دوباره است که سرچشمه‌ی همه‌ی آنها این کتاب است. زمانیکه این کتاب نوشته شد، رفرمیستها و نژادپرستان حاکم میدان بودند، آنان در آن دم هم نیرومند بودند و هم با نقاب چهره‌ی خود را پوشانده بودند، ولی امروز علاوه بر ناتوانیشان، با تمام وجود در مقابل امپریالیسم و استعمار زانو زده‌اند. آنان آنقدر از خلق کردستان بریده‌اند و آنقدر به امپریالیستها وابسته شده‌اند که دیگر قادر به پنهان نمودن خویش نیستند.

هنگامی که این کتاب نوشته شد، جنبش‌های چپ‌گرا (چپ‌ترک) بسیار نیرومند بودند، شمار آنان زیاد بوده و ظاهراً در صدد انجام کارهایی بودند. چنین وانمود می‌کردند، اما در برابر فاشیسم و کودتای نظامی ۱۲ اکتبر، بمانند یخی که نمک بر آن پاشیده شود، آب شده و از بین رفتند. هم اکنون از میان آنان کسانی که به انقلاب ایمان داشته باشند، بسیار کم و انگشت شمارند، آنان نیز با پایندی به انقلاب کردستان زنده مانده و به حیات خود ادامه می‌دهند. چرا آنان به چنین وضعیتی درافتاده‌اند؟ زیرا صاحب اندیشه‌ی غلط و مرده بودند. همچنین درک و برداشتی جدی در شأن انقلاب کردستان نداشتند و به همین دلیل ضربه خوردند.

راه انقلاب کردستان در تحلیل آنها با ارابه‌ی پراکتیکی درست، واقعیت آنان را نمایان می‌سازد. وقتی که «راه انقلاب کردستان» نوشته شد، سیستم سوسیالیسم و بلوک شرق که خود را سوسیالیستی اعلام می‌نمودند و احزابی که دارای دهها میلیون عضو بودند، بر سر حاکمیت بودند. امروزه بیشتر آنان متلاشی شده و یا نابود گردیده‌اند، در دنیای امروز نیز، بادی آنتی سوسیالیسم در حال ورزش می‌باشد، آنان با وجود همه‌ی قدرت خود ویران شدند، اما PKK همزمان با زوال آنها دستاوردها و موفقیت‌های انقلابی و سوسیالیستی را در کردستان خلق نمود و امروز تنها کردستان است که در برابر این باد آنتی سوسیالیسم سینه سپر کرده و به درژی محکم تبدیل گردیده است. موفقیت‌های عملی و انقلابی در کردستان حاصل نموده و تبدیل به سنگری مستحکم برای سوسیالیسم شده و برای دنیا نیز چنین نقشی را ایفا می‌نماید. راه انقلاب کردستان هم اکنون در تمام دنیا بر سر زبانها می‌باشد و دستاوردهای انقلابی خود را مدیون این کتاب است. برای سوسیالیسم علمی نیز فواید و فرجام‌های زیادی را به ارمغان می‌آورد.

ایدئولوژی کمالیسم^۱ و سوسیالیسم رئال، تا به امروز نیز تاثیر بزرگی بر جنبشهای چپ ترکیه گذاشته‌اند. این احزاب هنوز تحت تاثیر آن ایدئولوژی‌ها بوده و نتوانسته‌اند به قدرت و نیرویی تبدیل شوند و هویتی آزاد کسب نمایند. کمالیسم از طرفی خود را به عنوان چپ‌گرا نشان داده و از طرف دیگر احزاب سوسیالیست را تحت سلطه‌ی خود در آورده و در حالتی ضعیف و ناتوان قرار داده است. سوسیالیسم رئال نیز نقشی همانند کمالیسم داشته و این امر هم بر همگان آشکار است. جنبش‌های سوسیالیستی ترکیه، همیشه و در هر زمان تحت تاثیر کمالیسم و سوسیالیسم رئال قرار گرفته‌اند. اپورتونیزم^۲، سوسیال شوونیسم، دگماتیسم و قالبی بودن و تنها ظاهر و شکلی سوسیالیست داشتن از ویژگی‌های عام حرکت‌های سوسیالیستی در ترکیه می‌باشد. آنها هرگز نتوانسته‌اند سوسیالیسمی آزاد و خالق را ارائه دهند. PKK نیز در چنین برهه‌ای از زمان متولد شد. روشنفکران کرد نیز به دلیل اینکه همه چیز را در مکاتب و مدارس کمالیستی، به زبان ترکی کسب کرده‌اند، مجبوراً سوسیالیسم را در احزاب و جنبش‌های سوسیالیستی ترکیه شناخته‌اند. زمانیکه این کتاب انتشار یافت، نویسندگان داخلی ترکیه و اعضای گروه اولیه PKK هیچکدام از مرزهای جمهوری ترکیه خارج نشده بودند و هیچ منطقه‌ای از دنیا را خارج از ترکیه، نه دیده و نه می‌شناختند. راه انقلاب کردستان نه تنها فلسفه‌ی کمالیسم، بلکه در عین زمان چپ ترک و سوسیالیسم رئال را به شیوه‌ای عمیق و ریشه‌ای تحلیل نموده، از آن گذار کرده و سوسیالیسم علمی و انقلاب را به شیوه‌ای عمیق و ریشه‌ای تحلیل نموده و سوسیالیسم را با تئوری آزاد، خلاق و طبق تئوری مبارزه‌گری و انقلابی تعریف و تحلیل نموده و بر این اساس اثری بسیار بزرگ می‌باشد. در این کتاب سوسیالیسم علمی و انقلاب به شیوه‌ای کاملاً جدی، مسئولانه و در شأن و مرتبه‌ی بیان، ارائه می‌گردد. PKK نیز با داشتن چنین اندیشه‌هایی، برای اولین بار در دنیا و سوسیالیسم رئال را پشت سر گذاشته و سوسیالیسم نو یا علمی را تمثیل می‌نماید.

جنبش‌های چپ‌گرای ترک از آغاز شکل‌گیری خود تا به امروز، همیشه حکومت یا حزبی سوسیالیست را مرکز و مبدأ خود قرار داده و مدام نیز ایدئولوژی خود را از آنان دریافت نموده و مبدل به نمایندگان آن احزاب و دولت‌ها شده‌اند. آنان در میان خود نیز به دشمنی همدیگر پرداخته و تلاش‌های جدایی از هم و بدور از همبستگی و اتحاد را انجام داده‌اند. PKK در چنین حالت و مرحله‌ی تئوری سوسیالیسم علمی را بصورتی خلاق و آزاد ارایه داده و هرگز مانعی بر سر راه سوسیالیسم قرار نداده و از کاستی‌های سوسیالیسم رئال به شدت انتقاد نموده و سد راه چنددستگی و تفرقه و دشمنی‌های داخلی سوسیالیسم شده است. PKK با اندیشه‌ای کاملاً آزاد، تئوری سوسیالیسم علمی را زیربنای کردستان

^۱ کمالیسم، تفکری مبتنی بر اندیشه‌های سیاسی کمال آتاتورک بنیانگذار جمهوری ترکیه.

^۲ فرصت‌طلبی

قرار داده و بر این اساس وارد میدان پیکار و مبارزه گردیده است. چپ‌گرایان ترک به دلیل وابستگی به مراکز سوسیالیسم؛ تلاشها و فعالیتهای اپورتونیستانه و سوسیال شوونیستی را انجام می‌دادند، در حالی که در این زمان PKK حقایق و تئوری انقلاب و انترناسیونالیسم را مبدأ و زیربنای خود گرفته و این ویژگی خود را هم در اندیشه‌ها و پندارها و حتی اعمال و پراکتیک خود ارتقاء داد.

چپ‌گرایان ترک در مورد مسائل و مشکلاتی بمانند؛ دین، مذهب، زن همانند کمالیسم و یا مراکزری که به آنجا وابسته بودند، یعنی با دیدی ماتریالیستی^۲ مجرد برخورد می‌نمودند، در حالیکه PKK در این مورد با برخوردی انقلابی، خلاق، مبتکر و علمی این مسائل را چاره‌یابی کرده و ادامه یافتن چنین برخوردها و روشهایی، PKK را در برداشتن گامهای پیشرفته و دستاوردهای بزرگ در راستای سوسیالیسم علمی یاری داد.

بدون شک این کتاب در این خصوص دور از کاستی نمی‌باشد، اما هیچکدام نمی‌توانند سد راه برخورد و یا پیشرفتی زیربنایی گردند. بدنبال اینکه سوسیالیسم رئال با قدم گذاشتن به میدان، عملاً باعث دگرگونیهای در اوضاع دنیا گردید، در کردستان نیز انقلاب بطور عملی پیشرفت نمود و این کتاب نیز در این راستا، تئوری خود را ارتقا داده و آن را پرمحتواتر و غنی‌تر ساخته است. رهبر PKK نیز در این راستا کتابهایی مانند؛ سوسیالیسم و مسائل انقلاب، برخورد انقلابی با مسئله دین، استعمار در کردستان، خانواده و مسئله‌ی رهایی و آزادی زن را تالیف نمود، این کتابها باعث پیشرفت و غنای سوسیالیسم علمی شدند. PKK امروز با این نیرو در برابر امواج آنتی سوسیالیسم، انقلاب کردستان را هدایت نموده و راه رسیدن به دستاوردها و موفقیت‌های انقلابی را درمی‌نوردد.

۳

PKK با تئوری راستین و انقلابی خود، تاریخ استعمارگری در کردستان، استعمار در کردستان و نیمه فئودالیسم، ویژگی‌ها و فاکتورهای هر منطقه، اهداف آن، وظایف، تاکتیک‌ها، استراتژی و نقش آن در خاورمیانه و دنیا را به روشی قابل فهم ارائه داده است. بجز این کتاب، چنین مطالبی تازه و نو در هیچ کتاب دیگری دیده و نوشته نشده و ارائه و بیان آنها نیز بدین صورت ممکن نمی‌باشد. بدون شک درباره‌ی موضوعات فوق، کتابهای بیشماری نوشته شده‌اند که حقیقت آنها با توجه به میزان

^۱ مفهوم کلی انترناسیونالیسم مبتنی بر عقاید و سیاست‌هایی است که بر منافع مشترک اقوام و ملت‌ها تکیه می‌کند و با ناسیونالیسم پرخاشگر مخالفند. هر فرد به یک جامعه جهانی تعلق دارد و نه دولت‌ها بلکه روابط ملت‌ها با هم ممکن است.

^۲ ماده‌باوری؛ عنوان دید ماده‌باورانه از تاریخ است که سنگ‌بنای نظریه‌ی مارکس است. به مناسبات و نقش شیوه تولد در زندگی مادی که تعیین کننده خصوصیات اجتماعی، سیاسی و روندهای معنوی زندگی است.

عملکردهایشان کاملاً هویداست. اما تئزهای تئوریک و سیاسی این کتاب و عمل به آنها، تنها پراکتیکی برای اثبات خود نبوده، بلکه با کردارهای انقلابی، هر روز پیشرفت یافته و پیروزی و موفقیت را بدانال می‌آورد. در حالیکه تئزهای ارائه شده در کتابهای دیگر، تنها در حد سخن باقی مانده و جایگاهی غیر از زیاله‌دان تاریخ ندارند.

نوشتن کتابی دیگر بمانند مانیفست PKK ممکن نمی‌باشد. زیرا کردستان دیگر آن کردستان کهنه گذشته نمی‌باشد. کردستان در دهه‌ی ۱۹۷۰ سرزمینی بود که هزاران سال دچار عقب‌ماندگی، تنزل و گندیدن شده و در زیر بردگی استعمار، تکه‌تکه و نابود گردیده بود، اما اکنون کردستان سرزمین و جایگاه انقلاب است، کشوری است که دوباره زاییده می‌شود و برای رسیدن به استقلال و آزادی، پیکار و مبارزه‌ای بزرگ و شرافتمندانه را می‌آفریند و برای خاورمیانه و دنیا نیز طلوع خورشیدی نو می‌باشد. هم اکنون خلق کرد پیاخته‌ست و با رهبری PKK از گریلا به سوی سرهلدان ۶ و از سرهلدان بسوی دولت شدن می‌رود و نبردهای سهمگین و شرافتمندانه و سرهلدانهای تاریخی می‌آفریند.

خلق کرد طی انقلاب، برای رسیدن به آزادی در راه پیروزی عظیم، در حرکت بوده و کردستان دفتر تاریخ تنزل‌های خود را بسته و ورقی تازه و تاریخی را می‌گشاید.

چاپ چهارم، این کتاب را برای پیروزی سرهلدان و انقلاب کردستان تقدیم می‌داریم.
مارس ۱۹۹۲ - انتشارات سرخوبون

از ابتدای شکل‌گیری طبقات اجتماعی تا به امروز، دو گونه استعمار بوجود آمده است، یکم؛ استعمار رنج و زحمت انسانها در صحنه‌ی تلاش و کوشش، یعنی استعمار رنج و نتیجه‌ی زحمتهای و محصول مازاد یک شخص. دوم؛ استعمار و استعمار خلقها.

تاریخ طبقات اجتماعی و جوامع طبقاتی، از رویارویی و جدال بین دو طبقه‌ی استعمارگر و استعمار شونده با هم پدید آمده است. تاریخ از جدال دو طبقه‌ی تحت ستم و ستمگر با یکدیگر شکل گرفته است. «دو نوع ستم، ستم طبقات بالا دست و ستم ملت بالا دست با هم می‌باشد. طبقات و ملت‌های زیردست هم از سوی طبقه و ملت استعمارگر، تحت ستم واقع می‌شوند» در دنیای امروز، نوع اول سیستم استعمار، از جدال طبقاتی بین استعمارگران داخلی پدید می‌آید و نوع دوم استعمار نیز (استعمار خارجی) از جنگ میان ملتها بوجود می‌آید. در تحلیل نهایی این موضوع، این مبارزه در میان صاحبان سرمایه و کسانی که می‌خواهند آن را به دست بیاورند، صورت می‌گیرد و هر دو گونه پیکار در زیربنای خود جنگی طبقاتی می‌باشند. نوع اول استعمار، بوسیله قدرت داخلی، حاکمیت خود را بر اشخاص بوجود می‌آورد و نوع دوم نیز در کالبد قدرت و نیروی خارجی، خلقی را به استعمار کشیده و سرمایه‌های او را تصاحب می‌نماید. حاکمیت طبقاتی نوع اول بر اساس بدست گرفتن نیرو و دسترنج اشخاص بنیاد گذاشته می‌شود، این طبقه‌ی حاکم به واسطه نوع حاکمیتش، زبان و فرهنگ را تخریب نمی‌نماید، حتی بوسیله تجمع سرمایه و به خدمت گرفتن علم و تکنولوژی و کسانی که در زمینه‌های علمی تلاش می‌نمایند، صنعت، علم، فرهنگ، سیاست و ویژگی‌هایی اینگونه را پیشرفت می‌دهد، زیرا در این نوع حاکمیت هم طبقه بالا دست و هم طبقه زیردست هر دو تمثیل یک خلق و تعریف یک ملت می‌باشند. اما استعمار خارجی علاوه بر غصب سرمایه‌ها و ثروت یک خلق، زبان، فرهنگ و هر گونه سازماندهی و سیستم را در میان آن خلق و حتی موجودیت آنرا نابود کرده و از بین می‌برد. این نوع از استعمار، برای اینکه به راحتی و بدون هیچگونه مقاومتی از طرف خلق، آن را سست نموده و ثروتهای آن را غارت نماید، امحاء و نابود کردن ارزشهای مادی و معنوی آن خلق را هدف اساسی و اصلی خود قرار می‌دهد.

استعمار داخلی، بدلیل اینکه از بطن خلق سربرآورده، بهمراه خود بقیه‌ی خلق را نیز بسرعت بسوی پیشرفتهای اجتماعی سوق می‌دهد، این طبقه سیستمهای عشیره‌ای، قبیله‌ای و خانواده‌ای (خاندانی) و ... را از میان برداشته و خلق و مردمی سازمان یافته را جایگزین آن می‌نماید. با ایجاد چنین درگونی‌هایی در اجتماع، بطور طبیعی دولت بوجود خواهد آمد و روابط طبقاتی و صنفی، جای ارتباطات عشیره‌ای را خواهند گرفت. بدنبال آن نیز روح و احساسات میهن پرستی بوجود خواهد آمد و چنین جامعه‌ای از نظر فرهنگ و سیاست بسیار قدرتمند خواهد شد. این طبقه‌ی حاکم داخلی آخرین مرحله و شکل خود را به صورت دولت و حکومتی ملی ارایه خواهد داد، آن خلقی که به این مرحله رسیده باشد، براحتی می‌تواند به سوی جامعه‌ای بدون طبقه پیش برود. اما خلقی که به این مرحله نرسیده باشد، می‌بایستی در ابتدا سعی در ایجاد حکومت و دولتی ملی نموده و بدنبال آن در راستای ایجاد جامعه‌ای بدون دولت گام بردارد. هنگامیکه جامعه‌ی طبقاتی به مرحله‌ای رسید که دیگر در آن جامعه طبقه‌ای باقی نماند، در آن زمان

حاکمیت دولت نیز از بین رفته و از هر لحاظ، روابطی بر اساس صلح و دوستی و برابری با سایر خلقهای پیرامون برقرار می‌گردد، این پروسه نیز گام اول برای دستیابی و رسیدن به مرحله‌ی جهان‌وطنی (دهکده جهانی) می‌باشد. حاکمیت داخلی برای رسیدن اجتماع به وضعیتی سوسیال و ملی، تاثیرات فراوانی داشته و می‌تواند دارای نقش باشد. اما برعکس، آن استعمار خارجی از هر نظر مانع ترقی و تکامل خلقها می‌باشد و خلقهایی را که تحت استعمار خود در میاورد، در حالت پسرقت و عقب‌ماندگی قرار می‌دهد. اینگونه استعمار و نوع حاکمیت، واجد ویژگی‌های مرحله‌ی «ملی بودن» می‌باشد و یا به عبارتی دیگر، استعمار خارجی، دولتی خارجی و بیگانه می‌باشد. اینگونه استعمار، خلقهایی را که به مرحله‌ی دولت شدن نرسیده‌اند و یا دچار عقب‌ماندگی شده‌اند به بند می‌کشد، اما قادر نمی‌باشد خلقها و مردمی را که به مرحله‌ی «دولت بودن» و «ملیت» رسیده‌اند، استعمار نماید. این استعمارگر بطور مداوم مانع تعریف مفهوم ملیت و استقلال ملی و یا تقویت اینگونه مسایل در میان خلقهای تحت استعمار خویش می‌گردد، برای نابود ساختن این خلقها، با مکانیسم قدرت خود، ارزشهای تاریخی، زبان، فرهنگ، زادگاه، وطن، کشور و سرمایه‌های اقتصادی آنان را کمرنگ و یا متلاشی می‌سازد.

امروز ما در مرحله گذار از کاپیتالیسم و ورود به مرحله‌ی سوسیالیسم، زندگی می‌نماییم. استعمار خارجی در زمان ما فشار و ظلم زیادی را بر ملتها وارد می‌نماید و مانعی عظیم بر سر راه ترقی و رهایی آنان می‌باشد، در چنین مرحله‌ای، استعمار خارجی و نوکرانش، با اتحاد با همدیگر اجازه‌ی حرکت انسانها را بسوی مفهوم ملیت و ملی شدن و آزادی نمی‌دهند. در طول تاریخ و در چنین شرایطی، خلقها با جنگ و مبارزاتی خونین بسوی رهایی خویش پیش رفته‌اند. حاکمیت و استعمار داخلی در طول تاریخ بصورت‌های برده‌داری، فئودالیسم، کاپیتالیسم و در فرجام خود، بصورت دولت به میدان آمده است. هر دولت و یا شکلی از آن، اگر در تاریخ جامعه‌ای نو باشد، دولتی پیشرو مترقی می‌باشد و به همان صورت نقش و تاثیر خود را بر اجتماع باقی خواهد گذاشت. استعمار خارجی نیز در طول تاریخ به شیوه‌های؛ برده‌داری، فئودالیسم، کاپیتالیسم، اشغالگر، استیلاگر، الحاق کننده و استعمارگر به میدان آمده است. هر جامعه‌ی طبقاتی برای دستیابی به منافع اجتماعی-اقتصادی خود، با توسل به قدرت خویش می‌خواهد مناطق پیرامونش را فتح نماید. این فتوحات در جهت غارت و تاراج و بدست آوردن غنایم می‌باشد. هر قدرت خارجی برای رسیدن به اهداف استعمارگرانه خود موسسات گوناگونی را به وجود می‌آورد. اگر این قدرت خارجی تنها بصورت الحاق و استیلا و اشغال مادی عمل نماید، تبدیل به نیرویی استعمارگر نخواهد شد، اما اگر در صدد متلاشی نمودن و یا آسمیله^۱ کردن خلقی در خلقهای دیگر برآید و یا آنرا از نظر فیزیکی از میان ببرد، با چنین ویژگی‌هایی و تکنیکهای موجود در دستش، مبدل به بزرگترین و هراسناکترین استعمار خارجی خواهد شد. لذا عاجل‌ترین امر و وظیفه برای خلقی در زیر حاکمیت چنین سیستمی، اینست که سریعاً این نوع استعمار را از میان بردارد.

آخرین و قویترین مرحله استعمار، امپریالیسم نامیده می‌شود. چپاولگری و یغما از ویژگی‌ها و کاراکترهای بیان‌کننده‌ی ارتجاعیت استعمار می‌باشد و امپریالیسم نمونه‌ای بارز برای این موضوع

می‌باشد. امپریالیسم در داخل سیستم خود تولید را انجام نمی‌دهد و حتی از این امر هم جلوگیری می‌نماید، از سوی دیگر نیز برای حفظ ساختار و ادامه‌ی عمر خود، استعمارگری را تقویت نموده و توسعه می‌دهد و بدین ترتیب منابع و ثروت خلقهای دیگر دست درازی می‌کند. هر جامعه طبقاتی نیز سیستم استعمارگری خود را نیرومند نموده و با گذر از مراحل اجتماعی، این ویژگی را به سیستم بعد از خود انتقال می‌دهد. در حال حاضر نیز امپریالیسم آخرین سیستم ارتجاعی و ویرانگر استعمار بوده و در پایان مرحله‌ی زیست خویش قرار گرفته است. در این مرحله، خلقها رها و آزاد گردیده و بسوی جامعه‌ای بدون طبقات اجتماعی (جامعه سوسیالیستی) گام برمی‌دارند. البته قرار گرفتن در چنین وضعیتی، تنها با نابود کردن و از میان برداشتن کامل سیستم استعمار امکان خواهد داشت. بهمین خاطر است که برای پیمودن راهی که بسوی سوسیالیسم می‌رود، بایستی با پیکارهای ملی‌گرایانه و تلاشهای دموکراسی‌خواهانه در برابر امپریالیسم و استعمار، این مسیر را پیمود. از ابتدای تاریخ جوامع طبقاتی تا به امروز، خلقها از لحاظ اجتماعی در وضعیتی نابرابر زیسته‌اند و این امر نیز باعث گردید تا استعمار خارجی از این فرصت در جهت غارت، تاراج و نابودی فیزیکی خلقها استفاده نماید. برخی از خلقها بکلی نیست و نابود شدند و برخی نیز در یکی از مراحل و درجات اجتماعی متوقف گردیدند، تنها شمار اندکی از خلقها از لحاظ ملی ترقی یافته و امروزه تبدیل به نیرومندترین خلقها گردیده‌اند. در مرحله و دوران جامعه بدون طبقات اجتماعی، خلقهایی که دچار عقب ماندگی شده‌اند، بایستی از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ترقی یافته و تقویت شوند. همچنین با سپری نمودن زندگی ملی پررونق و بلند مرتبه‌ای، بسوی مرحله جهان وطنی پیش رفته و وارد این مرحله شوند. از میان برداشتن طبقات اجتماعی، زمینه و زیربنایی برای از میان برداشتن مسأله‌ی ملی‌گرایی می‌باشد. اما این بدان معنا نیست که ملی‌گرایی یکباره از میان برداشته شود.

هر خلق و ملیتی در مرحله‌ی سوسیالیسم و کمونیسم، وجود راستین خود را حفظ نموده و بصورت جامعه‌ای بدون طبقه به زندگی خود ادامه می‌دهد. همانطوری که در دنیای امروز ما، قبیله‌گرایی سد راه مسئله ملیت می‌باشد و بعنوان عقب‌ماندگی از آن نام برده شده و میبایستی از میان برداشته شود، ملی‌گرایی نیز در جامعه‌ی کمونیستی آینده بعنوان مسأله‌ای کهنه و پوسیده تعبیر شده و از میان خواهد رفت.

تمام تحلیلها و تحقیقاتی که در فوق صورت گرفت، بایستی در مورد کردستان و کردها نیز پیگیری گردیده و روشنگر راه شوند. خلق کرد نیز همانند هر خلق دیگری به درازای تاریخ و در اولین مرحله اولیه زندگی کمونی، وجود داشته‌اند، در آن مرحله نژاد هند و اروپایی^۱ بمانند سیلابی از شمال اروپا

^۱ در تاریخ کلی جهان و منطقه خاورمیانه، تاکنون تحریر شده که کردها که از شمال اروپا بسوی آسیا سرازیر شده و کوچ نموده‌اند. اما بعدها عبدالله اولاجان (مؤلف همین مانیفست) تحقیقات خود را گسترش داد و این تاریخ انحرافی را تصحیح نمود و مطابق تحقیقات موثق باستان‌شناسی و تاریخ‌شناختی دیگر اثبات گردیده که کردها ساکنان اصلی کردستان کنونی بوده و از شمال اروپا کوچ نکرده‌اند. لذا آن‌تر انحرافی متکی بر خودخواهی غربی و اقتدارطلبی خاورمیانه‌ای دولت‌ها دیگر طبیعتاً رد می‌باشد.

بسوی آسیا و اروپای مرکزی سرازیر شده و این سرزمینها را بدست گرفتند. کردها نیز که از جمله این اقوام مهاجر بودند. حدود ۱۰۰۰ سال ق.م در منطقه‌ی بین دریاچه‌ی وان و دریاچه‌ی ارومیه جای گرفتند. تاریخ کردها به اقوام ماد برمی‌گردد، زیرا وقتیکه زبان، تاریخ و جغرافیای سکونت کردها را با ماد مقایسه می‌کنیم، حتماً به این نتیجه خواهیم رسید که آنها یکی می‌باشند. ۱۰۰۰ ق.م آشوریها به واسطه‌ی قدرت و استعمار خود در خاورمیانه اجازه نفس کشیدن را به خلقهای خاورمیانه نمی‌دادند. در آن زمان اگر خلقی درصدد پیشرفت و ترقی می‌بود یا می‌بایستی آشوریها را از میان برمی‌داشت و یا چشم به راه زوال و نابودی آنان می‌شد. روسای عشایر ماد بر این امر آگاه بودند و برای اینکه بتوانند بخشهایی از این سرزمین را بدست بگیرند، می‌بایست آشوریها را سرنگون می‌ساختند. مانع دوم جلوی راه پیشرفت مادها، پارتها (پارسها) بودند. مادها در این اندیشه بودند تا با راندن پارتها از سرزمینهای جنوبی ایران کنونی، مناطق و خاک غنی و ثروتمند آنجا را به زیر حاکمیت خود درآورند، به همین دلیل پارتها را دومین رقیب و خطر خود می‌دانستند. غرب ایران نیز در دست آشوریها که دشمن درجه یک مادها شمرده می‌شدند قرار داشت، در برابر آشوریها لازم بود که جنگی ملی در بلندمدت صورت گیرد، مادها چنین کردند. آنان از ۱۰۰۰ سال ق.م به جنگ با آشوریها پرداختند و در نهایت در سال ۶۱۲ ق.م پایتخت آشوریها یعنی نینوا را ویران ساختند. آنان (مادها) گسترش سرزمین‌های خود را بصورت برنامه‌ی زندگی درآوردند. بعد از سقوط امپراتوری آشور، امپراتوری ماد، مدت زمانی کوتاه بر جغرافیای امروزی کردستان حکمرانی نمود و در این مدت زمان کوتاه بر روی این سرزمین خلقی را تشکیل دادند که بار دیگر نابود نشوند. این خلق تازه (خلق کرد) به احتمال زیاد با مردم دیگری که از پیشتر در این سرزمینها سکونت داشتند، درهم آمیخته و حل گردیدند و آنان را متأثر از خود ساختند، همچنین عشایر و قبایل ماد را بوجود آوردند. این عشایر و قبایل که در مرحله تبدیل شدن به ملت زندگی می‌کردند، پس از تبدیل شدن به ملتی ملی‌گرا، هرگز به اصل و ریشه و گذشته‌های خود بازنگشتند. این موضوع اصل ماتریالیسم دیالکتیک را به یاد ما می‌آورد. آزادی کردها، مدت زمان کوتاهی ادامه یافت، زیرا پارتها با توسل به زور و حيله و دسیسه‌های خود، مادها را شکست داده و سرزمین آنان را به اشغال خود درآوردند. سال‌های ۵۵۰ تا ۳۳۰ ق.م در تاریخ، سالهای امپراتوری و حاکمیت پارتها می‌باشد. پارتها و مادها از یک نژاد می‌باشند. در زمان امپراتوری پارتها بدلیل اینکه مادها از لحاظ نظامی نیرومند بودند، توانستند در چارچوب این امپراتوری موجودیت خود را حفظ نمایند. در آن زمان احتمالاً مادها بر روی سرزمینی که زندگی می‌کردند، بیشتر به کشاورزی و دامپروری می‌پرداختند. بدین صورت کردستان را مبدل به سرزمین خود نمودند. آنان زبان و فرهنگ مردم پیش از خود را حذف و زبان فرهنگ هند و اروپایی را حاکم نموده و آن را توسعه دادند. در آن زمان زبان و فرهنگ نه به واسطه زور، بلکه بطور طبیعی در هم ادغام گردیدند. وقتیکه مادها در زیر حاکمیت پارتها قرار گرفتند، آنان از توسعه و پیشرفت زبان و فرهنگ مادها جلوگیری نکردند، اما برای نگهداشتن آنان در زیر سلطه خود اجازه‌ی پیشرفتهای سیاسی را به آنان ندادند، زیرا در این صورت عشایر ماد دوباره می‌توانستند نیرومند و پر قدرت شوند.

برای اینکه خلقی خود را در برابر اشغالگران خارجی حفاظت نماید، بایستی از نظر سیاسی پویا باشند. اما عقب‌ماندگی عشایر و قبایل ماد مانع از وقوع چنین امری گردید. این عقب‌ماندگی و عدم ترقی، خطرات و تأثیرات منفی خود را تا به امروز نیز به همراه آورده است، در حالیکه می‌دانیم مادها در برابر

آشوریها نه بوسیله سازماندهیهای عشیره‌ای و قبیله‌ای، بلکه با سازماندهی سیاسی و کنفدراسیون عشایر به پیروزی دست یافتند. اشتباه آنان در این بود که سیستم عشایری را از نو تقویت نموده و به کوهستان‌ها نقل مکان نمودند و در آنجا جای گرفتند، به همین خاطر کردها بدلیل سیستم عشایری مرتجع و عقب‌مانده در بین آنان، از نظر ترقی و پیشرفت تمدن، دچار عقب‌ماندگی شدند. امروز نیز حتی خانواده‌ها و عشایر کرد در برابر مفهوم آزادی و جنبش رهایی ملی کردستان سدهای بسیار بزرگی را ایجاد کرده‌اند. یونانی‌ها، اسکندر مقدونی، ارمنی‌ها، رومی‌ها، پارت‌ها و ساسانیان به طور مداوم در دوران برده‌داری، کردستان را اشغال نموده و آن را مبدل به میدان جنگ خویش نمودند. در آن زمان در دست داشتن سرزمین کردستان برای تشکیل دادن امپراتوری برده‌داری، امری لازم و ضروری بود. از بدطالعی کردها، راههای اصلی و مهم تجارت و بازرگانی از کردستان می‌گذشتند و کردها حاکمیتی بر این راهها نداشتند. تمام راههای ارتباطی شمال، جنوب و غرب در کردستان به هم می‌رسیدند. جدای از این نیز بسیاری تمدنها در مزوپوتامیا (بین‌النهرین) پدید آمدند که باعث شد این منطقه، بهشت روی زمین نامیده شود. از روز اول تا به امروز اگر سرزمینی تا این اندازه ثروتمند و استراتژیک به بوسیله مالکان و صاحبانش پاسداری نگردد، به طور حتم تبدیل به منطقه‌ای راحت و دروازه‌ای باز شده برای استعمارگران، به همین دلیل کردستان همیشه میدان جنگ و پیکار بوده است. چرا کردها از نظر سیاسی پیشرفت نمودند؟ در پاسخ به این پرسش می‌گوییم؛ زیرا کردها به طور مداوم در کوهستان‌ها از آزادی خود پاسداری می‌نمودند، در دشتها و مکان‌های هموار روحیه سازش و تسلیم شدن بر کردها غالب بود. چرا کردها در حالت و وضعیت عشایری باقی ماندند؟

زیرا بدلیل اهمیت جغرافیایی و ثروتهای زیرزمینی، این منطقه همیشه مورد اشغالگری‌های بیرونی قرار گرفته و این پاسخ پرسش فوق می‌باشد.

در این زمان کردها برای اینکه خود را از حل شدن (آسمیلاسیون) و نابودی حفظ نمایند، زندگی ابتدایی در کوهستانها را به زندگی در زیر سلطه و فشار تمدنهای خارجی ترجیح داده و در کوهها از خود پاسداری نموده‌اند. کردستان تا قرن شانزدهم یعنی زمانیکه فتودالیسم در خاورمیانه مغلوب کاپیتالیسم گردید، همچنان زیر اشغال بیگانگان باقیمانده و هیچگونه دگرگونی در اوضاع این سرزمین روی نداد. بدلیل اینکه در عوامل و استیلای کردستان تغییر انجام نگرفت، تاریخ کردستان نیز همچنان زیر اشغال باقی مانده و تغییر شکل نداد، تنها چیزی که در حال دگرگونی بود، چگونگی و میزان فشاری نو و استعماری تازه بود. تعداد بیشماری از حکام و نوکران آنان تغییر نمودند، اما تاریخ کردستان و کرد همچنان بدون تغییر باقی ماند. وقتی که ما از کردها سخن می‌گوییم، منظور ما دوران اولیه زندگی کردها می‌باشد. تسلط استعمارگران خارجی بر یک منطقه با توجه به ویژگی‌های طبیعی آن نیرو در شهرها و دشت‌ها تعریف می‌گردد، کردها نیز در نقطه‌ی برابر و حتی در حالت دشمنی با شهرنشینی قرار دارند، زیرا یک کرد به خوبی می‌داند که شهر، تمدنی وحشی است و او را می‌بلعد. از نظر کردها شهرنشینی بمعنای دور شدن از اصل خویش می‌باشد و بهمین دلیل به درازای تاریخ، هیچ ملتی به اندازه کردها از شهرها و شهرنشینی دوری نگرفته است. در زمان ما نیز شهرها در نظر کردها هیولایی هستند که زبان، فرهنگ، ارزشهای ملی و حاصل رنج و زحمت آنها را می‌بلعند.

در اواخر دوران برده‌داری، کردستان میدان جنگ میان ساسانیان و امپراتوری بیزانس بود. استیلای اعراب بر کردستان سبب از میان رفتن حاکمیت آن دو امپراتوری از سر کردستان گردید، اما تاثیر استیلای اعراب بر کردستان کمتر از میزان فشار و استیلای ساسانیان و بیزانس نبود. اعراب نمایندگان آیینی نو بوده و تازه در خاورمیانه حاکمیت را بدست گرفته بودند. در فاصله‌ی سالهای ۸۵۰-۶۵۰ م، فتوحات اعراب و فتودالیسم عرب در خاورمیانه توسعه یافته و آنان با قدرتی زیاد به استعمارگری پرداختند، هر اندازه کاپیتالیزم آلت دست انگلیسیها و وسیله‌ای بزرگ برای استعمارگری بود، فتودالیسم عرب نیز به همان اندازه در خدمت اعراب بوده و از فارس تا هندوستان و از قفقاز تا حبشه نقش بزرگ و مهمی را ایفا نمود. ایدئولوژی اسلام از ایدئولوژی بیهوش کننده بورژوازی موثرتر بوده و بسیار بیشتر از آن انسان را سست و بیهوش می‌نماید. منظور ما این است که اعراب با استفاده از این ایدئولوژی، توانستند چنان خلقها را تحت تاثیر قرار دهند که آنان حتی تاریخ ملی خود را نیز انکار کنند.

وقتی که کردها در دوران فتودالیسم در زیر حاکمیت اعراب قرار گرفتند، هیچ فرقی در میان استعمارگری اعراب و استعمارگران قبل از آنها وجود نداشت، حتی شیوه‌ی استعمارگران اعراب بدتر بود، زیرا در مرحله‌ی برده‌داری بمانند دوران فتودالیسم، روحیه‌ی ملی و آیین کردها مورد دست‌اندازی قرار گرفت. آیین زردشتی کردها در فلسفه‌ی خود همیشه روحیه‌ی مقاومت ملی را در برابر اشغالگران بیرونی زنده نگه می‌داشت، اما با آمدن اسلام به کردستان و از میان رفتن آیین زردشتی، کردها با توسل به خشونت، برای اولین بار هم از نظر روحی و هم از نظر معنوی تحت فشار استعمارگران بیرونی قرار گرفتند. دین اسلام هم در اندیشه و هم در دل و درون کردها زمینه‌های انکار ملیت خود را فراهم ساخت و نقش اسب تروا را ایفا نمود. تاثیرات ویرانگر دین اسلام بر اندیشه و عاطفه و احساسات کردها، حتی تا زمان ما نیز ادامه دارد و بسیاری از استعمارگران، دین را ابزار استعمار خود نموده و برای پنهان نمودن غارتگریهای خود، از راه طریقت و مذهب، میان کردها جدایی انداخته و برای از یاد بردن ارزشهای ملی توسط خلق کرد، شعار تشکیل امت اسلام را بمیان آورده و آنرا به وسیله و ابزار دست خود مبدل ساخته‌اند. از سده‌های میانه تا به امروز، اسلام‌گرایی، بزرگترین ابزار نابودی روحیه‌ی ملی کردها بوده و می‌باشد.

در تاریخ کردها و در دوران فتودالیسم، اسلام‌گرایی اسب تروای اول بود و فتودالها و سران عشایر خائن نیز اسب تروای دوم. خیانت برای اولین بار در کردستان با القاب؛ امیر، میر، سید و شیخ بوجود آمد و زیربنای خط خیانت اینگونه شکل گرفت و فتودالیسم در کردستان با هزار گونه بند، خود را به فتودالیسم اعراب وابسته ساخته و بعلاوه‌ی آن غلامی نمودن برای اعراب را بعنوان شرفی بزرگ برای خود دانسته و ملیت خود را انکار نموده و نژاد عرب را بعنوان نژاد برتر و پاک جلوه می‌دادند. طبقه‌ی فتودال کرد از دوران فتودالیسم تا به امروز بزرگترین مانع راه آزادی خلق کرد بوده و نیز بعنوان دعوت کننده استعمارگران به کردستان، بزرگترین سد در برابر پیشرفته‌ها و اندیشه‌های ملی می‌باشد.

در اواخر قرن ۱۰ و دوران فتودالیسم در کردستان، استیلا، اشغال، و حکمرانی بیگانگان بر کردستان بسیار کم و ضعیف بود. در این زمان سلسله عباسیان در آستانه‌ی متلاشی شدن قرار گرفته و امپراتوری بیزانس نیز دچار مشکلات درونی بوده و روبه زوال و پوسیدگی می‌رفت. هنوز بیگانه‌های ترک نیز نیرومند

نشده و حاکمیت سیاسی و نظامی بدست آنان نیفتاده بود، بدین ترتیب راهی برای نفس کشیدن و بهوش آمدن خلق کرد باز شد، شماری از فئودالهای کرد توانستند حاکمیت سیاسی خود را تحکیم نموده و درصدد به دست گرفتن حاکمیت برآمدند. در آن زمان کاپیتالیسم در دوران اوج قدرت خود بوده و در حال از بین بردن سیستم عشایری بود و پیشرفتهای اجتماعی را بوجود می‌آورد. با توجه به این پروسه جنبشهای ملی نیز به سرعت توسعه می‌یافتند.

زبان و فرهنگ کردی در ابتدا توسط «فقی طیران» و پس از آن بوسیله «احمد خانی» پیشرفت کرده و مطالبی مانند داستان ملی «مم وزین» در بیان آن همه استیلا و اشغالی که بر خلق کرد روا داشته شده بود، نوشته شدند. اما خلق کرد از هر نظر با سایر خلقهای خاورمیانه در برابری بوده و از هر جهت کمتر از آنان نبود.

در قرن ۱۰، بار دیگر کسانی بودند که درصدد حاکمیت بر کردستان بر آمدند، بویژه ترکهایی که مراحل آخر بربریت و وحشیت خود را پشت سرمی گذاشتند، از آن جمله بودند. آنان می‌خواستند خاورمیانه را زیر استیلای خود درآورند و برای اینکار ارتشی منظم را پدید آورده بودند، آنان یورشهای خود را بسوی خاورمیانه افزایش داده و برای بدل شدن به ملت بالادست و حاکم در این منطقه، خود را آماده می‌کردند. ترکها در سدهی ۱۱ وارد کردستان شدند، آنان نتوانستند در برابر قدرت عشایر و قبایل کرد به موفقیت دست یابند، زیرا در آن زمان قدرت و نیروی نظامی خوانین کرد در اوج قرار داشت. در طول این سده هیچیک از ترکها و یا کردها نتوانستند از نظر سیاسی و نظامی بر یکدیگر غلبه نمایند، ترکها تنها توانستند شماری از بیگهای خود را در مناطقی از کردستان مستقر سازند، اما آنان نیز در مدت زمانی کوتاه در جامعهی کردها حل شدند، زیرا جامعهی کردها از هر نظر پیشرفته تر از ترکها بود.

در سده‌های ۱۰-۱۶ چنگیزخان و تیمور و سایر یورشگران ترک توانستند بر کردستان استیلا یابند و برای مدت زمانی کوتاه این سرزمین را غارت و تاراج نمایند. در فواصل سده‌های ۱۰ تا ۱۶ نیز بیگانگان حاکمیت این منطقه را بدست داشتند و حتی گاهی اوقات جنگهای بزرگی در میان آنها بر سر حکومت بر سرزمین کردستان رخ می‌داد. دولت ایران (صفوی) از یکسو و دولت عثمانی از سوی دیگر از وجود اختلافات و دودستگیهای مذهبی میان کردها برضد همدیگر استفاده می‌کردند.

در نتیجهی پیکارهای میان آنان، با توجه به مصلحتهای دو طرف آشتی صورت می‌گرفت، در نتیجهی مصالح آنان هم خلق کرد و هم کردستان به دو بخش تقسیم گردید. در سدهی ۱۶ طبقه‌ی فئودال کرد کم‌کم نیروی سیاسی و نظامی خود را از دست می‌دادند و بدلیل اینکه نتوانستند در میان خود حکومتی مرکزی بوجود آورند، با بدل شدن به مهرها و سربازانی در خدمت بیگانگان تا به امروز، نقش طبقه‌ی اجتماعی در خدمت دشمن به نام «خائن و میهن فروش» را ایفا نمودند. آنان بجای اینکه با قرار گرفتن در کنار همدیگر، دولت و یا حکومتی مرکزی را تشکیل داده و تاریخ کردها را ارتقاء دهند، بر عکس آن، بخدمت دشمن درآمده و باعث تنزل تاریخ گردیدند.

در اواخر سده‌ی نوزدهم هیچ قدرتی در دست کردها باقی نمانده و تمام نیروهای سیاسی و نظامی پیشین کردها به خدمت دو حکومت صفوی و عثمانی درآمده بود، به سبب پادرمیانی فتوادلهای کرد، ساختار عشیره‌ای و قبیله‌ای در میان کردها به قوت خود باقیمانده. بعنوان مثال «سلطان عبدالحمید دوم» سلطان عثمانی، سپاهی از کردها بنام سپاه حمیدی ایجاد نموده و بدین صورت با شکستن اقتدار کردها، توانست آنان را طی بازیچه‌ای بخدمت خود بگیرد. در تاریخ کردها و کردستان سده‌ی نوزدهم، نقش اسب تروای سوم را بخود می‌گیرد. در این زمان برای اولین بار می‌بایستی کردها به دوره‌ی سربازی و طیفه می‌رفتند و نیز موظف به پرداخت مالیات به دولت گردیدند. طبقات روشنفکری که ملیت خود را انکار نموده و خادمان حاکمین بودند، در میان کردها به وجود آمدند و عثمانیها با واسطه‌گری این طبقه، خلق کرد را مجبور به پرداخت مالیات و انجام خدمت سربازی نمودند.

در تاریخ کردستان سده‌ی نوزدهم مبدل به سده‌ی روی دادن سرهلدانها و نیز سرکوبی این سرهلدانها گردید، در فاصله‌ی سده‌های نوزدهم و بیستم در هر نقطه از دنیا، جنبشها و پیکارهای رهایی بخش ملی به پیروزی می‌رسیدند، اما کردها حتی نتوانستند، قامت خود را راست نمایند.

نیمه‌های سده‌ی نوزدهم، در هر گوشه از دنیا، زمان و دوران حاکمیت کاپیتالیسم می‌باشد. در این دوران هر خلقی در پیمودن مسیر ترقی قرار گرفته بود، اما این سالها در مورد کردها، سالهای ویرانی و عقب‌ماندگی بود. در این زمان امپراتوری‌های ایران و عثمانی در برابر سیستم کاپیتالیسم بندرت رو به زوال و نابودی می‌رفتند. پیشرفت بی‌سروصدای کاپیتالیسم، جهان را به شیوه‌ای آرام و بی‌سروصدا متأثر از خود ساخته و بدین ترتیب حاکمیت خود را گسترش داده و هیچ خلق و کشوری قادر به رها ساختن خود از این روند حاکمیت و استعمار غرب نبود. بطور خلاصه در ابتدای سده‌ی بیستم، خلق کرد و کردستان زخمهای عمیقی را از سوی کاپیتالیسم استعمارگر برمی‌دارد، زیرا همانگونه که گفتیم کردها صاحب هیچ‌گونه قدرت سیاسی و نظامی نبوده و سیستم عشائری نیز کاملاً تبدیل به بازیچه شده بود، لذا از خلق کرد در برابر سپاه مدرن بورژوازی هیچ کاری ساخته نبود. در واقع امکان انجام کارهای بسیاری وجود داشت؛ زیرا ویژگی‌های اوایل سده‌ی بیستم برای کردها، درست همانند شرایط اول سده‌ی دهم بود. در این زمان (اوایل سده‌ی بیستم) حاکمیت ایران و عثمانی‌ها از هم پاشیده بود و آنان نیز به مرور به‌زیر سلطه‌ی امپریالیسم سرمایه‌داری درمی‌آمدند. دولتهای امپریالیستی نیز هنوز به صورتی کاملاً آشکار و نیرومند دست به کار نشده بودند. اوضاع بین‌المللی در این زمان برای کردها فراهم گردید و در حقیقت همه‌ی مشکلات کردها در شیوه‌ی استفاده از این فرصت خلاصه می‌شد. سیستم قبیله‌ای و عشایر در آن زمان سد راه شده و مانعی بزرگ را در پیش روی کردها ایجاد نمودند، بجای آنان می‌بایستی سازماندهی‌های مدرن سیاسی بوجود می‌آمد، اما وضعیت اجتماعی کردها این امکان را نمی‌داد، فتوادلهای، رؤسای خائن عشایر و شیوخ فتوادال، سدها و موانع بزرگی در برابر هر گونه خیزش در میان کردها بودند. در بین کردها نیز طبقه مدرن بورژوا و طبقه کارگر نیز پدیدار نگشت، این وضعیت به ترکها فرصت داد تا دوباره دست به سازماندهی خود زده و بتوانند از نظر ملی رهایی یابند و بار دیگر با همکاری‌های امپریالیسم، مساله‌ی کردستان بر میز مذاکره قرار گرفت. اینبار نیز تقسیم کردستان هم از نظر کمی و نیز کیفی، ویرانیهای بسیار زیادی را برای خلق کرد به ارمغان آورد. کردها از ترقی‌های اجتماعی و

سرمایه‌داری سودی نبردند، بلکه برعکس هدف یورشهای کاپیتالیسم قرار گرفتند. هنگام ورود کاپیتالیسم به مرحله‌ی امپریالیسم، کاپیتالیسم پوسیده و کهنه، بار دیگر می‌خواست با زهر کشنده و سیاست ظریف خود، در راستای استعمارگریهایش، کردستان را از صفحه‌ی تاریخ محو نماید. آنان می‌خواستند فرهنگ انسانی را که در طول هزاران سال در سرزمین کردستان بوجود آمده بود، با هر وسیله‌ای که ممکن و لازم باشد، نیست و نابود نمایند. لذا هر گونه حاکمیت نظامی، سیاسی، فرهنگی و ... از طرف استعمارگران بر کردها اعمال شد. آنان خلق کرد را کشتار می‌کردند و با بیکار کردن کردها، نیروی کار آنان را بسیار ارزان و بی‌قیمت می‌نمودند، آنان فرزندان کرد را از آغوش مادران گرفته و با روش آسمیلاسیون (حل نمودن) و شست و شوی مغزی آنانرا تربیت می‌نمودند، مردان و جوانان کرد را نیز به سربازی وادارنموده و ناموس مردانگی و میهن‌پرستی را در نهاد آنان نابود می‌کردند.

طبقه فئودال و عشایر کرد، صدها سال بود که مشغول خیانت در میان کردها بودند و تمام کردها را به زور وادار به خیانت در برابر رنج، میهن و انسانیت خویش می‌کردند. آنان حتی یک نفر را باقی نگذاشتند، تنها بخشی از طبقات اجتماعی که زنها آنرا تشکیل می‌دادند، تحت تاثیر مستقیم آنها قرار نگرفت، البته زنان نیز از دوران برده‌داری تبدیل به برده شده بودند.

بطور خلاصه از ابتدای تاریخ پیدایش طبقات اجتماعی تاکنون، بسیاری اقوام و ملیتهای دیگر، کردستان را اشغال و استعمار نمودند. در اینجا چند پرسش را پیش می‌آوریم؛ آیا آنان می‌توانند به هدف خود برسند؟ آیا کرد از صحنه‌ی تاریخ محو می‌گردد یا خیر؟

آخرین مرحله‌ی یک جامعه طبقاتی، کاپیتالیسم- امپریالیسم می‌باشد، استعمار در این مرحله در حالت متلاشی شدن قرار می‌گیرد. بیشتر خلقها چه کوچک و چه بزرگ، چه مسلح و چه غیرمسلح تا به امروز در برابر استعمار مقاومت نموده و بسوی پیروزی گام برمی‌دارند. سوسیالیسم، سیستم کاپیتالیسم را درهم خواهد کوبید و آن را فروخواهد پاشید، با نام سوسیالیسم بسیاری از خلقها بمانند غنچه‌ای خواهند شکفت، انسانیت مترقی نیز جامعه طبقاتی را پشت سر گذاشته و وارد مرحله‌ی جامعه بدون طبقه خواهد شد.

کردستان در طول تاریخ خود، شاهد بسیاری اشغالگری‌ها بوده و در برابر همه‌ی آنها نیز موجودیت ملی خود را حفظ کرده است، هر چند کردها پیشرفت و ترقی ننموده‌اند، اما خلق کرد و کردستان نام خود را تا به امروز بهمراه آورده‌اند و بهمین دلیل کسی نمی‌تواند خلق کرد را نیست و نابود نماید. امپریالیسم و استعمار خود به خود از میان نمی‌روند، در طول تاریخ نیز همه‌ی حکومت‌های قدرتمند و مرتجع، خود به خود سرنگون نشده‌اند، در دنیای امروز ما دولت‌های قدرتمند، با تمام امکانات خود از علم گرفته تا تکنیک و با توسل به هرگونه شکنجه‌های وحشیانه می‌خواهند از خود پاسداری نمایند. در مقابل این، تنها راه چاره‌ی ما نیز پدید آمدن خیزش و جنبشی «ماد»ی نوین است، همانگونه که می‌دانیم آشوریه‌ها بزرگترین امپراتوری برده‌داری زمان خود بودند و می‌خواستند اجداد ما را نابود نموده و نگذارند تا آنان مالک ملت و سرزمینی شوند. تمام خلقها و مردم خاورمیانه و حتی در خواب نیز از این امپراتوری می‌هراسیدند،

مادها در برابر این دشمن بزرگ، خود را مردم «آریا» نامیده و با آنان به جنگ پرداختند. اگر مادها در آزمون تسلیم دشمن می‌شدند، مبدل به خلقی استوار و محکم به مانند آهنی که همچو چکش کاوه کوبیده شده باشد، نمی‌کردند. آنان برای پاسداری از خود سیصد سال در برابر آشوریها پیکار نمودند و با برانداختن امپراتوری آشور، زیربنا و بنیادهای خلق کرد را بنا نهادند، آنان با آزادی خود تمام مردم خاورمیانه را نیز از زیر ستم آشوریها رهایی داده و نام آنروز پیروز را «نوروز» نهادند. هر سال نیز با روشن نمودن آتش در این روز آن را خجسته می‌دارند. خلقهای خاورمیانه به فرخندگی این روز و نیز یاد بود آن، هر سال با برافروختن شعله‌های آتش، این جنبش را پیروز می‌دارند.

در آزمون پیش از اینکه کردها وارد مرحله‌ی جامعه طبقاتی شوند، استعمارگران درصدد نابودی این خلق بودند. امروز نیز می‌خواهند پیش از خروج آنان از جامعه طبقاتی، آنرا نابود سازند. دشمنان امروز ملت کرد هیچگونه فرقی با امپراتوری آشور ندارند. در آزمون کردها با در هم دریدن سپیده‌دم جامعه‌ی طبقاتی مبدل به خلقی با جامعه‌ی طبقاتی گردیدند و تا امروز نیز رنج و درد فراوانی را برای آن متحمل شده‌اند، و اکنون می‌خواهند با کینه و نفرتی که با آنان بوجود آمده، شفق جامعه‌ی بدون طبقه را دریده و اینبار موجودیت ملی خود را در مرحله‌ای مستقل و آزاد و نوین جلوه دهند، تحقق این امر نیز در زمان ما و با توجه به شرایط امروز و بشیوه‌ی جنبش علمی ماد و انجام پیکاری پیروز برای استقلال و آزادی ممکن می‌باشد.

بخش یکم

تاریخ استعمار و طبقات اجتماعی

تاریخ استعمار و طبقات اجتماعی

تمام سیستم‌های اجتماعی جامعه کرد در زیر فشاری بی‌امان متلاشی شده و کاملاً به حاکمیت خلق‌های فرادست (حاکم) وابسته گردیده و نیز با توجه به استعمار اقتصادی سنگینی که بر این خلق اعمال شده، مشکلات و نارسایی‌های اجتماعی بیشماری از سوی استعمارگران در میان کردها پدید آمده است. پیش از اینکه این نارساییها و مشکلات روشن شوند، برای درک حقایق و واقعیات اجتماعی و ملی، ابتدا می‌بایست که هر منشی به اندیشه و عقیده‌ای درست دست یافته و با نیروی روشنگر این اندیشه، راه آزادی اجتماعی و ملی، سازماندهی و شیوه‌ی مبارزه را پیدا نمود، بدون اینکار بیان این مشکلات بیهوده و بی‌فایده می‌باشد. جدای از آن نیز دانستن اینکه در هر زمان الگوهای اجتماعی پدید آمده و چه مراحل را پشت سر گذاشته و در درون این اجتماع چه روابطی برقرار شده، اهمیت زیادی داشته و اگر فردی آن را نبیند و یا نداند، فهم و برداشت درستی را از این مسائل نخواهد داشت. چنین شیوه‌ی علمی انسان را به زمان دگرگونی‌های اجتماعی در گذشته برده و طی بررسی‌هایی نیز از چگونگی تحولات اجتماعی و پیشرفتهای استعمار آگاهی یافته و مبارزاتی که در برابر این استعمارگرها صورت گرفته و به پیروزی دست یافته‌اند را از نزدیک بشناسد، جدای از آن نیز شخص بواسطه‌ی روشنایی این علم در پژوهش در مورد تاریخ خلق و کشورش خود را مجبور می‌بیند.

۱- کمون^۱ اولیه

شکل گرفتن جامعه تعریفی است برای وجود انسان و آغاز انسانیت، الگوهای اجتماعی با توجه به تلاش و توانایی انسانی در تولید صدا از خود و نیز از زمانی که انسان شروع به اندیشیدن نمود، پدیدار شدند. در آغاز هیچ تفاوتی در بین انسانها و حیوان دیده نمی‌شد، انسان در طبیعت از خوراکیهایی که

^۱ جمع‌باوری و یکسانی دموکراتیک در حیاتی اخلاقی، سیاسی و اجتماعی است.

بصورت آماده بدست می‌آورد تغذیه نموده و بدور از هر گونه قانون و مقررات و با سیستمی بر روی درختان و یا درکوهها و غارها می‌زیست اما پس از اینکه او توانست از قدرت اندیشه و بیان خویش استفاده نماید، نیازمندیهای غذایی خود را از طبیعت فراهم نموده و انبار می‌کرد. آنان با ساختن اشیای ابتدایی از سنگ و چوب در برابر حیوانات وحشی و آفت طبیعی از خود پاسداری می‌نمودند. با شکل‌گیری سیستمهای اولیه‌ی اجتماعی برای اولین بار قوانین اجتماعی نیز در میان انسانها پدید آمد. با توجه به این پیشرفتها، نیروهای تولید شناخته و تعریف شده و در خدمت بازدهی قرار گرفتند. روابط میان انسانها شکل گرفتند، همزمان با توسعه نیروهای تولید، مقررات اجتماعی میان انسانها نیز فزونی یافته و شکل می‌گرفتند، در ابتدا انسانها همانند حیوانات دیگر بر روی دو دست و پا (چهاردست و پا) حرکت می‌کردند و پس از ساختن وسایل اولیه‌ی شکار و فراهم نمودن مواد غذایی نقش دستهای بشر تازه‌تر گردیده و انسان دیگر بر روی دوپایش راه می‌رفت. بدلیل اینکه شکار حیوانات وحشی به تنهایی ممکن نبود، آنان با گردهم آمدن و تشکیل گروههای انسانی، انجام این کارها را آسان نمودند.

در ابتدا ارتباط میان انسانها بوسیله‌ی ایجاد صداهایی در گلو صورت می‌گرفت و به تدریج این واژه‌ها جای این صداها را گرفتند، بدین ترتیب زبانی بسیار ساده برای سخن گفتن و ارتباط با یکدیگر در بین انسانها نمایان شد.

اگر زبان جامعه‌ای یکی نباشد، برقراری ارتباط ممکن نمی‌باشد؛ تاریخ پیدایش زبان به اندازه‌ی تاریخ جامعه‌ی ابتدایی قدمت دارد، یعنی زبان به موازات شکل‌گیری و پیشرفت جامعه کامل‌تر شد. بدین صورت جامعه و زبان با هم زمان را درنوردیده‌اند. زبان برای هر جامعه و هر قشر اجتماعی مبدل به وسیله‌ای برای سیستماتیزه کردن گردید، تمام الگوهای اجتماعی نیز توسط زبان سازماندهی شده و بدون فاکتور زبان چنین امکانی در اجتماع بوجود نمی‌آمد. هر چقدر الگوهای اجتماعی پیشرفت می‌نمودند، زبان نیز غنی‌تر شده و ترقی می‌یافت. برای نابود ساختن یک جامعه و یا استعمار نمودن آن، می‌بایست در ابتدا فاکتور زبان را در این جامعه از هم پاشید. این یک واقعیت می‌باشد که با از بین بردن زبان، پتانسیل و نیروی اندیشه را نیز می‌توان نابود ساخت، اندیشه بدون زبان زاینده نمی‌شود و عامل و وسیله‌ی بیان وجود اندیشه، زبان می‌باشد.

الگوی اجتماعی دیگری که در جامعه ابتدایی بوجود آمد «کار» بود. یکی از فعالیتها و تلاشهای اجتماعی انسان در زندگی او، کار می‌باشد. تاریخ کار کردن نیز به‌درازای تاریخ پیدایش جوامع قدمت دارد. کار و زحمت انسان زیربنای تمام فعالیتها و پیشرفتهای اجتماعی می‌باشد، بعبارتی، دگرگونیهای تاریخ اجتماعی و تاریخ کار کردن یکی می‌باشد. در دوران کمون اولیه زبان، اندیشه و کار با قرار گرفتن در کنار هم و پیوستن به هم و تاثیر بر انسان، سبب پدید آمدن دسته‌ها و گروههای اجتماعی انسانی به نام قبیله شدند. در مرحله‌ی زندگی قبیله‌ای شرایط و امکانات تولید بسیار محدود بود. افراد در نظام قبیله‌ای بواسطه‌ی مساله‌ی همخونی به یکدیگر وابسته بوده و کارها با توجه به جنسیت تقسیم می‌شدند. مساله‌ی ازدواج نیز بصورت گروهی انجام می‌گرفت، یعنی همسرداری وجود نداشت. در داخل قبیله و در بین

قبایل، مسأله‌ی استثمار نمودن وجود نداشت. زیرا در آنزمان انسانها به اندازه‌ای که بتوانند زندگی نمایند، نیازمندیهای خود را فراهم می‌نمودند.

کار انسان هنوز به درجه‌ای نرسیده بود که مازاد بر تولید (سرمایه اضافی) را بوجود آورده و هنوز زمین بعنوان ابزار و وسیله‌ی تولید شناخته نمی‌شد، قبایل نیز هنوز یکجانشین نشده و سکونت نیافته بودند. شرایط و ویژگی‌های آن زمان (کمون اولیه) به قبایل اجازه نمی‌داد که بر یکدیگر حاکم شده و یا زمینه‌های حاکمیت برهم فراهم شود، افراد قبایل مازاد بر احتیاج خود چیزی را جمع‌آوری نمی‌کردند.

برای حاکم شدن بر یک قبیله، می‌بایستی لوازم و ابزار زندگی از آنها گرفته می‌شد، این به معنای نابودی فیزیکی آن قبیله بود. به همین سبب قبایل نه حاکمیت بیرونی را شناختند تا قبیله‌ای را تحت حاکمیت خود درآوردند و نه در زیر حاکمیت قبیله‌ای دیگر قرار گرفتند. در آنزمان می‌توان قبیله‌ای را نابود کرد، اما هرگز امکان سلب آزادی از آن قبیله وجود نداشت. بخش عمده‌ای از مرحله کمون اولیه در زیر فشار سیستم وحشتناک پشت سر گذاشته شد. در آن زمان شکار کردن و جمع‌آوری نیازمندیها با ابزار اولیه‌ی که از سنگهای تیز شده و جلا داده شده ساخته شده بودند، صورت می‌گرفت. در معنایی در ابزار زندگی و آلات شکارپیشرفت حاصل شده بود. بدین صورت نیز تولید انجام می‌گرفت، انسان کم کم توانست حیوانات وحشی را اهلی نموده، کشاورزی را شروع کند و بدین ترتیب در نتیجه کار و تلاش و پیشرفتهای حاصل شده، سرمایه اضافی بوجود آمد. بعدها بجای اقتصاد بر پایه شکار و جمع‌آوری، اقتصاد شبانی و کشاورزی جایگزین گردید و این مساله تأثیری بزرگ در دگرگونی تاریخ انسانیت بوجود آورد، قبایل انسانی با چرانیدن حیوانات و استفاده از زمین بعنوان ابزار تولید، وارد مرحله‌ای با نظم و مقررات اجتماعی گردیدند، قبیله‌ها کم کم در هم ادغام شده و سیستم عشایری پدیدار گردید، به هم پیوستن و اتحاد میان قبایل و عشایر نقش بسیار بزرگی در پیشرفت ساخت ابزار و لوازم تولید را ایفا نمود.

بدلیل آنکه اقتصاد بر اساس دامپروری و کشاورزی مستقر گردید، سیستم قبیله‌ای بدان منظور کوچک بوده و نمی‌توانست جوابگوی آن بوده و نیاز به تشکیل جوامع بزرگتر، کاملاً احساس می‌شد، این دوران در مرحله جامعه نخستین به نام «بربریت» شناخته می‌شود، در این دوران استثمار تعریف نشده بود. در میان عشایر دامپرور و عشایر کشاورز به طور طبیعی تقسیم کار انجام گرفته و تولید افزایش می‌یافت و از سوی دیگر نیز جمعیت در حال افزایش بوده و به همین دلیل، هنوز تولید اضافی حاصل نگردیده بود. قبایل و عشایر نه در میان خود و نه در برابر همدیگر امکان استثمار و استعمار را به وجود نمی‌آوردند، به همین دلیل امکان حاکمیت آنها بر یکدیگر فراهم نمی‌شد، زیرا هنوز مازاد تولید از زمین به دست نمی‌آمد، زیر بنا و دلیلی برای اشغال اراضی وجود نداشت. با افزایش جمعیت انسانها به مناطق دیگر کوچ کرده و با ادامه‌ی اقتصاد کشاورزی و دامپروری، جوامع انسانی در حال توسعه و گسترش بودند. در آن زمان چون مسئله مالکیت زمین وجود نداشت، هیچگونه زور و اجباری در چگونگی پراکندگی جمعیت، در مناطق خالی از سکنه، اعمال نمی‌شد و پخش شدن و استقرار در زمینها به صورت طبیعی انجام می‌گرفت. بدلیل فقدان سیستم استثمار در میان عشایر آزادی به چشم می‌خورد، در آن دوران شخص کاملاً به عشیره‌ی خود وابسته بود و بردگی هنوز مفهوم و تعریفی را پیدا نکرده بود. در این مرحله امکان از بین بردن شخصی به تنهایی وجود داشته، اما هرگز امکان به بردگی گرفتن او وجود نداشت، تثبیت زمان و مکان

برای جوامع انسانی، از ابتدا تا پایان مرحله‌ی کمون اولیه ممکن نمی‌باشد، اما امروز می‌توان از نظر جغرافیایی نقاط پراکندگی و تاریخ جوامع بزرگ انسانی را نمایان ساخت.

۲- جامعه برده‌داری و استعمارگر

با پیشرفت نیروها و ابزار تولید، کم‌کم بازدهی بیش از نیازمندیهای انسان صورت گرفته و اضافه تولید به وجود آمد. در این زمان شرایط و زیربناهای اساسی مادی برای تشکیل طبقات اجتماعی بنیاد نهاده شدند، در جوامع طبقاتی و یا گروهی قلیل از انسانها باز با دورویی، حيله‌گری و بسیاری راههای دیگر، آن ارزشها و سرمایه‌های اضافی را که بوجود آمده بود، غصب می‌کردند. برای ایجاد سرمایه، کار و زحمت انسان نقش بزرگی ایفا می‌نمود، به‌همین سبب بود که سیستم برده‌داری انسان را به مانند ملک خویش قرار داد و اولین شکل از جامعه طبقاتی را بوجود آورد. در سیستم برده‌داری انسان تبدیل به ملک و مال شده و میزان ثروت، در مالکیت و داشتن برده‌های بیشتر سنجیده می‌شد. برده‌داران برای استثمار بیشتر برده‌های خود و بدست آوردن برده، دولت را تشکیل دادند. همانگونه که دولت ابزار بدست گرفتن زور و قدرت بود، قوی‌ترین وسیله‌ای نیز بود که در آن دوران به استثمارگران اجازه می‌داد تا بیشتر بتوانند به استثمارگری بپردازند، معنا و مفهوم درست دولت نیز از آنجا گرفته شده است، در دوران جوامع نخستین در میان عشایر مختلف وابستگی خونی به چشم می‌خورد، اما در مرحله‌ی برده‌داری اینگونه وابستگی از میان رفت، زیرا این مسئله در برابر پیشرفت نیروهای تولید، سد و مانع را بوجود می‌آورد، در آن دوران دیگر انسان با روابط و وابستگی‌های خونی شناخته نمی‌شد، بلکه با توجه به وابستگی او با زمین، خان، هموطن و دولت شناخته می‌شد. در زیر حاکمیت دولت برده‌داری و نیز حاکمیت بر قطعه‌زمینی معین و از میان رفتن سیستم عشیره‌ای، انسان وارد سیستمی جدید و عام شد. در مرحله تبدیل شدن به ملت وابستگیها و روابط عشایری بازم تداوم می‌یافت، وابستگی و رابطه‌ای برپایه زبان و فرهنگ اشتراکی بر روی قطعه خاکی معین در میان انسانها بوجود آمده و توسعه یافت. در این مرحله دلایل مهمی برای تعلق انسان به خاک وجود دارد، در این دوران خاک برای انسانها بمانند مادری است که آنها را می‌پروراند و هر خلقی بدین آگاهی و نتیجه رسیده است که زندگی بدون خاک امکان‌پذیر نیست. هر خلقی بر اساس عرف و عادات خود و چگونگی زیستن خود بر روی خاک در نقطه‌ای به شیوه‌ای علمی به خاک وابستگی پیدا نمود. تاریخ هر خلق، با پراکندگی بر روی پهنه‌ای از زمین و اسکان یافتن او شروع می‌گردد. امروزه شروع تاریخ بسیاری از خلقها و مردم از دوران برده‌داری و جای گرفتن و اسکان آنان آغاز می‌گردد، زیرا دوران قبل از آن تاریخ آشکار و معلوم نبوده و بدین ترتیب تاریخ از این مرحله شروع می‌گردد.

جوامع انسانی با اسکان یافتن بر اراضی حاصل‌خیز و افزایش تولید و پدید آوردن تولیدات و سرمایه‌های اضافی، در درون سیستم خود راه را برای برده‌داری گشوده و این موضوع سبب پیدا شدن زیربنایی مادی برای استثمارگری گردید. تاریخ استعمار نیز با پشت سر گذاشتن جوامع برده‌داری آغاز می‌گردد، برده‌دارها جهت کشاورزی، زمینهای خود را توسعه نمی‌دادند، بلکه زمینهای سکونت مردم را که حاضر و آماده بود فتح می‌نمودند. دلیل اصلی این فتوحات نیز به بردگی کشیدن انسانهای آزاد و به

غارت بردن ثروت‌های دست آنان بود. در فرجام این کردارها، سیستم استعمار و برده‌داری قوی و نیرومند شده و این امر زیربنایی شد تا استعمارگران بتوانند خلقها را به بند کشیده و استعمار نمایند. جوامعی که وارد مرحله‌ی برده‌داری شدند، تضادهای طبقاتی را در درون خود عمیق نموده و طبقات و خلقهای دیگر را هدف اصلی استعمار خود قرار دارند. در این دوران دولت نقش زیادی را ایفا نمود، زیرا خلقهایی که صاحب بودند، از امتیازات بیشتری برخوردار می‌شدند و مردم دیگر نیز در بند اسارات قرار می‌گرفتند، جامعه‌ی برده‌داری بر اساس استعمار و تاراج نمودن در زمانها و مکانهایی معین توسعه یافته و مستقر گردید، در طول تاریخ خلقها، بیشترین میزان ظلم و زور و استثمار در این دوران دیده می‌شود، حدود ۴۰۰ ق.م برده‌داری در جنوب مزوپوتامیا، آغاز گردیده و تا ۴۰۰ بعد از میلاد (زمان سرنگونی امپراتوری روم) ادامه داشت. در طول این دوران برده‌داری در سرزمین‌های مصر، هند، چین، تمام مزوپوتامیا، آناتولی، یونان، شبه‌جزیره ایتالیا و تمام سواحل دریای سفید مستقر گردیده بود، سیستم برده‌داری در ابتدا با ابزار خود زبان، فرهنگ و علم را پیشرفت داده و در این راستا نقش بزرگی را ایفا نمود. اما در مرحله‌ی از هم پاشیدن آن مبدل به سیستمی ارتجاعی با ویژگی‌های امپریالیستی شده بود. خلقها در برابر پیشرفت برده‌داری در اجتماع، سکوت نکردند.

تاریخ برده‌داری با جای دادن مقاومت خلقها برای رسیدن و حفظ آزادی و نیز ارزشهای خود مبدل به تاریخ مقاومت خلقها گردید. خلقهای مختلف در برابر اقوام استیلاگر، تا آخرین نفس پیکار نموده و از موجودیت خود پاسداری نموده و تا امروز به آن ادامه می‌دهند، بسیاری از قبایل و عشایر حاکمیت برده‌داری را به رسمیت نشناخته و با جای گرفتن در کوهها به زندگی آزاد خود ادامه داده و در این راه موفق شدند.

در اواخر دوران برده‌داری، امپراتوری روم در حال گسترش ظلم و زور خود بوده و این امر به حدی رسیده بود که در طول تاریخ هیچ حکومت استعمارگری شبیه به آن بوجود نیامد. این امپراتوری مانع بزرگی بر سر راه ترقی نیروهای تولید بوده و تنها با ایدئولوژی به بردگی و اسارت گرفتن و بوسیله زور و ظلم می‌خواست به حیات خود ادامه دهد. همزمان با پیدایش مبارزات و تضادهای طبقاتی در سیستم امپراتوری روم، مبارزات خلقهایی که در زیر استعمار این امپراتوری بودند، برای دست یافتن به آزادی آغاز گردید و بالا گرفتن این پیکارها و تضادهای درونی، در نهایت این امپراتوری سرنگون گردید و به جای آن سیستم تازه‌ای که نیروهای تولید را پیشرفت می‌داد، یعنی سیستم فئودالیسم پدیدار شده و جای آنرا گرفت.

۳- جوامع فئودالی و استعمارگر

سیستم فئودالیسم، مالکیت بر زمین را زیربنای خود قرارداد. این سیستم در ابتدا در برابر کار و زحمت انسانها و پیشرفت ابزار و نیروهای تولید تبدیل به مانع بزرگی گردید و با توجه به این امر در اجتماع رکودی دیده می‌شد. از میان رفتن سیستم برده‌داری از لحاظ گذر زمان، امری جبری و ضروری می‌نمود، در نتیجه سرهلدان برده‌های داخلی و نیز سرهلدان خلقهای دیگر، در نهایت امپراتوری روم سرنگون

گردید و انسانیت نیز بسوی سیستم اجتماعی تازه‌ای قدم برداشته و خود را نمایان می‌ساخت. طبقات اجتماعی اینبار نیز در پایه‌ی سیستم فئودالی شکل گرفتند.

در سیستم فئودالی زیربنای نیروهای تولید زمین می‌باشد، در این سیستم زمین در دست اربابان فئودال بوده و اشخاص دیگر نیز با ویژگی‌های «سرف»^۱ با زمین در ارتباط بودند و این انسانها تا میزان کمی سهمی از مالکیت بر ابزار تولید داشتند، این مساله باعث جلب برده‌های سرف به تلاش بیشتر شده و در آنها میل به فعالیت بیشتری بوجود آمد. پایه‌ی اقتصاد در جوامع فئودالی کشاورزی بوده و بطور طبیعی و متکی به خود اداره می‌شدند. در جوامع فئودالی برای افزایش و توسعه تولیدات، روابط کالایی (کالا به کالا) محدود بود. در شهرها مراکز تولیدی کوچک صنعتگران پدیدار شدند و با برقراری روابط بر اساس کالا تجارت پیش می‌رفت، اما با این وجود بازهم جامعه و فرد دارای اقتصادی محدود و بسته بوده و در چنین سیستمی قرار داشتند.

در جامعه‌ی فئودالی، طبقه‌ی حاکم، مؤسساتی را که در دوران برده‌داری، انسانها را زیر ظلم و ستم و فشار قرار داده و نتیجه‌ی رنج و تلاش انسانها را غصب می‌نمودند، تقویت نموده و بدین صورت مؤسسات جدیدی را برای ستم و فشار بر خلق و استثمار آنان بوجود آوردند. دولت فئودالی به سرعت خود را سازماندهی نموده و مناطق شهری را بدست خود انداخته و مکانهای جدیدی را نیز مبدل به جایگاه تمدن گردانید. بعنوان مثال در مرحله فئودالیسم، اروپای شمالی و اروپای میانی این روند صورت گرفت، دولت بزرگترین و نیرومندترین پشتوانه برای پیشرفت و شکل‌گیری جوامع فئودالی بود، که نقش عظیمی را در این راستا ایفا می‌نمود. در دوران فئودالیسم، سیستم عشایر بسرعت از هم پاشیده و نابود می‌شد. زمین عاملی بسیار مهم در این مسئله بود، زیرا زمین تبدیل به سرچشمه زندگی شده بود، هر چند در بعضی مناطق سیستم عشایری باقیمانده و به حیات خود ادامه می‌داد، اما روابط دیگر بمانند جوامع ابتدایی نبود و بر عکس آن روابط در سیستم استثمار کننده‌ی فئودالیسم جای آن را گرفته بود.

در مکانهایی که تولید صورت می‌گرفت (بیشتر در زمینهایی که منبع تولید بودند) خلق از هر نظر پیشرفت نموده و این مسئله خلقها را در استقرار آنان و ایجاد مرزها پیش می‌برد. از سویی تلاش و کار بر قطعات زمین افزایش یافته و از سوی دیگر جمعیت نیز در حال افزایش بود و دیگر مکانهایی که مردم و خلقها بر آن زندگی می‌کردند تبدیل به وطن آنان می‌شد. هر خلق با توجه به زبان، فرهنگ و شرایط منطقه‌ای که بر آن حاکم بود و در آنجا می‌زیست، مرزهای ملی را بوجود آوردند و بعدها این مرزبندیها، سنگ زیرین سیاستهای ملی گردید.

طبق تئوری جوامع فئودالی، تولیدات بیشتر از کار و زحمت انسان بر روی زمین حاصل می‌شدند. نقش و قدرت انسان بر روی زمین بیشتر شده و بسوی تبدیل شدن به سرف پیشرفته و این مساله، زیربنای مادی را برای استعمار فئودالیسم تشکیل می‌داد. استعمار فئودالیسم با تبدیل کردن مردمی که اسکان یافته بودند

^۱ بنده، طبقه‌ای که دارای زمین نبوده و به مثابه یک رعیت روی زمین‌های ارباب کار کرده و در واقع زمین‌بنده است.

به سرف، بر آنان حاکم گردیده و تولید آزاد را نیز در دست خود گرفت، چونکه بدست گرفتن تولید آزاد از آرمانهای اصلی استعمار فئودالیسم بود. هر اندازه زمین سرفهای زیردست افزایش می‌یافت، به همان اندازه استعمار و استثمار تقویت می‌شد. دولت عامل تقویت استعمار می‌باشد، خلقی که به مرحله دولت رسیده و صاحب دولت شد، امتیازات فراوانی برای او موجود خواهد بود، خلقهایی نیز که به اسارت و بردگی درآمدند زبان، فرهنگ، سرمایه و تولیدات و ارزشهای آنان، در زیر حاکمیت سیستم فئودالیسم قرار گرفته و این سیستم مانعی بزرگ بر سر راه پیشرفت آن خلقها می‌شد. موسسه‌های فئودالی اجازه نمی‌دادند که آنان تبدیل به یک ملت گردند. جدای از این، فئودالیسم ویژگی‌های عشیره‌ای خلقها را حفظ کرده و با پدید آوردن اختلاف و نزاع در میان اقشار خلق اجازه نمی‌داد که آنان تبدیل به یک ملت گردند و با این هدف نیز رئیس و بیگهای عشایر را بسوی خود کشانده و با بخدمت گرفتن آنان، حاکمیت و استعمار خود را بر خلق فرض می‌کردند. ویژگی‌های استعمارگری فئودالیسم بخودی خود پدید نیامد، بلکه دائم قبایل و عشایر، در برابر ظلم و زور دولتها، مقاومت می‌نمودند، خلقها برای اینکه از آزادی ملی خویش و خاکشان پاسداری نمایند و روستائیان نیز به منظور حفظ آزادی خود و جلوگیری از تبدیل شدنشان به سرف و سرفها نیز برای بدست آوردن کامل آزادی، همیشه جنگیدند، در نتیجه‌ی این مبارزات، سیاست استعمارگری فئودالها تا حدی نرمتر گردیده و شماری از عشایر آزاد شده و حتی بسیاری از خلقها توانستند آزادی سرزمینشان را حفظ نمایند. سیستم فئودالیسم در فاصله‌ی سده‌های پنجم تا دهم بوجود آمده و در گذر سده‌های دهم تا پانزدهم به اوج قدرت و حاکمیت خود رسید، در گذر سده‌های پانزدهم تا هفدهم نیز روبه زوال و نابودی رفت. (در جاهایی از دنیا، عمر فئودالیسم، در زیر حاکمیت کاپیتالیسم-امپریالیسم تا اواخر سده‌ی بیستم نیز ادامه یافت).

جامعه و سیستم فئودالیسم از نظر «مکانی» در بسیاری از جاهای دنیا گسترش پیدا نمود، مناطق و سرزمینهایی که در دوران برده‌داری، مدنیّت به آنجا نرسیده بود، در دوران فئودالیسم همگی تبدیل به ملک و املاک گردیدند؛ تمام سرزمینهای آسیا و اروپا و نیز شمال آفریقا دوران فئودالیسم را پشت سر گذاشتند. سنگهای معدنی و تولیدات معدنی بسیاری از قبیل آهن و ... در سالهای آغازین و ابتدایی مرحله فئودالیسم بوجود آمد و با توجه به این امر تکنولوژی نیز پیشرفت یافت، اما بمانند هر جامعه‌ی طبقاتی در اواخر دوران خود ارتجاعیت و کهنه‌پرستی را در درون خود و استعمارگری را در بیرون از سیستم خود تمثیل می‌نمود و بدین ترتیب دوران آن به سرآمد. به ویژه آخرین نمایندگان فئودالیسم یعنی تزارهای روس، امپراتوری‌های عثمانی و مجارستان و اتریش در گذر تاریخ نمایندگان کهنه‌پرستی بودند و نقش خود را در تاریخ اینگونه ایفا نمودند.

۴- جوامع سرمایه‌داری، استعمار، آزادی ملی

سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) آخرین نقطه و مرحله‌ی نهایی جوامع طبقاتی می‌باشد، این سیستم بر اساس اقتصاد کالایی گسترش می‌یابد. در این سیستم دو طبقه‌ی اساسی جای می‌گیرند:

۱- طبقه‌ای که تمام ابزار تولید را بصورت ملک و سرمایه در اختیار داشته که به آنان سرمایه‌دار یا کاپیتالیست می‌گویند.

۲- طبقه‌ای که براهتی و بدون هیچ مانعی، نیروی کار خود را می‌فروشند، به آنان طبقه‌ی کارگر (پرولتر) می‌گویند.

کاپیتالیسم اقتصاد بسته‌ی فئودالیسم را متلاشی نموده و آن را در مرزهای گسترده‌تر یعنی مرزهای ملی پیشرفت داده و راه را بروی این پیشرفت باز نمود، کاپیتالیسم در آغاز شکل‌گیری خود، ابزار تولید را بصورت علمی، تکنولوژیک و فرهنگی پیشرفت داده و نقش بزرگی را در این راستا ایفا نمود. سیستم سرمایه‌داری در برابر فئودالیسم بمانند طبقه و یا جنبشی انقلابی به میدان آمده و پس از حاکم شدن بر جامعه، هر چیزی را که خارج از حوزه‌ی منفعت طبقه‌ی تمثیل‌کننده‌ی خود باشد، با زور و قدرت خود از بین برده و تمام ارزشهای انسانی را مبدل به ابزار و لوازم تجارت نمود. این سیستم، اقتصاد، زبان، فرهنگ و سیاست را در چارچوب ملی و در جهت منافع خویش حفظ نموده و به گونه‌ای جدید تنظیم نمود.

در اواخر دوران فئودالیسم، رژیمهای شاهنشاهی در برابر سیستم جدید بورژوازی ایستادگی نموده و مانع پیشرفت آن می‌شدند و بهمین دلیل سیستم نو آنها را از میان برداشت. سیستم بورژوازی با بدست گرفتن اقتدار سیاسی به منظور تقویت استثمارگریهای درونی و بیرونی خود آن را به کار گرفت. بدین منظور تا آنجا که توانست خود را نیرومند ساخته و تا نقطه‌ی نهایی طبقات اجتماعی پیشرفت. پس از مرحله‌ی کاپیتالیسم تداوم طبقات اجتماعی و تجدید در ابزار تولید ممکن نمی‌باشد. جامعه‌ی کاپیتالیسم و استثمار نشأت گرفته از آن، دارای ویژگی‌های فراوان و متفاوتی است، بهمین دلیل بهتر است آنرا به سه مرحله تقسیم نموده و در مورد هر یک از آنها به تنهایی تحقیق نمود:

الف) مرحله‌ی تجمع و تشکیل سرمایه‌ی اولیه و استعمارگری

در جوامع فئودالی و در میان سیستم «لونجا» فعالیتهای صنعتی و تولید در آغاز در میان خانواده به صورت صنعت خانواده و سپس در کارگاههای کوچک صنعتی صورت می‌گرفت و همزمان با آن نیز کاپیتالیسم پیشرفت نموده و خود را به شیوه‌ای جدید سازماندهی می‌نمود، تولید کالا نیز بدینگونه در حال افزایش و فراوانی بود.

پول در اقتصاد و سیستم اقتصادی فئودالیسم رواج زیادی نداشت. اما در سیستم اقتصادی سرمایه‌داری پول جایگاه ویژه‌ای یافت، تجار فرصت طلب و با حرص و طمع بی‌مانندی برای بدست آوردن سرمایه و پول بیشتر، طلا و جواهرات را در دست خود می‌گرفتند. آنان میزان هنگفتی طلا و جواهر را از راه غارت بدست آورده و به اروپای غربی صادر می‌کردند. این شرایط و عوامل سبب شد که کاپیتالیسم، تولیداتش افزایش یافته و خود نیز با پیشرفتی سریع هر روز بزرگتر گردد. سیستم بورژوازی از میان خلق، زنان و مردان، پیر و جوان و حتی بچه‌ها را در کارگاههای کوچک تا سقف روزانه ۱۸ ساعت کار، بکار می‌گرفت. این سیستم ابزار تولید را سرمایه خود ساخته و با تبدیل نیروهای کار به کالا، توانست موفقیت‌های بزرگی بدست آورد. این سیستم با گذشت زمان، تاثیر خود را بر جامعه افزایش داده و به منظور بدست آوردن بیشترین و بالاترین میزان سود و سرمایه هرگونه راه و سیاستی را بکار گرفت، برای اینکار

استعمارگری با ارزش ترین وسیله بود. تولید در سیستم سرمایه‌داری ویژگی استعمارگری آن است و بمانند گوشت و استخوان با هم در ارتباط می‌باشند.

در سده‌ی پانزدهم بسیاری از اکتشافات جغرافیایی صورت گرفت که آن نیز عاملی در گسترش استعمار کاپیتالیسم بود. سیستم بورژوازی اروپای غربی با در اختیار داشتن اقتصادی پیشرفته و نیز تجهیز خود به سلاحهای پیشرفته و نیروی دولت، برای فتح دنیا هیچ مانعی را در برابر خود نمی‌دید. شرایط برای سرمایه‌داری استعمارگر و توسعه و پیشرفت آن کاملاً مهیا بوده و هر گونه امکاناتی در اختیار داشت. از سویی او توانست جاهایی را که تا آن زمان در زیر حاکمیت برده‌داری و فئودالیسم بودند، براحتی از آزادی خود دور ساخته و راه را برای استعمار هموار نماید، از سوی دیگر نیز با بدست آوردن مواد خام ارزان برای تولید، پایه‌های اقتصاد خویش را مستحکم ساخته و توانست ارتشهای بزرگ و نیرومندی را تشکیل دهد. در نتیجه‌ی این سیاستها، سیستم بورژوازی هر روز بزرگتر و نیرومندتر می‌گردید. هر اندازه اقتصاد بر اساس پول پیشرفت می‌نمود، تقاضا برای طلا و جواهرات نیز افزایش می‌یافت. هر قدر نیز تولید کالا افزایش می‌یافت، نیاز به مواد خام بیشتر می‌شد. پس از کشف قاره‌ی آمریکا، کاپیتالیسم کمپانیهای بزرگ و مختلفی را بوجود آورد که برای به گردش درآوردن چرخ آنها به نیروی کار نیازمند بود. در این هنگام خانواده‌های متمول اروپا با تجارت یک‌دست (تک‌محصولی) خود برای استعمار، بیشتر در چهار سوی دنیا پخش شدند. آنان در منطقه با بکار گرفتن روشهای استیلا، اشغال و قتل‌عام، برده و طلا و جواهرات و مواد خام و هر چه را که می‌دیدند غارت می‌کردند. در این دوران خلقهایی که در برابر این تهاجمات مقاومت می‌نمودند، از هر نظر به خاک و خون کشیده می‌شدند. انسانهای که در قاره‌های استرالیا (اقیانوسیه)، آفریقا و آمریکا زندگی می‌کردند، هنوز دوره‌ی کنفدراسیون عشیره‌ای را پشت سر نگذارده که این انسانها یا نابود شدند و به تمامی بی‌شخصیت شده و یا در تاریخ محو گردیدند، سیستم بورژوازی از راه استثمار بعضی خلقها نیز پایه‌های اقتصادی و نظامی خود را بنا نهاده و بدینگونه بسیاری از خلقها در دورانی طولانی بمنزله‌ی مواد خام بحساب می‌آمدند. در این دوران کاپیتالیسم به هر کجا که می‌رسید، در آنجا تولید را متوقف می‌نمود و مانع ورود تولیدات خود بدانجا می‌گردید. خلقهایی که به استعمار او درمی‌آمدند، به هر شیوه سد راه پیشرفت آنان می‌شد و اجازه نمی‌داد که از او پیشی بگیرند، این سیستم حتی پایه‌های اساسی و چرخ اقتصاد آن جوامع را از حرکت بازمی‌داشت. کاپیتالیسم در برخی مناطق نیز با وارد کردن تولیدات خود به قیمت بسیار ارزان به بازار، صنایع شهری آن جاها را نیز از کار می‌انداخت و بدین‌گونه بورژواها صادرات تمام مواد خام و محصولات تولیدی را به طور مستقیم در دست گرفته بودند، طبقه کمپرادور بورژوازی را که نقش واسطه و دلال در صادرات کالا بعهده داشتند، از میان برداشته و با بخدمت گرفتن رؤسای عشایر و فئودالها در مقابل تقدیم هدایایی ناچیز، آنها را مبدل به ابزاری جهت انجام صادرات نمودند. (بعدها این عناصر مبدل به جاسوسها و همکاران استعمارگران شده و طبقه‌ی خیانتکاران ملی را تشکیل دادند). در مرحله تجمع سرمایه، استعمار ابتدا از نظر اقتصادی خود را نیرومند نموده و پایه‌های آن را مستحکم و آن را پیشرفت داده و بدنبال آن پیشرفتهای فرهنگی و نظامی را حاصل نمود. این صحنه مبدل به صفحه‌ای آماده برای کاپیتالیسم شده و اقتدار اصلی سرمایه‌داری پس از این دوران نمایان می‌شود.

کاپیتالیسم با استثمار غیرمنصفانه‌ی زحمت و حاصل کار خلق در درون سیستم خود و نیز غارت بی‌پایان سرمایه‌های خلقهای زیرحاکمیت خود، در حال گسترش و پیشرفت بود، در اوایل تا نیمه‌های سده‌ی هجدهم و با انقلاب صنعتی، کاپیتالیسم تجاری از حرکت بازماند و کاپیتالیسم صنعتی متولد گردیده و توسعه یافت.

ب) رقابت آزاد در مرحله‌ی سرمایه‌داری و استثمار

در آغاز تولید در کارگاههای کوچک با نیروی دست صورت می‌گرفت، اما با جایگزین شدن و بکار گرفتن ابزارهای تکنیکی، تولیدات کارخانه‌ای جایگزین تولیدات دستی گردیدند. با بکارگیری بخار بعنوان سرچشمه و منبع تولید انرژی جدید، چرخ ماشینها به حرکت درآمد. با توجه به این پیشرفت، از سویی میزان تولید افزایش یافت و از سوی دیگر بهای مواد تولیدی کاهش یافت و بدین ترتیب تولیدات ملی گردیدند. پس از وقوع انقلاب صنعتی، تنها حاکمیت سیاسی در دست فنودالیسم باقیمانده بود. طبقه‌ی بورژوازی با انجام انقلاب‌های پی‌درپی، فنودالیسم را از صحنه بیرون رانده و با گرفتن حاکمیت از دست آنان، خود تبدیل به تنها نیروی حاکم بر جامعه گردید. طبقه‌ی بورژوازی نیروی اساسی قیامهای خود را در برابر فنودالیسم، از طبقه‌ی کارگر و روستائیان تامین می‌نمود، با به دست گرفتن موسسه‌ها و ادارات دولتی مقتدر گشته و تا می‌توانست از دستاوردهای خویش در راستای پیشرفت خود بهره می‌گرفت. طبقه و سیستم بورژوازی با از میان برداشتن مانع فنودالیسم، پیشرفتهای آزاد را برای جامعه به ارمغان آورده و در راستای شکل‌گیری زبان ملی، فرهنگ ملی، نقش تاریخی خود را ایفا نموده و از نظر سیاسی دولت را بوجود آورده و ملیت را کامل ساخت و نیز در مسیر پیشرفتهای علمی و تکنولوژی، پیروزیهای بزرگی حاصل نمود.

از نتایج پیشرفت‌ها و کامیابی‌هایی که سیستم بورژوازی به ارمغان آورد، چیزی عاید خلقهای زیر دست نگردید، از آنهمه نعمتهای بیشمار سرمایه‌داری تنها شمار محدودی از ملت‌های اروپا بهره‌مند شدند. در مرحله‌ی رقابت بین دولتها، جوامعی که با تکیه بر نیروی دینامیک درونی خود در جهت ملیت گام برمی‌داشتند، توانستند موفق گردند و جوامعی که نتوانستند فاکتور ملیت را در خود تقویت کنند، تبدیل به خلق(ملت) نشدند، زیر فشار و استثمار کاپیتالیسم، از حقیقت ملی خویش کاملاً فاصله گرفتند.

سیستم استثمار در مرحله‌ی رقابت آزاد نیز با نظر به ویژگیها و نیازمندیهای این دوران، تکامل یافت. هر اندازه تولید کالا افزایش می‌یافت، نیاز به مواد خام و بازار فروش برای آن نیز بیشتر نمایان می‌شد. این وضعیت سبب شد که غارت از سوی استثمارگران بصورتی آشکار صورت گیرد و برای بدست آوردن و انتقال مواد و منابع زیرزمینی و روزمینی، مؤسسات اقتصادی به میدان آمدند. جوامعی که در راستای امپریالیسم جای می‌گرفتند، با روابط و وابستگیهای نادرست، تنها در ابعادی مشخص پیشرفت نمودند و بدین سبب آزادی درونی خود را از دست دادند. در میان آن جوامع افرادی شیفته و مدهوش فرهنگ اروپا بوده و زمینه‌های جاسوسی و خیانت در نهاد آنها وجود داشت، با استفاده از قوانین تغییرات آزاد، طبقه‌ی کمپرادور بورژوا را تشکیل دادند. کاپیتالیسم اروپا با به وجود آمدن این طبقه، از آنها بعنوان بازدارنده و

مقابله با سرهلدانه‌های ملی ضداستعماری استفاده نمودند، هر روز فتودالها و اربابان و رؤسای عشایر و عناصر اینگونه، به عضویت این طبقه درآمده، به آنان می‌پیوستند.

کاپیتالیسم اروپا در مستعمرات خود به دنبال رسیدن به حداکثر سود بود، تبدیل شدن مستعمرات به طبقه و سرچشمه‌ی رسیدن به آن میزان سرمایه و سود برای کاپیتالیسم، سبب وارد آمدن فشار زیادی از سوی سرمایه‌داری بر آنان شد. کاپیتالیسم تجمع سرمایه‌های اولیه خود را در خدمت تقویت سیستم نظامی و اقتصادی خود قرار داده و از این نظر خود را نیرومند ساخت، در مرحله‌ی امپریالیسم نیز، استعمارگری خود را بر اساس استعمار فرهنگی و اجتماعی بنا نهاده و استقرار می‌یابد. بدینگونه بطور کامل سیستماتیک می‌گردد. خلقهایی که از نظر سیاسی عقب‌مانده بودند، از هر نظر مبدل به مستعمره گردیدند. در این دوران صادرات کالا به هر نقطه از دنیا صورت می‌گرفت و بازارهای جهانی بوسیله‌ی امپریالیسم بوجود آمدند و اینگونه، تاریخ خلقهای استعمار شده کاملاً به کاپیتالیسم اروپا وابستگی یافته و آنان نسبت به تاریخ خود بیگانه می‌شدند. سیاست و چگونگی طرح‌ریزی آن نیز تنها بوسیله‌ی چند مرکز در اروپا انجام می‌گرفت. در سرتاسر سده‌ی نوزدهم در جوامع تحت مستعمره‌ی کاپیتالیسم، بدلیل استعمار و گسترش آن حالت رکود حکمفرما بود. کاپیتالیسم روابط و سیستم فتودالی را در خوابی عمیق فرو برد، در تمام دنیا نیز جاهایی که امکان استعمار آنها وجود داشت، توسط کاپیتالیسم اشغال شدند و استعمار را با کیفیتی بسیار بالا گسترش داد. با زیر فشار گذاشتن جوامعی که دارای عشیره، خلق و دولت بودند، مقاومت آنان در هم شکسته شد و بدین ترتیب دوران استعمارگری کلاسیک آغاز گردید. کاپیتالیسم جاهایی را که به‌زیر حاکمیت خود در می‌آورد، در تاریکی و ظلمت بی‌پایانی قرار داده و با اشتهایی سیری‌ناپذیر بر آن مناطق حکمرانی می‌نمود. در این دوره از تاریخ مقاومت، هیچ‌گونه شرایط و امکان مناسبی برای رهایی مستعمرات از چنگ استعمار وجود نداشت، تنها نتیجه‌ی این مقاومتها آن بود که استعمارگران سیاست خود را تا حدی نرم‌تر نموده و بصورتی لیبرال عمل نمودند. این شرایط در هر نقطه از دنیا حاکم بود، در شرق اروپا کاپیتالیسم تا اندازه‌ای ضعیف شده بود، در این جوامع به سبب پیشرفته‌های دینامیکی درونی، شرایط تغییر یافت. در این مناطق در مقابل نیروهای استیلاگر، امپراتوری خاندانی قرار داشت که مانعی پیش‌روی کاپیتالیسم ملی بود. سیستم بورژوازی و تجارت ملی برای حاکم نمودن خود در بازار و گام نهادن به مرحله کاپیتالیسم صنعتی، مجبور به تشکیل دولت بود. در میان بورژواهای ملی به منظور بدست گرفتن بازار، رقابت به وجود آمد، هر چند که این تناقض تمام مشکلات را حل نمی‌نمود، اما سبب می‌شد موفقیت‌هایی بدست آید.

دوران رقابت آزاد کاپیتالیسم، دارای ویژگی‌های مهم دیگری نیز می‌باشد. از جمله‌ی آنان، علمی شدن و پیشرفت جنبش کارگری، بنیان‌گذاری تفکر سوسیالیسم علمی توسط «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» و تبدیل شدن این تئوری به تئوری جهانی، می‌باشد. این تئوری در فرهنگ انسانیت از آغاز تا به امروز بهترین و پیشرفته‌ترین سنتز با کیفیتی بسیار بالا بود، مبدأ و منشأ تمام سیستمهای استثمار کننده و همه‌ی ابعاد جوامع کاپیتالیستی بوسیله‌ی این تئوری بیان گردید. این آگاهیها، ضرورت سوسیالیسم را برای انسان اثبات می‌نمود، این تئوری برای کارگران و تمام خلقهای دنیا و رسیدن آنان به آزادی مشعل فروزان

راهبری گردید. کاپیتالیسم و رقابت آزاد با استعمار نمودن تمام دنیا، در شرق و غرب اروپا، مشکلی ملی می‌باشد و با پیشی گرفتن از سوسیالیسم علمی و جنبشهای کارگری وارد مرحله‌ی امپریالیسم می‌گردد.

ج) امپریالیسم، استعمارگری، استقلال ملی

مرحله‌ی کاپیتالیسم - امپریالیسم بر اساس انباشت سرمایه وجود می‌آید. در نتیجه‌ی بکار افتادن ماشینهای مدرن، پیشرفتهای الکترونیکی، استفاده‌ی فراوان از مواد نفتی و دست یازیدن بر منابع جدید انرژی، حجم و میزان تولیدات بسیار افزایش یافته است. تولیدات بزرگ و یکدست «دولتی» زیربنای اقتصادی امپریالیسم می‌باشند. سرمایه‌داران نیز به دنبال کارهایی می‌روند که بالاترین میزان سود را بدنبال داشته باشد.

سیستم کاپیتالیسم - امپریالیسم تا حد ممکن سبب ادامه‌ی تناقض در میان جوامع کاپیتالیستی می‌گردد. سیستم سرمایه‌داری نیز با استثمار نتیجه‌ی کار و زحمت خلق در درون سیستم خود و در بیرون از سیستم نیز با همین هدف تا جایی که می‌توانست، سیاست استعمارگری خود را بکار می‌گرفت. استعمار امپریالیسم در مرحله‌ی پایانی کاپیتالیسم با توجه به ضرورت و نیازهای آن وجود آمده و شکل گرفت، تولید کالاها نیز حجیم شده و افزایش یافت. از این طریق سرمایه‌ای بسیار بزرگ به وجود آمده و در این مرحله مشکلات دیگر کاپیتالیسم نیاز به مواد خام جهت تولید است. چاره‌ی کار نیز آسان بوده و در مستعمره یافت می‌شد، با در نظر گرفتن این موضوع، پاسخ پرسش: چرا سیاست استیلاگرانه‌ی امپریالیسم به نقطه‌ی پایان خود رسیده است؟ برایمان روشن می‌گردد.

با افزایش صادرات کالا و نیز با توجه به خروج سرمایه در پایان سده‌ی نوزدهم و آغاز سده‌ی بیستم، سرمایه و کالا وارد مستعمرات می‌شد و این سرمایه در زمینه‌هایی چون معدن، صنعت راه آهن، کشاورزی و مناطقی که محل استخراج مواد خام بودند، سرمایه‌گذاری می‌شد. در جامعه‌ی سرزمینهای استعمار شده حالت سکون و رکود حاکم بود، بدنبال این سرمایه‌گذاری آن حالت نیز از بین رفت. کاپیتالیسم هر اندازه ضعیف بود اما باز به وسیله کمپرادور بورژواها گسترش می‌یافت و نیرومند می‌شد، به موازات آن نیز بورژوازی صنعتی فعال نیز به وجود آمد که در تجارت دولتی امپریالیسم مشارکت نموده و همکار او گردید. بورژوازی صنعتی در صدد این بود که سهمی از منابع و معادن موجود در سرزمین خود را از آن خود سازد، با در دست گرفتن منابع روزمینی و نیز با تجارتهای داخلی و با بکار انداختن صنایع و کارگاههای کوچک بورژوازی ملی بوجود آمد. از میان بورژواهای داخلی در درون خلق که هم از نظر وضعیت اجتماعی و هم از نظر تعداد پیشرفته بودند و نیز از میان کارخانه‌ها و صنایع امپریالیسم، طبقه‌ای مدرن و پیشرو پدیدار شد و آنهم طبقه‌ی کارگر یا پرولتاریا بود. پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی در جوامع استعمار شده، شرایط و زمینه‌های مقاومت و قیام عملی برای رسیدن به رهایی ملی را در برابر امپریالیسم و استعمار فراهم نمود.

با آمادگی شرایط در هر کشور و عدم توازن در پیشرفتهای کاپیتالیسم، رسیدن تناقض و نابرابریها به بلندترین نقطه‌ی خود، جایی از دنیا که استعمار نشود باقی نماند و با وجود عدم توازن قدرت‌ها در تقسیم مستعمره‌ها در بین خود، جامعه‌ای انسانی در آستانه‌ی جنگی بزرگ قرار گرفت. اولین جنگ امپریالیستی بر سر تقسیم قدرت، یعنی جنگ جهانی اول آغاز گردید. این جنگ اعتراض به کاپیتالیسم بود و کاپیتالیسم بدون این جنگ و کشتار خونین انسانها نمی‌توانست از تمامی نگرانیها و دلهره‌های خود رهایی یابد. جنگ جهانی اول کشتار ده میلیون انسان و نیز زخمی و معلول شدن سی میلیون انسان دیگر و خرابیها و ویرانیهای بی‌شمار ابزارهای تولید مانند صنایع و کارخانه‌ها و غیره را به دنبال داشت.

وقوع این جنگ نتوانست مرهمی بر زخم عمیق تضادها و دلهره‌های کاپیتالیسم بگذارد. بلکه آن زخم روزانه عمیقتر گشته و او را روبه زوال می‌برد و کاپیتالیسم در آستانه‌ی قیامهای پرولتاریا قرار گرفت. ضعیف‌ترین حلقه‌ی سیستم امپریالیسم سبب انفجار انقلاب اکتبر در روسیه گشت.

ج-۱) انقلاب بزرگ اکتبر و اهمیت بین‌المللی آن

انقلاب اکتبر سیستم ارتباطی کاپیتالیسم را هدف گرفته و با متلاشی نمودن آن تبدیل به سنگ اساس انقلابهای پرولتاریا و رهایی ملی گردید. این انقلاب نه تنها برای تشکیل سوسیالیسم در روسیه، بلکه برای جنبشهای چپ در دنیا که پس از این تاریخ صورت گرفتند، نقش تعیین کننده‌ای ایفا نمود. دستاوردهای انقلاب اکتبر را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی نمود:

۱- انقلاب اکتبر مرحله‌ی نوینی برای قیامهای پرولتاریا گشود. تمام انقلابهای پیش از این تاریخ، طبقه‌ی استثمارگر را از میان برداشته و استثمارگرانی با چهره‌ای نو و متفاوت بجای آن روی کار آمده‌اند، در حالیکه انقلاب پرولتاریا ورود به مرحله عاری از طبقه بوده و بمعنای تولد سوسیالیسم می‌باشد.

۲- انقلاب اکتبر نقش پلی را ایفا نمود که امواج قیام را از شرق بسوی غرب عبور می‌داد و حاکمیت پرولتاریا، سبب بوجود آمدن انقلاب در مستعمرات دیگر نیز گردید.

۳- توافق میان امپریالیسم، پورژوازی خائن و فئودالیسم، در برابر قیامهای ملی بوجود آمد. پس از انقلاب اکتبر در مقابل آنان، در میان کشورهای سوسیالیستی و جنبش طبقه‌ی کارگر و جنبشهای رهایی ملی، توافقی انقلابی تشکیل گردید.

۴- بدنبال سه فاکتور بالا در کشورهای کولونی (مستعمره) و نیمه کولونی از همبستگی میان کارگزاران و نوکران امپریالیسم، نیمه فئودالها و نیمه بورژواها جبهه‌ی دروغین ملی بوجود آمد، در برابر این جبهه نیز از همبستگی پرولتاریا، روستائیان، زحمتکشان و روشنفکران، جبهه‌ی راستین ملی بوجود آمد که در سازماندهی این جبهه، قیام اکتبر نقش تعیین کننده‌ای ایفا نمود.

ویژگی‌ها و پیشرفت‌های زمانی که ما در آن می‌باشیم، بیانگر تاثیرات انقلاب اکتبر، نه تنها در زمان حال، بلکه تا زمانیکه قیامها ادامه دارند، می‌باشد.

انقلاب اکتبر برای پرولتاریا و خلقهای استعمار شده همان نقشی را دارد که انقلاب فرانسه برای بورژوازی ایفا نمود. انقلاب‌های بورژوازی برای جوامع استعمار شده، جدای از فشار و استثمار چیزی به همراه نداشتند، اما انقلاب پرولتاریای اکتبر، دروازه‌ی قیامها را به‌روی جوامع کلونی گشود. استالین تأثیرات انقلاب اکتبر را بر جوامع استعمار شده چنین بیان می‌دارد: «انقلاب اکتبر، امپریالیسم را نه تنها در مراکز خود بلکه در متروپولهای آن نیز به لرزه درآورد، جدای از این نیز در مناطقی که وابسته و مستعمره امپریالیسم بودند، حاکمیت امپریالیسم را ویران نموده و در پشت جبهه و حاشیه‌ی آن نیز، ضربه بر آن وارد می‌ساخت.»

انقلاب اکتبر صاحبان و مالکان زمینها و سرمایه‌داری آنان را زیرورو نموده و زنجیر کولونیالیستی^۱ و فشار بر گردن جوامع را پاره نمود. تمام خلقهای زیردست را بدون استثمار از قبول کردن ظلم و زور رهایی داد. پرولتاریا تا تمام خلقهای زیر ستم را از بند رها نسازد، نمی‌تواند خود را رهایی دهد.

از دیگر ویژگی‌های انقلاب اکتبر آن است، که این انقلاب، قیام تمام جوامع و خلقهای زیر سلطه را نه در زیر پرچم دشمنیهای ملی و یا دشمنی خلقها و یا نژادپرستی، بلکه در زیر لوای برادری خلقها، کارگران و روستائیان و همراه و هم صدا بودن آنان بنام انترناسیونالیسم بدنیا شناسانده و آن را عالم‌گیر نمود. روسها می‌گویند انقلاب ملی و کولونی، با رهبریت پرولتاریا در زیر پرچم انترناسیونالیسم در کشور ما صورت گرفته و به همین دلیل خلقهای زیرسلطه و پرولتاریا با الگو نمودن خود برای تمام خلقهای رنج‌دیده‌ی دنیا، آنانرا بسوی خود جذب کرده و این انقلاب برای نخستین بار در تاریخ انسانیت، خلقها را به مرحله‌ی آزادی راستین و برابری هدایت نمود. این بدان معناست که انقلاب اکتبر برای طبقه‌ی پرولتر و خلقهای زیر سلطه با یکی نمودن آنان در زیر حاکمیت پرولتاریا، آنانرا وارد مرحله‌ای نوین از قیام مستعمرات می‌نماید و آغاز مرحله‌ای جدید را نوید می‌دهد.

از اهمیتهای دیگر انقلاب اکتبر این است که منطق و تفکر نژاد برتر و پست‌تر را که از دوران بسیار دور انسانیت تا به‌امروز در دنیا حاکم گشته بود، از میان برداشته و رد نمود. بر اساس این تفکر، نژاد پست‌تر دور از تمدن و مدنیت و بی‌شعور و درک بحساب می‌آمد و استعمار شدن را حق او می‌دانستند، نژاد برتر نیز دارای تمدن بود، گسترش دهنده‌ی آن بود و استعمار نمودن نیز از حقوق و وظایف روای آنان بشمار می‌آمد. این تفکر برتر و پست‌تر، خود را در نوع رنگ پوست (سفید بعنوان برتر و سیاه بعنوان پست‌تر) تعریف نموده بود. چنین تفکری بسیار معمولی و عامیانه شده بود. اما بدنبال انقلاب اکتبر، این مساله از بین رفته و رد گردید. خلقهایی که خود را از استعمار رها ساخته و در مسیر انقلاب روس قرار گرفتند، دریافتند که خلقهای غیراروپایی که از نظر فرهنگی پیشرفت نموده‌اند، از خلقهای اروپایی چیزی کم ندارند. آنان نیز توان پیشرفت و رسیدن به تکامل را دارند. اهمیت انقلاب اکتبر در این است که ضربه‌ی مهلکی بر عقاید اختلاف نژادی وارد آورده و آنانرا از میان برد.

^۱ استعمارگری

بیشتر تنها راه رهایی خلقهای زیرسلطه از راه بورژوازی ملی، راه جدایی انداختن میان خلقها، راه دور کردن خلقها از هم، ایجاد دشمنی ملی در میان رنجکشان و زحمتکشان، می گذشت. این شیوه تفکر تا پیش از انقلاب اکتبر امری طبیعی بود، اما انقلاب اکتبر قالب دروغین این منطق را آشکار ساخت. از ویژگی های مهم دیگر انقلاب اکتبر این بود که تنها راه رهایی طبقه پرولتر و خلقهای زیرسلطه را انترناسیونالیسم می دید که راهی مناسب می باشد و همچنین این مسئله را آشکار ساخت که با همبستگی آزادانه ی کارگران و روستائیان و بسیاری از خلقها بر اساس برادری و برابری در انقلاب و انترناسیونالیسم، این راه بسیار مناسب بوده و بدینگونه ضربه ای کاری بر منطقهای پیشین وارد ساخت. اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی برای تمام زحمتکشان دنیا و برای ایجاد اقتصادی واحد در دنیا، برای آینده نمونه و الگویی می باشد.

از دیگر نتایج انقلاب اکتبر این بود که بر سرزمینهای استعمار شده و وابسته به امپریالیسم و قیامهایی که در آنها صورت می گرفت، تأثیری جدی نمود. در چین، اندونزی، هندوستان و... قیام خلقهای زیر ستم، پیدایش و گسترش آنها، از انقلاب اکتبر متأثر گردید. خلقها نیز رغبت خود را به این قیامها نشان دادند.

در مستعمرات و مناطق زیر سلطه ی امپریالیسم، سیستمهای استثمارگری که نابودناشدنی به نظر می رسیدند، دوران حکومتشان بسر آمد. در این سرزمینها، دوران شکوفایی قیامهای رهایی بخش، دوران بیدار شدن پرولتاریا و آغاز مرحله حاکمیت پرولتاریا شروع می شد.

ج ۲- چهره ی امپریالیسم، جنگ جهانی دوم و اوضاع دنیا در این دوران

پس از انقلاب اکتبر که در امپراتوری روسیه روی داد، خلق روس با سازماندهی خود در زیر پرچم اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، شروع به سازندگی کشور خود و برقراری سوسیالیسم نمودند. ۶/۱ دنیا از سوسیالیسم تأثیر گرفته بود که این برای دولتهای امپریالیسم ناخوشایند و غیرقابل تحمل بود. دولتهای امپریالیسم با هم یکی شده در برابر روسیه اعلام جنگ نمودند، اما با این حال نیز سرخورده گشته و فهمیدند که هیچ قدرتی نمی تواند سد راه تشکیل سوسیالیسم گردد. تروتسکی نقش جاسوس امپریالیسم را ایفا می نمود. بوخارینها نیز چنین نقشی داشتند. دولت روس بسرعت آنان را تصفیه نمود و تبدیل به کشوری سوسیالیست گردید. پس از جنگ جهانی دوم، دولتهای امپریالیسم اقتصاد تخریب شده ی خود را سر و سامان داده و به آن جانی دوباره بخشیدند. سیستم بورژوازی این دولتها از دولت روسیه، قیامهای ملی، جنبش پرولتاریای درون خویش در هراس بوده و نجات خویش را در ایدئولوژی فاشیسم می دیدند. پس از شروع انقلاب، شیوه های خونخواری از سیستم بورژوازی در قالب فاشیسم، بویژه در آلمان و ایتالیا پدیدار شدند، آنان به منظور فریب پرولتاریا و تجزیه آن، حکومتهای سوسیال دموکرات را بوجود آوردند که آنان نیز جز خدمت به فاشیسم کار دیگری انجام ندادند. دموکراسی بورژوازی بویژه پس از انقلاب اکتبر پی درپی شکسته می شد و سیستم دموکراتیک بورژوازی رنگ و روی دولت را از دست داده بود، دولتهایی نیز که فینانس سرمایه در دست آنان بود به صورت فاشیسم و الیگارشی پدیدار شدند.

بحران اقتصادی که در سال ۱۹۳۹ در جهان به وجود آمده بود، سبب پیشرفت و خیزش سریع فاشیسم و صعود آن در جهان گردید. فاشیسم ژاپن، آلمان و ایتالیا با ایجاد توافق در بین خود، در صدد براندازی روسیه و تقسیم دنیا در میان خود برآمدند. بهمین سبب قدرت و نیروی نظامی خود را افزایش دادند. انگلستان نیز در آن زمان دولتی بود که از جنگ فایده برده بود. فرانسه نیز قدرت پیشین خود را از دست داده بود، آمریکا نیز در شکل قدرتی امپریالیستی نو در حال پیشرفت و تجهیز خود بود.

این کشورها چنین تظاهر می‌کردند که فاشیسم تنها روسیه را هدف قرار داده و تهدیدی برای آنان نمی‌باشد، آنان با چنین تفکری در برابر این احوال تماشاگر شدند.

از ویژگی‌های اساسی جوامع زیر سلطه در فاصله‌ی میان دو جنگ جهانی این بود که کاپیتالیسم از سویی با شتاب در این جوامع پیشرفت می‌نمود و از سوی دیگر خیزشهای ملی نیز مانند تکه‌هایی از انقلاب پرولتری دنیا در برابر امپریالیسم بزرگتر می‌شدند. جنبشهای کارگری و نیز جنبشهای سوسیال دموکرات، یا از سوی امپریالیسم سرکوب شده و یا هیچ نتیجه‌ای را بدنبال نداشتند. در نقطه‌ی مقابل آن و در شرق، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی با پیشاهنگی پرولتاریا، بویژه در جاهایی که کاپیتالیسم - امپریالیسم در حال پیشرفت بود، مانند هندو چین، ضربه‌های سنگینی بر امپریالیسم وارد ساختند. جنبش ملی خلق ترک در این دوران از سوی روسها مورد پشتیبانی قرار نگرفت و این خیزش با رهبری بورژوازی به پیروزی رسید. آلمان نیز که در جنگ جهانی اول شکست خورده بود، اکنون خود را از نظر نظامی نیرومند می‌نمود. هدف پیمان فاشیسم ژاپن، ایتالیا و آلمان، قسمت نمودن دنیا در میان خود بود که این امر یکی از دلایل جنگ جهانی دوم گردید. هدف اصلی این توافق نابودی روسیه بود و بدین ترتیب در سال ۱۹۳۹ جنگ دوم جهانی آغاز گردید. وقوع این جنگ در عین حال نشانه‌ی درس نگرفتن کاپیتالیسم از گذشته‌ی خود بود. در این جنگ حدود سی میلیون انسان قتل عام گردیده و ۵۰ میلیون تن دیگر صدمه دیدند و کارخانه‌ها و ابزار تولید بسیاری در نتیجه‌ی این جنگ تخریب و نابود گردیدند. با رهبری روسیه، پرولتاریا، جنبش‌های خلقی و نیروهای ضد فاشیسم دیگر تبدیل به جبهه‌ای بزرگ گردیدند. جبهه‌ی فاشیسم را شکست داده و به عمر آن پایان دادند. پس از جنگ دوم جهانی تغییرات اساسی در جهان پدید آمد.

ج-۳) اوضاع جهان پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز

الف - وضعیت امپریالیسم:

سیستم امپریالیسم برای برطرف نمودن تضادها و مشکلات خود و نیز به تاخیر انداختن دوران ویرانی‌اش، تنها چاره را جنگ دید، اما در جنگ نیز زخمهای عمیق و بزرگتری برداشت. در زمان جنگ و پس از آن نیز امپریالیسم دوره‌ی ناخوشی خود را می‌گذرانید، خلقهای دنیا نیز در مقابله با امپریالیسم مقاومت بزرگی انجام می‌دادند. با گسترش سوسیالیسم رئال، جنبشهای رهایی‌بخش ملی و خیزش‌های کارگری، دستاوردهای بزرگی را کسب نمودند. بدلیل سپری شدن باشتاب مراحل قیامها در دنیا، دولتهای

امپریالیستی خطر نابودی خود را بسیار جدی دیدند و بهمین دلیل رفع اختلافات میان خود را در برنامه‌ی دوم خویش قرار داده و تلاش جهت جلوگیری از گسترش این قیامها را اساس برنامه‌ی خود قرار دادند. آنان در سایه رهبری آمریکا با توجه به زمان و نیاز، با یکدیگر پیمان همبستگی بستند. برای شناخت بهتر و درک بیشتر حرکتی که با رهبری آمریکا در برابر این قیامها پدید آمد، می‌بایستی وضعیتی را که امپریالیسم در آن قرار داشت، از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم.

عامل اصلی آغاز جنگ، فاشیسم آلمان، ژاپن و ایتالیا بود که آنان نیز شکست بزرگی را متحمل شدند. اقتصاد آنان بر اساس جنگ و هدف قرار دادن جنگ بنا گردیده بود که با حلول جنگ بطور کلی نابود گردید، چونکه بیشتر نیروهای انسانی آنان از بین رفته یا ضعیف گشته و تمام کارخانه‌های آنها نیز نابود شده بود.

انگلستان و فرانسه نیز پیروز از جنگ برگشته بودند. دیگر دولتهای اروپا هم وضعی همانند آن داشتند، اگر کاپیتالیسم خود را ترمیم و بازسازی نمی‌نمود، امکان نداشت موجودیت خود را حفظ نمایند. آمریکا که در اواخر وارد جنگ شده بود، بدلیل دوری منطقه‌ی جغرافیایی اش، هیچ صدمه‌ای در جنگ بر او وارد نگردید و در عوض با بهره‌گیری از جنگ تبدیل به دولتی نیرومند گردید و پیش‌قراولی امپریالیسم را بدست گرفته و اقتصاد ویران‌شده‌ی دولتهای اروپا را ترمیم نمود و از این راه نه تنها فایده‌های اقتصادی فراوانی بدست آورد، بلکه مستعمرات اروپا را که خلأ استعمارگران در آن دیده می‌شد، زیر سلطه‌ی خویش درآورد. بدلیل ضعف دولتهای فرانسه و انگلستان، فرصتی برای خلقهای مستعمرات آنان بدست آمد و آنان با بهره بردن از این فرصت، دست به قیام می‌زدند. آمریکا نیز که مبدل به فرم نوینی از استعمار می‌شد، درصدد بود که در برابر جنبشهای خلقی و سوسیالیستی که در حال پیشرفت بودند، در مدت زمانی کوتاه حاکمیت را از آن خود کند. بر اساس قوانین و دکترینهای ترومان و مارشال، دولتهای کاپیتالیست برای قدرتمند ساختن دوباره‌ی خود مجبور بودند که پیمان اقتصادی و نظامی را ببندند. پیمانهای «ناتو»^۱، «ستو»^۲، (SANT، RCD^۳، SEATO، NATO) در شمار پیمانهایی هستند که میان دولتهای کاپیتالیستی بوجود آمدند. بستن این پیمانها بدین منظور بود که آنان بتوانند در حل مشکلات نظامی، سیاسی و داخلی خود بصورت اشتراکی، همدیگر را یاری داده و در برابر کشورهای سوسیالیستی (بلوک شرق، ورشو) و جنبشهای رهایی‌بخش ملی موضع‌گیری مشترکی اتخاذ نمایند.

^۱ سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو). این پیمان میان چند کشور علیه اتحاد جماهیر شوروی تشکیل گردید.

^۲ سازمان پیمان مرکزی که در ۲۱ اوت ۱۹۵۹ به عنوان جانشین «پیمان بغداد» به وجود آمد. در این پیمان دولت‌های عضو پیمان بغداد (ایران، انگلستان، پاکستان و ترکیه) بجز عراق، شرکت کردند. آمریکا جزو این پیمان نبود اما نظارت داشت و در مانورهای آنها شرکت می‌کرد و به اعضای آن کمک نظامی می‌کرد. این سازمان حلقه مرکزی سیستم دفاعی غرب شناخته می‌شد و ناتو و ستو را به هم می‌پیوست.

^۳ سازمان همکاری منطقه‌ای برای عمران (RCD)؛ سازمانی که ایران، پاکستان و ترکیه برای همکاری اقتصادی، فنی و فرهنگی به‌وجود آوردند. این سازمان بدنیا پیمان ستو ایجاد شد و با از میان رفتن آن این پیمان نیز از میان رفت.

سیستم اقتصادی اروپا در تضاد با آمریکا بود. اما در برابر بلوک شرق و جنبشهای رهایی بخش خلقی، امپریالیسم در حرکتی مشترک بود. بر اساس دکترین «مونرو» دولت آمریکا، حاکمیت خود را بر این قاره امری طبیعی بشمار می آورد. در زیر حاکمیت خود، سیستمها و سازماندهیهای اقتصادی، نظامی را بوجود آورد. در فاصله دو جنگ جهانی، گروههایی از تجار دولتی (فاشیست - الیگارشیست) در برابر دموکراسی بورژوازی وارد میدان شدند و به ضدیت با آنان پرداختند، در میان فاشیسم و سوسیال دموکراتها رقابت شدیدی وجود داشت، بهمین دلیل، این کشمکشها بصورت مداوم در بین حکومت و رژیمهای نظامی دیگری وجود داشته و این امر سبب می شد که سیستم دولت مداوم در تغییر باشد.

الگوهای ویرانگر اجتماع از راههای فلسفه، ادبیات، سینما و فرهنگ حاکم بر اجتماع پشرفت داده شده بوسیله ابزار و سیستم تبلیغاتی بسیار قدرتمند، انسانها را از ویژگیهای آنان بریده و دور می ساختند. انسان و انسانیت نیز با ابزار ساختگی بی هویت شده و در پست ترین درجات انسانی قرار می گرفتند و تمام ارزشهای پیروز را که در گذر تاریخ انسانیت آفریده شده بودند، پیش چشم انسانها بی ارزش نموده و او را بسوی بیزاری از ارزشها سوق می دادند. آنان تمام پیشرفتهای علم و تکنولوژی را در راستای منافع سرمایه دارها بخدمت می گرفتند. پیدایش انرژی هسته ای، از نظر پیشرفت تکنولوژی، موفقیتی بزرگ بود، اما آنان آن را وسیله تهدید انسانیت نمودند. بورژوازی کشورهای امپریالیست از سویی کوسموپولوتیسیم را یگانه راه زیستن معرفی نموده و از سوی دیگر در میان زحمتکشان تناقض و تضاد می آفرید و بدین گونه مبدل به گسترش دهنده شوونیسم می شد، آنان بخشی از زحمتکشان را خریده و بدین وسیله آریستوکراسی کارگران را برای رفرمیسم و شوونیسم مبدل به شالوده ای بزرگ نمودند. این نیروها بطور کامل در خدمت امپریالیسم بوده و در راه حاکمیت بر طبقه کارگر موفقیتهای بسیاری بدست آوردند.

همانگونه که اشاره شد، آمریکا، امپریالیسم اروپا را بازسازی نمود، اما بدلیل اینکه هر از گاهی در این سیستم شکافهایی بوجود می آمد، در برابر کشورهای سوسیالیست و جنبشهای کارگری و جنبشهای رهایی بخش ملی، بازنده میدان می شد. کاپیتالیسم هر روز قطعه ای از ساختار خود را از کف می داد و بمانند انسانیکه در حال جان دادن باشد، در تکاپو بود، در جلوگیری از پیش آمدن این واقعیت، حال و روزی بمانند امپراتوری روم در حفظ سیستم برده داری و تزارهای روس و امپراتور عثمانی در حفظ سیستم فئودالیسم پیدا نموده بود. آن قدرتها نیز در زمان خود بسیار نیرومند و غیرقابل زوال بنظر می آمدند، اما سرانجام تلاشی شده و از بین رفتند.

ب - اوضاع کشورهای سوسیالیست:

همبستگی فاشیسم با هدف از بین بردن روس وارد جنگ شده بود، اما روس با سربلندی از این پیکار بیرون آمد و خود را از تنگنا و انزوا رهایی داد، با کمک ارتش سرخ در شرق اروپا، جبهه های خلقی در برابر فاشیسم سازماندهی شدند و پس از پیکار نیز اقتدار دولت بدست این جبهه های خلقی افتاد، در این زمان در میان جبهه های خلقی، جایگاه کمونیستها به نسبت سایرین بهتر بود. آنان در پیکار با احزاب دموکرات- بورژوازی، به پیروزی دست یافتند و جمهوریهای خلق را که گاهی پیشتر از حاکمیت

دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد در کشورهای اروپای شرقی بنا نهادند و با وجود آمدن این جمهوریها، روسها از حالت انزوا بیرون آمدند. در میان این جمهوریها، همکاریهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی به اوج خود رسید و گامهای نخستین در راه ایجاد اقتصاد سوسیالیستی برداشته شد و در این راستا موفقیت‌های بزرگی حاصل آمد. آنان در برابر تحریمهای اقتصادی و فشار نظامی که از سوی سیستمهای امپریالیسم متوجه آنان می‌شد، با بهره بردن از نیروهای درونی، خود را قدرتمند نمودند که در زمان ما نیز نمونه‌های بزرگی از آنها وجود دارد، امروزه در هر گوشه‌ی جهان تاثیر کشورهای سوسیالیست در پیدایش مسایل اجتماعی دیده می‌شود. از اساسی‌ترین تاثیرات و نتایج پیروزیهای جنبشهای رهایی ملی و آنتی فاشیست، درک ضرورت دنیای سوسیالیسم می‌باشد. در زمان پیدایش انقلاب در کشورهای کولونی بر ضد امپریالیسم، جنبشهای رهایی بخش ملی پشتیبان بزرگ این جنبشها در راه رسیدن به پیروزی از سوی نیروی سوسیالیسم بود، سیستم اقتصادی سوسیالیسم نیز بطور مستقیم تاثیری بزرگ بر زوال امپریالیسم گذاشت و سیستم اقتصادی امپریالیسم در حالت اضطراب و بیچارگی یکباره از پیدا نمودن راه چاره عاجز ماند. این بدان معنا بود که سازماندهی‌های سیستم اقتصادی سوسیالیسم مستقر گردیده و از نظر سیاسی، نظامی و فرهنگی پیروزیهای بزرگی بدست آمده بود، با در راستای هم قرار گرفتن این دستاوردها در برابر امپریالیسم، پیروزی بدست آمد. وجود کشورهای سوسیالیستی سبب شد که دولت‌های امپریالیسم دیگر نتوانند نیرو و قدرت خود را بر کشورهای زیر سلطه‌ی خود بمعنای رهایی، روشنایی مرکز جذب و گردآورنده‌ی آنان حاکم سازند.

ج- وضعیت خیزشهای کارگری در کشورهای سوسیالیستی:

کشورهای کاپیتالیست دارای تجربه‌ای فراوان در فرهنگ مقاومت می‌باشند، بویژه پرولتاریای غرب اروپا که در دوران پیکارهای امپریالیسم در شکست فاشیسم و در پیروزی قدرتها و نیروهای دموکراتیک نقش بزرگی ایفا نمودند. آنان بعد از جنگ برای تداوم و تقویت آشتی، ریشه دوانیدن دموکراسی، عقب راندن و دفع سرمایه‌داران و نیز گرفتن اقتدار از دست آنان و در راستای اهداف سیاسی و دموکراتیک تلاشهای بسیار زیادی نمودند، در نتیجه‌ی این تلاشها دستاوردهای بسیاری بدست آمده و با سازماندهی خلقهای دوروبر خود، مبدل به قدرت بزرگ پرولتاریای اروپا گردید. با وجود چنین حالتی در برخی کشورهای کاپیتالیست، پیکارهای میلیشیاهای پرولتر (پیکارهای خلقی) در سایه‌ی رهبری پرولتاریا، سبب به وجود آمدن ارگانها و پیروزی‌های بزرگی گردید. جدای از اینها، این پیکارها و پیروزیها سبب تقویت و استقرار سوسیالیسم و آغاز جنبشهای رهایی‌بخش ملی و در نتیجه عقب راندن امپریالیسم و پیشرفت سوسیالیسم گردیدند.

در نتیجه‌ی تلاشهای ضدسرمایه‌داری، خیزشهای پرولتاریا، مبدل به جایگزین‌های مقتدر شدند. پس از سال ۱۹۵۰ عوامل امپریالیسم در صفوف جنبش پرولتاریا جای گرفته و در نتیجه‌ی خیانت آنان، مرحله‌ای ساکن در خیزش پرولتاریا بوجود آمد. این حالت بذر طوفان جدیدی را در خود پروراند و امروزه بدلیل آنکه اداره‌ی سندیکاها و حزب‌های کمونیستی به دست همکاران امپریالیسم افتاده است، خیزش پرولتاریا مانند دریای پس از طوفان در سکوت فرو رفته است. بدلیل خیانت رویزونیستها، پرولتاریا از رهبریتی قدرتمند محروم گردید و دیگر قادر به آفریدن سازمانهای انقلابی نشد؛ به همین دلیل توانست از قیامها و

خیزشهای رهایی‌بخش ملی بهره‌مند گردد. با توجه به تمام نواقص و کاستیها، آنان باز هم در سیستم بورژوازی و رویزیونیس^۱ خاموش نمانده و با توجهی به قوانین، رهبران سندیکاها قیام‌هایشان را ادامه دادند و امروز نیز روح و نیروی مقاومت پرولتاریا مقاومت و پتانسیل شورش آنان نمایان می‌باشد. در بسیاری از کشورهای پیشرفته‌ی کاپیتالیست، قیامهای پرولتاریا، پی‌در پی و بدنبال هم بوجود آمده و بمنظور سازماندهی تازه خود و خلق برضد فرمیسیم، رویزیونیسیم و تروتسکیسم^۲ مقاومتی نیرومندانانه و سرسختانه را انجام می‌دهند.

(د) وضعیت مستعمره‌ها و جنبشهای رهایی‌بخش ملی:

مسایل و مشکلات مستعمره‌ها و مسایل ملی بهم پیوسته و یکی شدند و سبب بروز بیکار میان امپریالیسم و انقلاب اکتبر گردیدند. بیکار بر ضد امپریالیسم و دست یافتن به رهایی ملی، موضوعی تصادفی نمی‌باشد، چونکه در این دوران امکانات و زمینه‌های لازم برای قیام مستعمره‌ها فراهم می‌شد.

با صدور سرمایه به کشورهای مستعمره، کاپیتالیسم نیز در آن کشورها گسترش می‌یافت و به همین دلیل در جامعه تغییراتی بوجود می‌آمد. این روند در فاصله‌ی میان دو جنگ روی می‌داد، پس از جنگ دوم نیز سرعت ادامه یافت، در این زمان سوسیالیسم در یک‌سوم دنیا گسترش یافته بود. گسترش سوسیالیسم و پیروزی خیزشهای رهایی‌بخش خلقها، کاپیتالیسم را با مشکل دست یافتن به ماده‌ی خام و نیز پیدا نمودن بازارهای اقتصادی رویارو می‌ساخت. بدلیل مشکلات سیاسی، بازارها گسترش نیافته بلکه در میان خود فشرده‌تر و انبوه‌تر می‌شوند. این امر نیز آن دولتها را مجبور می‌کرد که نه تنها صادرات کالا بلکه سرمایه و کارخانه‌های خود را روانه‌ی مستعمرات نمایند و نیز بویژه موادی مانند پارچه، مواد غذایی و صنایع کوچک را به مستعمرات صادر نمایند، همچنین برای صنایع الکترونیک، هواپیماسازی و صنایع سنگین خود نیز از آنجا مواد خام وارد نمایند. آمریکا به ویژه با اقتصاد نیرومند خود در برابر کشورهای سوسیالیستی و جلوگیری از دست‌یافتن خیزشهای رهایی‌بخش ملی به پیروزی و نیز پیدا نمودن راه چاره برای مشکل بازار و اقتصاد کاپیتالیسم، با تکنولوژی پیشرفته و علمی خود سعی در حاکمیت بر بیشتر جاهای دنیا را می‌نمود. برای اینکه خطرات ممکن از جانب مستعمرات کلاسیکی را از بین ببرد، با جایگزین نمودن سیستم استعمار نو بجای استعمار کلاسیک، وارد عمل شده و با در نظر گرفتن منافع خود و جلوگیری از رهایی تمامی مستعمرات از کنترل نیروهای امپریالیسم، همبستگی میان امپریالیسم و همکارانش را بمنظور ادامه‌ی استعمار کولونی‌ها امری اساسی می‌دید. نیروهای امپریالیسم و همکارانش به این منظور نه از طریق بیکار بلکه از راه ایجاد توازن، از خود محافظت می‌کردند، امروز نیز تحمیل استعمار بر کولونیهای کلاسیکی برای امپریالیسم امری ضروریست. بطور خلاصه دلایل و عوامل ذکر شده سبب گشت کاپیتالیستی که در مستعمرات جدید پیشرفت داده می‌شد، راه را برای بسیاری از دگرگونی‌های اجتماعی بازنماید. این امر سبب گردید که از میان طبقه‌ی حاکم اجتماع، کمپرادورها و

^۱ بازنگرش گری و برخی مواقع هم به معنای دورویی و کزروی هم بکار برده می‌شود

^۲ شاخه‌ای از کمونیسیم بر مبنای آراء لئون تروتسکی انقلابی روس، پس از مرگ لنین در مبارزه قدرت با لنین شکست خورد.

فئودالها از قدرت افتاده و طبقه و سیستم بورژوازی دولت، از راه تولید و مونتاژ مواد غذایی، اجناس و صنایع کوچک، سودهای کلانی را کسب نماید، این وضعیت در دور کردن روستائیان از زمینهای خود و نیز پیشرفت کارگری تاثیر نموده و نمایان گردید. در نتیجه‌ی پیشرفتهای اقتصادی در جامعه، شمار زیادی روشنفکر بوجود آمدند.

در نتیجه‌ی پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی هم در مستعمرات جدید و هم در مستعمرات کلاسیکی و نیز در درون خود دولتها، اداره‌ی تمامی آنها با همکاری کمپرادور فئودالها در دست فئودالها در دست دولتهای امپریالیستی بوده و در پشت پرده موسسات غیردولتی نیز میلیتاریسم جای داشت. پس از جنگ دوم جهانی اوضاع کشورهای زیر استعمار زلال و روشن می‌گردد و زمینه‌های داخلی و خارجی نیز برای وقوع قیامی خلقی کامل شده و نمایان گشت. بدیهی بودن اوضاع مستعمره‌ها، دورویی پیشاهنگهای بورژوا و ویژگی‌های چشم‌پوشی و محافظه‌کار بودن آنها را آشکار نمود و در همان زمان طبقه‌ی رنجکش و پیشاهنگی پرولتاریا را که خلقها را بسوی آزادی رهنمون می‌گشت، نمایان ساخت. تمامی همکاران و نوکران و بی‌اراده‌های وابسته به استعمار و بورژوازی امپریالیسم را که در میان جنبش‌های رهایی بخش ملی جای گرفته بودند به همگان شناسانده و نیروهای آزادبخواه خلقی نیز که منشأ قدرت آنان از پرولتاریا و رنجکشان تامین می‌گردید در برابر آنان بوجود آمدند.

در درون مستعمراتی که در زیر حاکمیت دولتهای امپریالیست بودند، زمینه‌های لازم داخلی برای آغاز قیام فراهم آمده بود و در هنگام پیکار و پس از آن نیز با ضعیف شدن دولتهای امپریالیستی و دولتهای سوسیالیست به کولونیها، زمینه‌های بیرونی نیز مهیا شد. با بهم پیوستن شرایط درونی و بیرونی این امر مدلل به قدرتی برای جنبشهای رهایی بخش ملی شده و سبب عقب راندن امپریالیسم گردید. نخستین پیروزی جنبش‌های رهایی بخش ملی در سرزمینهای مستعمره‌ی کاپیتالیست فرانسه و انگلستان بدست آمد، پیش از پیکار نیز قیامهایی در بسیاری از این مستعمرات صورت می‌گرفت که با آغاز پیکار نیز شرایط بسوی آزادی سیاسی نضج می‌گرفت. قیامها در شبه جزیره‌ی هند و چین و هندوستان برای دستیابی به آزادی به آسانی پیروز شد. در ویتنام نیز قیام برای قطع رابطه و بریدن از سیستم امپریالیسم با پیشاهنگی کمونیستها صورت می‌گرفت، در آنسوی آنان نیز آمریکا، فرانسه و خود فروختگان ویتنامی حرکتی آنتی شورش را بوجود آوردند. ویژگی قیام ویتنام تنها استفاده از وضعیت ضعف امپریالیسم پس از جنگ دوم نبود، بلکه پیش از جنگ دوم جهانی نیز این سرزمین کوچک با نیروی راستین خود در مقابل چند دولت امپریالیست و نوکران آنان مقاومتی پیروزمندانه را انجام دادند و در راه پیروزی گام برداشتند. انقلاب چین نیز طی مقاومت و پیکاری پیروزمندانه در برابر امپریالیسم ژاپن و کمپرادورهای کاپیتالیست و بروکرات فئودالها، در پایان به استقرار دموکراسی خلقی منتهی گردیده و شکافی بزرگ را در سیستم امپریالیسم بوجود آورد. با رهایی اندونزی از حاکمیت هلند و پیکار لائوس برای رسیدن به آزادی کامل و قیامهای کره و رسیدن هر یک از آنها به پیروزی و کامیابی، شرق دور را تبدیل به گورستان امپریالیسم نمود و بر اثر ضعیف شدن در این مناطق، آثاری از حاکمیت امپریالیسم باقی نماند.

با پیروزی قیام خونین ویتنام و پس از آن در قاره‌ی سیاه (آفریقا)، قیامهای آزادیخواهانه گسترش یافته و پیروزی‌ها و دستاوردهای بزرگی را حاصل می‌نمودند، رسیدن به آزادی سیاسی در مستعمره‌های زیر حاکمیت فرانسه و انگلستان به آسانی صورت می‌گرفت. پس از سال ۱۹۵۰ کاپیتالیسم در جاهایی که پیشرفت چشمگیری ننموده بود، گسترش می‌یافت. در مستعمرات پرتغال، قیامهای رهایی‌بخش ملی بسیار ریشه‌ای بوده و به دشواری صورت می‌گرفتند، در آفریقا استعمار کهنه مبدل به ویرانه‌ای شده بود، آنان می‌خواستند با حاکم نمودن اقلیت سفیدپوست وابسته به امپریالیسم، اوضاع را در دست خود گیرند. استعمار نو توسط انگلستان، فرانسه، آلمان و آمریکا در این منطقه اعمال می‌شد، خلقهای آفریقا با وجود آوردن همبستگی بزرگ در میان خود، در برابر استعمارگران نو مقاومتی نیرومند از خود نشان دادند، بگونه‌ای که امپریالیسم و نوکرائش نمی‌توانستند در برابر این مقاومتها ایستادگی نمایند. امپریالیستها برای خفقان قیامهای رهایی‌بخش ملی، دولت را آلت دست پلید خود می‌ساختند.

هدف جنبشهای انقلابی مانند انقلاب کوبا در جنوب آمریکا، بپاخاستن در برابر استعمار نو بود. اما دلیل عدم وجود آمادگی و فراهم نبودن تمام شرایط لازم و نیز وجود اثرات تروتسکیست و دیکتاتوری فاشیست حاکم در میان این خیزشها امکان رسیدن به پیروزی آسان نبود. امپریالیسم بسیاری از مستعمرات خود را از دست داده و اداره‌ی مستعمرات باقیمانده نیز برای او بسیار دشوار و زحمت بود. وضعیت جغرافیایی استراتژیک خاورمیانه و منابع سرشار از نفت از عواملی بودند که حیات امپریالیسم، بدون آنها ممکن نبوده و نمی‌توانست روی پای خود بایستد. بهمین دلیل تمام قدرت خود را در این مناطق متمرکز نموده و با بکارگیری سیاستهای استعماری کهنه و نو، اشغالهای نظامی و پادرمیانی همکاران و نوکران خود این مناطق را اداره می‌نمود. امپریالیسم از راههای فتودالیسم، استعمارگری و تقسیم و متلاشی نمودن خلقهای خاورمیانه امکان قیامهای آزادیخواهانه را بسیار دشوار می‌ساخت.

متلاشی نمودن خلق بوسیه‌ی عشایر و فتودالهای کردستان برای او بس نبود، لذا از طریق چهار دولت نوکر او نیز خلق کرد بصورتی بسیار کهنه‌پرستانه استثمار گردید. بهمین دلیل زمان زیادی طول کشید که کاپیتالیسم و سیستم آن وارد کردستان گردید و همین امر سبب شد که قیامهای رهایی‌بخش کردستان از مرحله‌ی واقعی خود بسیار عقب بماند. امپریالیسم از میان خلقهای عرب و با توجه به منافع خود فتودالها، بسیاری عوامل وابسته و نوکر خود را بر زیر سلطه‌ی خویش درآورد. این وضعیت نیز در مسیر خیزشهای رهایی‌بخش ملی عرب و ایجاد همبستگی میان آنان و نیز رسیدن آنان به پیروزی، مانعی بسیار بزرگ بوجود آورد. اسرائیل در خاورمیانه نقش اسب تروای امپریالیسم را ایفا نمود، با قدرت نظامی خود بسیاری از فلسطینی‌ها را از وطنشان بیرون رانده و به این کار نیز قانع نشده و با کشتار خلق فلسطین در صدد نابود نمودن آنان بود. امپریالیسم و اعراب خائن نیز می‌خواستند فلسطین را تصفیه نمایند.

سپاهیان ترک و ایران نیز در منطقه‌ی خاورمیانه نقش ژاندارمهای امپریالیسم را ایفا نمودند. در این کشورها استعمار نو گسترش یافته و بدین جهت بدون دادن کمترین فرصتی به خیزشهای انقلابی، سرکوب نمودن آنان را پیشه‌ی خود ساختند، تمام این تاثیرات و عوامل سبب گردید که جنبشهای انقلابی خلقهای خاورمیانه، هر چند هم دشوار باشد، بوجود آمده و ضربه‌ای سنگین را بر رگ حیاتی امپریالیسم وارد

نماید. در آسیا و آفریقا نیروی امپریالیسم در مقیاسی بسیار بزرگتر شکست خورده بود. خاورمیانه نقطه‌ی ارتباطی آسیا و آفریقا و روسیه را تشکیل می‌دهد و اگر در خاورمیانه ضربه‌ای بزرگ بر امپریالیسم وارد آید، سیستم امپریالیستی به کلی نابود خواهد شد. پس از جنگ دوم جهانی در کشورهای سوسیالیستی، طبقه‌ی کارگر نمایندگی خیزشهای رهایی بخش ملی را بعهده گرفته و انحراف‌ها و موانعی را که امپریالیسم بر سر راه این خیزشها پدید می‌آورد، به کناری زده و در این زمان اگر حلقه‌های کوچک نیز، جسارت پیکار را در خود می‌دیدند، برای رسیدن به آزادی، دموکراسی، سوسیالیسم و نیز رسیدن به پیروزی بیش از هر زمان دیگر، شرایط آماده‌تر بود.

۲- وضعیت جنبشهای رهایی ملی، جنبشهای کارگری و حرکتهای کمونیستی:

تاریخ به ما می‌آموزد که هرگاه در مرحله‌ای جنبشهای انقلابی قوت می‌گرفتند، آنهایی که منافعیان تهدید می‌شد، با بکارگیری زور نمی‌توانستند آن جنبشها را از خیزش بازدارند. لذا با فکر ایجاد انحرافات درونی در این خیزشها می‌خواستند این جنبشها را بر اساس خواسته‌های خود به پیش برند، بیشتر جنبشهای انقلابی پس از رسیدن به نقطه‌ی نهایی خود و با بوجود آوردن انحرافات درونی در آنان، مسیر سراسیبه خود را در پیش می‌گرفتند. این واقعیت در قدر و سرنوشت هر حرکت علمانی بزرگی وجود دارد، در دین اسلام، در مسیحیت و نیز در ایدئولوژی بورژوازی، حرکت راستین و زنده‌ی علمانیت سبب تولد انقلاب می‌گردد. انحرافات می‌آیند، راه را برای دو چهرگی و دور شدن از اصل خویش بازمی‌نماید. سوسیالیسم علمی یگانه جنبش انقلابی راستین دوران ما می‌باشد. بویژه پس از جنگ دوم جهانی با تداوم خیزشهای انقلابی دنیا، مسیر صعودی چشمگیر انجام گرفت و بدنبال این صعود نیز ویرانه‌های بزرگی در این انقلابها پدید آمد و جلودارهای این خیزش روبه پائین نیز کشورهای بودند که انقلاب در آنجا به پیروزی رسیده بود. این گفته ممکن است مایه‌ی شگفتی گردد، اما اگر تاریخ سوسیالیسم را مورد بررسی قرار دهیم، هیچ جای شگفتی باقی نخواهد ماند.

در جاههایی که انقلاب رخ داده و ریشه می‌گستراند، در همان مناطق نیز انحراف به وجود می‌آید، چونکه در جایی که انقلاب و خیزشهای انقلابی بنا نهاده نشود، چه معنا و مفهومی برای انحراف باقی خواهد ماند؟!

سوسیالیسم علمی نخستین بار در آلمان با خیزش طبقه‌ی کارگر می‌جوشید. پس از رویزیونیسم برنشتاین، بوجود آمدن اپورتونیسم انترناسیونالیسم دوم موضوعی تصادفی نیست، چونکه آلمان در این دوران مرکز انقلاب و قیام می‌باشد.

در گذر جنگ جهانی اول و در انترناسیونالیسم دوم، بوجود آمدن سوسیال - شوونیسم، امداد رسانی به بورژوازی امپریالیست می‌باشد، این یک حادثه نیست، چونکه پیکار تمام اروپا را به عرفات انقلاب رسانیده است. پیدایش تروتسکیسم در روسیه و داشتن نقش جاسوسی، برای امپریالیسم، تصادفی نیست، چونکه ایجاد سوسیالیسم مبدل به امری واقعی شده بود، این شرایط امپریالیسم را بمانند سگی هار در می‌آورد. اگر تروتسکی نیز وجود خارجی نمی‌داشت، امپریالیسم بازم تروتسکیسم را می‌آفرید، پیدایش

رویزونیسم در زمان ما و بوجود آمدن کشورهای قدرتمند سوسیالیست، رخدادی عادی نیست. در این کشورها، کاپیتالیسم به حالتی رسیده بود که دیگر زنده نشود، سوسیالیسم نیز در این مرحله، طبقات اجتماعی را زیر و رو نموده بود و از باقیمانده‌های طبقات اجتماعی نیز زمینه‌های مادی انحراف بوجود می‌آمد. البته در این کشورها لازم بود این امر روی دهد.

کشتی قیام و انقلاب در میان امواج سهمگین دریایی بزرگ، دست و پا زنان پیش می‌رفت، البته اگر کسی می‌خواست بساحل دست یابد (بگریزد) لازم بود که خود را از این کشتی رها سازد.

حقایق عملی انقلابهای دنیا، باریخته شدن خون صدها میلیون انسان به اثبات رسید. انقلاب پرولتاریا با تئوری مارکسیسم - لنینیسم، هیچ گاه از مسیر و مراحل خود منحرف نخواهد شد. نه پیشنهادهای بورژوازی بمنظور شراکت در اقتدار و نه آن کسانی که خدمتگذار بورژوازی و تئوری آن بوده و این را پیشرفت اجتماعی نامید و نه گام برداشتن در زیر نام آشتی و نه تئوری نفی‌کننده‌ی راه کاپیتالیسم و نه تئوری خدمت به امپریالیسم و کهنه‌پرستی (دو سوپر دولت، سه دنیا و سیستم بین‌المللی جدید اقتصادی) نمی‌توانند راه حل باشند و همه‌ی اینها ظاهر سازی می‌باشند، تئوری مارکسیسم - لنینیسم راه رهایی دنیا از این تئوریهای امپریالیستی می‌باشد. امپریالیسم سرمایه‌های زیادی را از مستعمرات خود بیرون کشیده و به حلقوم آریستوکراتهای کارگر می‌انداخت. امروزه در کشورهایی که کاپیتالیسم پیشرفت نموده، آریستوکرات‌ها چنان تئوری لنینیسم را مورد تهاجم قرار می‌دهند که حتی بورژوازی امپریالیست نیز چنان بی‌حرمتی نمی‌کند. امروزه از احزاب کمونیست پیشین نیروی بنام اُروکومونیزم (EUROKOMONISM) بوجود می‌آید که سرنوشت این نیروها بمانند سرنوشت احزاب سوسیال دموکرات مقتدر می‌باشد، اینها احزابی هستند که امپریالیسم از هر کسی بیشتر به آنان ایمان می‌آورد. طبقه‌ی کارگر کشورهای امپریالیست، بدلیل اینکه هنوز حزبی انقلابی بوجود نیاورده و تا زمانی که نقاب احزاب سوسیال دموکرات را از چهره‌ی خود کنار نزنند، نه برای خود و نه برای خلق استعمار شده، هیچگونه ارزش و فایده‌ای را نخواهند داشت. تا مساله‌ی انتقال سرمایه‌های زیادی از مستعمرات به کشورهای امپریالیستی از بین نرود و تا زمانی که طبقه‌ی کارگر کشورهای امپریالیست وظیفه‌ی خود را درک نمایند، قادر به انجام هیچ کاری نخواهند بود.

در زمان ما نخستین نیروهای مقتدر انقلابی از جنبشهای رهایی بخش ملی حاصل می‌گردد، اما در این بین نیز انحراف و کجرویهای متفاوتی دیده می‌شود.

نیروهای اُروکومونیست و سوسیال دموکرات در نهاد خود وابسته به استعمار امپریالیست و افکار کهنه‌پرستان درونی بوده و اساس آنان از وابستگیهای مادی تشکیل یافته و با تئوریهای رفورمیستی، خاموشی در برابر راستیهای پیشرفته و ویژگیهای کهنه‌پرستی و ارتجاعی را کسب می‌نمایند. پس از آشکار شدن ایدئولوژی بورژوازی و اهمیت ندادن خلق به آنان، این نیروها رسالت یافتند که: خود را در شکل سوسیالیست نمایان سازند.

در مرحله‌ی امپریالیسم هدف از انجام رفرمها این بود که خلقها را از مسیر اصلی رسیدن به آزادی بیرون کشانند. بدین منظور انجام اصلاحات را ابزار دست خود قرار دادند. امپریالیسم و استعمار، همکاران، نوکران و خیانتکاران را بصورت پنهانی وارد خیزشهایی می‌کردند که هدف آنان رسیدن به آزادی کامل بود. عاملان امپریالیسم در میان این خیزشها نفوذ کرده و اصلاحاتی را برای بی‌تاثیر و بی‌اراده نمودن خلق و انحراف در جنبش اصلی انجام می‌دادند، چنین کاری در زمان ما نیز صدها بار صورت گرفته و این یک واقعیت است.

بعنوان نمونه در فلسطین و رودزیا چنین وضعیتی حاکم است، اما در برابر این راستی دیگری نیز وجود دارد که انسانهای انقلابی اصلاحات را رد می‌نمایند. اگر در میان مقاومتی گرم و در راهی که بسوی آزادی می‌رود اصلاح صورت گیرد، نتیجه‌ی آن حرکت رفرم بوده و این امر دارای معنای ژرفی می‌باشد.

در جنبش‌هایی بخشی ملی جدای از الگوی آزادی، تمام الگوها رفرمیستانه‌اند. تمام الگوهای رفرمیستی در اساس خود به استعمار امپریالیست و کهنه‌پرستان و مرتجعان درونی وابسته بوده و بر اساس مادیات بنیاد نهاده شده‌اند. امروزه وجود رفرمیستها در میان خیزشهای رهایی‌بخش ملی و نیز در میان کارگران و حرکات کمونیستی و حتی وجود کجرویها و یا گرایشهای چپ یا راست در میان این خیزشها قادر نخواهند بود پیشرفت خیزشهای انقلابی دنیا را متوقف سازند. تا به امروز مقاومت برضد امپریالیسم، ارزشها و فواید بسیاری از تئوری مارکسیسم - لنینیسم متوجه خلقهای جهان نموده و فردا نیز فوایدش به این خلقها خواهد رسید.

بخش دوم

جامعه‌ی کردستان

جامعه‌ی کردستان

موقعیت و جایگاه کردستان در قاره‌ی آسیا راهی برای گذشتن و دست یافتن به قاره‌های اروپا و آفریقا می‌باشد. کردستان در دورانه‌های نخستین و میانی دنیا نقش مرکزی را برای تمدنها ایفا نموده است. امروزه نیز بدلیل اهمیت منابع نفتی این منطقه، جغرافیای استراتژیک و جایگاه سیاسی خود از نظر بین‌المللی اهمیت داشته و بمانند کلیدی برای خاورمیانه می‌باشد. نقشه‌ی سیاسی و امروزی خاورمیانه که اساس آن توسط امپریالیسم و نوکرائش ترسیم گردیده، در برابر استقلال خلقها و خواسته‌های راستین آنان برای رسیدن به آزادی مانعی پدید آورده است، بویژه اینکه در درون مرزهای هر چهار بخش کشور استعمار کننده‌ی کردستان، همبستگی این سرزمین از هم گسیخته و خلق کرد بزرگترین زیان را از این وضعیت متحمل گردیده است. کردستان در میان خلقهای ترک، فارس و عرب قسمت گردیده، بیشترین ساکنین بر روی این خاک کرد می‌باشند. کردستان سرزمینی است که دارای کوههای صعب‌العبور و دشتهای حاصل خیز و نیز منابع بسیار غنی روزمینی و زیرزمینی و جمعیتی بیش از ۳۵ میلیون نفر می‌باشد. این سرزمین از نظر سیاسی زیر حاکمیت چهار کشور استعمارگر وابسته به امپریالیسم می‌باشد، هر یک از این کشورها با انجام تجارت بین‌المللی در جهت منافع اقتصادی خویش، در قسمتی از کردستان که زیر حاکمیت آنان می‌باشد، حرف اول را می‌زنند و بدینگونه نقش ایفا می‌نمایند. در سازماندهی اقتصاد استعمارگران منافع فتوادلها و عشایر نیز نهفته می‌باشد و بوسیله‌ی این سیستم حفظ می‌شود، با این عمل جدایی بیشتری در میان خلق بوجود می‌آید. طی این کار از تبدیل شدن کردها به یک خلق واحد جلوگیری شده و بیشتر تلاش می‌گردد که خلق کرد در هر بخش از کردستان بطور کامل به خلق فرادست وابسته شود.

در زمان ما استعمارگری کلاسیک، تماما دوران تصفیه شدن خود را می‌پیماید. در هر نقطه از کردستان نیز بمانند مامور حضور دارد. اگر بخواهیم از دوران برده‌داری تا دوران امپریالیسم امروزی را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بایستی چگونگی شکل‌گیری طبقات اجتماعی و تاریخ استیلاگری را بر خلق خود تحقیق نمائیم و روند این تغییرات را در میان خلق خود جستجو نمائیم. با چنین نگرشی تاریخ استعمار کردستان و ساختار امروزی جامعه‌ی کردستان را مورد بررسی کوتاهی قرار می‌دهیم.

۱- تاریخ کردستان

الف - مادها در مرحله‌ی برده‌داری

در دوران بربریت، اجداد کردها در شمال اروپا بصورت کوچ‌نشینی می‌زیستند، با گذشت زمان و پیشرفت انسانیت، در مناطق مرکزی اروپا، شبه قاره‌ی هند و صفحه‌ی آناتولی و ایران پخش شدند. کردها حدود هزار سال پیش از میلاد، در مناطق میان دریاچه‌ی ارومیه و دریاچه‌ی وان مستقر گردیدند. نژاد کردها به این قوم برمی‌گردد. پس از این تاریخ مادها، پارت‌ها و امپراتوری وحشی و برده‌دار آشور که در

خاورمیانه حکومت می کرد، مدام با هم در پیکار بودند. در آغاز مادها با قدرت زیاد خود، پس از پیکاری سنگین با پارتها آنها را شکست داده و به سمت جنوب شرقی ایران بعقب رانند. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد نیز با تسخیر نینوا و نابود نمودن آن، امپراتوری آشور را نیز سرنگون ساختند. در نتیجهی شکست آشوریه و انزوای آنان، دروازه‌های غرب به روی مادها گشوده شد، در مدت زمان کوتاه حکمرانی امپراتوری ماد، آنها مناطق و مرزهای امروزی کردستان را در دست خود گرفته و سرزمین خود ساختند. قبایل و عشایر تشکیل دهنده‌ی دولت ماد، که پیشتر بصورت کوچ‌نشینانی زندگی می کردند، پس از رسیدن به قدرت و نفوذ بر خلقهایی که در این سرزمین می‌زیستند، زبان و فرهنگ خود را به آنان تحمیل نمودند. در آنزمان فرهنگ غنی این منطقه نیز تحت تاثیر واقع شد و بدینگونه اساس و پایه‌های شکل‌گیری خلق کرد و آغاز تاریخ برای آنان بوجود آمد. در ۵۵۰ پیش از میلاد، پارتها توانستند بر مادها غلبه یافته و آنها را شکست دهند، و بدین ترتیب در دوران برده‌داری کشتار خلق کرد آغاز گردید. کردهایی که در فاصله سالهای ۳۳۰-۵۵۰ پیش از میلاد، در زیر حاکمیت پارتها زندگی می کردند، قیامهای بسیاری انجام دادند که همه‌ی آنها بی‌نتیجه مانده و آنان برای حفظ جان خویش مجبور شدند به کوهها پناه ببرند، با بدست گرفتن مناطق کوهستانی، از بسیاری جهات استقلال و آزادی خود را در آن مناطق حفظ کردند. جدای از این، آنان توانستند فرهنگ و زبان خود را حفظ کرده و آن را گسترش دهند. با از میان رفتن پارتها در سال ۳۳۰ پیش از میلاد توسط اسکندر مقدونی، کردها و مناطقی که در دست آنها بود، زیر سلطه امپراتوری هلن درآمدند، پس از مرگ اسکندر و نابودی امپراتوری او، کردها توانستند، آزادانه‌تر در ابعاد گوناگون پیشرفت حاصل نمایند. در این دوران ارمنی‌هایی که نسبت به سایرین پیشرفته‌تر بودند، هراز گاهی از شمال به جنوب می‌آمدند، گاهی در میان کردها ادغام می‌شدند و گاهی نیز کردها را زیر سلطه‌ی خود می‌گرفتند و بدینگونه تا ۵۰ پیش از میلاد حکمرانی نمودند. در این تاریخ و برای نخستین بار در این مرحله، دانشمندان و فیلسوفان یونانی واژه‌های «کردو» و «کردینه» را برای خلق کرد بکار بردند. رومیها نیز که امپراتوری برده‌دار بسیار بزرگی را در غرب بوجود آورده بودند، پس از سالهای ۵۰ پیش از میلاد وارد منطقه‌ی سکونت کردها گردیده و تمام آثار تمدن و مدنیت را در این مناطق غارت نموده و سوزاندند، قدرت خود را در مناطق بین‌النهرین و اطراف آن حاکم نمودند.

ایرانیها در سال ۲۶۰ پس از میلاد با بقدرت رسیدن حکومت ساسانی، کشور و حکومتی نیرومند را تاسیس کردند و با امپراتوری روم به پیکار برخاستند. این دو امپراتوری بزرگ تا سالهای ۶۳۰ پس از میلاد و آغاز فتوحات اسلام، بی‌وقفه با هم در پیکار بودند و مزوپوتامیا میدان پیکار این دو امپراتوری بود. بدلیل آنکه هیچیک از این قدرتها به پیروزی نهایی دست نیافتند، زیانهای بسیار بزرگی بر کردها وارد آمد، شرایط تداوم پیکار، کردها را مجبور ساخت تا به کوهها روی آورده و از تمام پیشرفتهای انسانی و اجتماعی که در دشتها حاصل می‌شد، دور بمانند. در دوران برده‌داری دشتها و شهرها که جایگاه پیشرفت تمدن بود، در اشغال استعمارگران قرار داشت و چون کردها از این مناطق دور بودند، از بسیاری جهات بویژه پیشرفتهای سیاسی محروم ماندند و بطور طبیعی و جبری سیستم عشایری خود را در ابعاد بسیار بزرگی نگهداشتند. آن کردهایی نیز که در دشتها ماندند، به دلیل این که مبدل به برده شدند، نتوانستند در جهت ملیت کردها گام بردارند و بسیار محدود شدند. اما با وجود همه‌ی اینها، از تمام خلقهای این منطقه،

تنها خلقی که توانستند زبان، فرهنگ و آئین خود را در زندگی روزمره‌ی خود بکار گیرند، کردها بودند، بهمین دلیل نیز در دوران فتودالیسم در مقایسه با سایر خلقهای دنیا، نقش خلق کرد آشکارتر ایفا گردید.

ب - کردها و کردستان در دوران فتودالیسم

۱- مرحله‌ی اقتدار عرب

اعراب در سده‌ی هفتم، بویژه در سایه‌ی رهبریت ایدئولوژی اسلام، فتوحات زیادی را بدست آوردند، مرحله‌ی فتودالیسم در خاورمیانه بوسیله‌ی آنان آغاز گردیده و پیشرفت داده شد. اعراب بدلیل دست یافتن به تولیدات تازه، راههای تجاری بویژه راههایی که از سوریه کنونی می‌گذشتند را در دست گرفتند و با در تگنا قرار دادن امپراتوریهای برده‌دار روم و ساسانی از این راه، به آسانی توانستند موفقیتهایی به چنگ آورند. ویژگی «فاتح بودن» اسلام سبب شد که خلقهای زیر سلطه‌ی برده‌داری، آنرا حس کرده و بدلیل اینکه آنان اسلام را راه رهایی دیدند، مجذوب آن گشته و بسیاری به اسلام گرویدند. اما در مدت زمانی کوتاه اعراب در زیر چهره‌ی اسلام تاراج بسیاری نموده و این امر سبب گردید که خلقهای خاورمیانه در برابر اسلام و اعراب دست به مقاومتی بزرگ بزنند. خلقهایی که در زیر سلطه‌ی اعراب درآمدند با ادغام دین خود با اسلام، ایدئولوژی نوینی برای مقاومت بوجود آوردند؛ در آن زمان فتودالیسم با در دست داشتن تولید و تجارت، پیشاهنگ پیشرفت بود، بهمین دلیل اعراب استیلاگر، این سیستم را بعنوان وسیله‌ای مناسب برای رسیدن به اهداف خود دیده و به همکاری با آن پرداختند که در نتیجه این امر مقاومت‌های خلقی شکست خوردند. اعراب تا سده‌ی نهم میلادی، سیاست تعریب و قوت بخشیدن به فتودالیسم را در پیش گرفته و بدینگونه سد راه افکار خلقی و شکل‌گیری خلق دوستی در میان خلقهای در استیلا‌ی خویش گردیدند. سیستم فتودالیسم و استیلاگری فتودالی که در زیر حاکمیت اعراب در خاورمیانه در حال گسترش بود، بیشترین تاثیر خود را بر کردها گذاشت، چونکه شرایط لازم برای گسترش فتودالیسم در میان کردها، یعنی وجود زمینهای حاصلخیز و نیز همسایگی با اعراب فراهم بود. آغاز فتح کردستان از سال ۶۴۰ بعد از میلاد می‌باشد. پس از شکست ایرانیان در پیکار قادسیه، با توجه به مقاومت‌های زیاد و خونهای زیادی که از کردها ریخته شد، بازهم اعراب توانستند در مدت زمان کوتاهی کردستان را فتح نمایند، آنان در مناطقی که زیردستان می‌افتند، امرایی که دراصل کرد یا اعراب بودند، اما به هر حال به اعراب وابسته بودند را بر مسند قدرت نشاندند و استیلاگران عرب و فتودالها با هم جامعه را به سوی سیستم فتودالیسم می‌بردند و بدینگونه سیاستهای استیلا و تعریب دست در دست هم پیش می‌رفتند. در زیر استیلا‌ی عرب و فتودالها و از میان جامعه‌ی کردستان، طبقه‌ی قدرتمند که از هر سو خدمتکار و جاسوس عرب بودند، بیدار شدند. این طبقه ارزشهای ملی کردها را به حقارت گرفته و فرهنگ و زبان کردی را که تا آن زمان نیز بسیار غنی بود، بکار گذاشته و نقش جاسوسان زبان عرب را ایفا نمودند. منفعتهای شخصی و طبقه‌ای آنان بصورت طبیعی این امر را برای آنان لازم می‌نمود. چونکه تنها راه رسیدن به امیری و اربابی، چاپلوسی و تعریب نمودن خویش بود. آنان برای فریب خلق و پرده‌پوشی اعمال خود در میان خلق چنین می‌گفتند که «دین بزرگ اسلام اینگونه می‌طلبد» و در این راه بسیار موفق شدند.

ب-۲) دوران تضعیف قدرت بیگانگان

۱- بوجود آمدن استقلالی یکصد ساله

فئودالیسم در کردستان از نیمه سده‌ی هفتم تا سده‌ی یازدهم در زیر حاکمیت قدرتمند اعراب گسترش یافت. پس از این دوران بدلیل ضعیف شدن اعراب در جنوب و آغاز دوران ضعیفی امپراتوری بیزانس در غرب و نبود خیزش استیلاگر در شرق، شرایط و زمینه‌های خارجی پیشرفت فئودالیسم در کردستان پدید آمد. شماری از عشایر کرد از این فرصت در راستای قدرتمند ساختن خویش بهره گرفته و توانستند بر منطقه‌ای که از شهر وان شروع شده و تا اورفا ادامه می‌یابد، دولتی فئودالی تاسیس کنند که عمر آن به بیش از یکصد سال رسید. شماری از عشایر کرد نیز در این دوران بمانند کشوری مستقل عمل می‌نمودند. از دستاوردهای این استقلال کوتاه مدت، پیدایش مردان هنر مانند «فقی طیران» بود که تا به امروز نیز نظیر او در میان کردها دیده نشده است.

ب - یورش ترکها به کردستان و مقابله با آنها

با آغاز یورش ترکها بسوی خاورمیانه و خلقهای ساکن در آن، مرحله‌ی نوینی از فشار و استیلا پدیدار گشت. ترکها اقوامی استیلاگر بودند که در دوران بربریت زندگی می‌کردند. آنان با شیوه‌های تالان و کوچ‌نشینی می‌زیستند، بهمین دلیل دارای سیستمی نظامی و سربازی نیرومند با ویژگی‌های وحشی‌گری و تهاجمی بودند. آنان در سده‌ی نهم بدلیل افزایش نفوس خود و نیز فشار دولت چین و بروز خشکسالی، سرزمینهای خود را در آسیای میانه ترک نموده و به مناطق شمالی و جنوبی دریای خزر هجوم آورده و از آنجا نیز یورشهای خود را بسوی شبه‌قاره‌ی هند گسترش دادند. این یورشها برای ساکنین این مناطق خطری بسیار جدی بود، چونکه ترکها، در مسیری که از آن یورش می‌کردند، همه چیز را ویران می‌نمودند. ترکها با اعرابی که حاکمیت منطقه و ایران را در دست داشتند، به زد و خورد پرداخته و در برابر پذیرفتن ایدئولوژی اسلام سرسختانه مقاومت نمودند، اما بدلیل مسلمان بودن بیشتر خلقهای خاورمیانه، ترکها بمنظور ادامه‌ی یورشهای خویش، مجبور به پذیرفتن اسلام شدند. بویژه وقتی که دریافتند که از راه مسلمان شدن، بهترین شرایط را برای یورش به خلقهای مسیحی پیدا خواهند، گروه گروه اسلام آوردند.

ویژگی فاتح بودن اسلام و نیز ویژگی تهاجمی بودن جامعه‌ی ترکها در شخصیت آنان، یکدیگر را کامل نموده و مبدل به نیرویی واحد گردید، بدینگونه آنان توانستند تا مناطق دوردست اروپا نیز پیش‌رفته و اینچنین در صحنه‌ی تاریخ جای گیرند. سیاست و سیستمی را که ترکها در خاورمیانه مستقر نمودند، دارای نمایی درهم و برهم و بدور از ثبات بود. در آغاز آنان در لباس سربازانی حقوق بگیر، به خلفای عباسی خدمت می‌کردند و با تضعیف قدرت خلفا، کم کم پستهای حساس بدست آنان افتاد. در به قدرت رسیدن ترکها عواملی مانند: جای گرفتن در سیستم نظامی، سرازیر شدن گروههایی از آنان به دنبال هم بدین منطقه و کسب ویژگی فتح‌کنندگی اسلام در وجود یورشی خود، دخالتی اساسی داشتند. جدای از

اینها پس از امپراتوری بیزانس مسیحی بسوی خاورمیانه و از بین رفتن اقتدار عرب در برابر حملات، لازم بود که نیرویی تازه نفس در این منطقه جای بگیرد. این دلایل و عوامل ذکر شده سبب گردید تا ترکها در برابر بقدرت رسیدن خود در این منطقه مانعی جدی در پیش روی خود نبینند.

در فاصله‌ی قرنهای ۱۱ و ۱۲ ترکها بزرگترین قدرت سیاسی خاورمیانه گشتند، بیشتر آنان با جای گرفتن در سیستم دولت و گرفتن مسئولیت از هر نظر سامان گرفته و خود تبدیل به «سرف» گردیدند. با افزایش کوچ نشینی به این مناطق و نیز تبدیل کردن کردهای کوچ نشین به سرف، ترکهایی که قدرت را در دست گرفته بودند، توانستند دگرگونیها و تغییراتی مثبت (برای خود) حاصل نمایند.

هر چند قدرت سیاسی و نظامی ترکها افزایش یافته بود، اما این فاکتور نیز توانست مانع حل شدن آنان در میان ملت‌های منطقه گردد. جمعیت زیاد خلقهای ساکن منطقه از سویی، غنای زبان و فرهنگ آنها و نیز سیستم پیشرفته تولید آنان و از سوی دیگر جمعیت اندک ترکها، عقب ماندگی زبان و فرهنگ آنان و روشهای تولید کهنه و ابتدایی آنان در برابر خلقهای این منطقه، سبب گردید که ترکها از هر نظر تحت تاثیر قرار گرفته و در دام آسمیلاسیون خلقهای این منطقه گرفتار آیند. بطور خلاصه در این دوران آنانکه بموقعیت می‌رسیدند، ناموفقان تاریخ بودند. این وضعیت بطور فراگیر در منطقه خاورمیانه و بصورتی خاص در کردستان و در زیر حاکمیت ترکها سپری شد. جامعه‌ی فئودالی کردستان که قدرت در دست آنان بود و نیز روح پیکار و نیروی عشایر کرد، سبب شد که ترکها تا سده‌ی چهاردهم نتوانند، کردها را بزیر حاکمیت قدرت مرکزی خود در آورند. در گذر سده‌های یازدهم تا چهاردهم در مناطق مختلفی از کردستان، حکومت‌های ترک بوجود آمدند. سیستم این حکومت‌ها بیشتر به شکلی محلی و فئودالی بوده و بدلیل اینکه نتوانستند در برابر یورش کردها استقامت نمایند، عمر آنان به درازا نکشیده و در مدت زمانی کوتاه در میان جامعه‌ی کردها آسمیله شدند. از آن عشیره‌های ترک می‌توان «قره‌قویونلار»، «آق‌قویونلار»، «آرتوک اغولار» و «اتابکان» را نام برد. از نظر سیاسی تفاوتی میان کردها و ترکها دیده نمی‌شد، اما از نظر اجتماعی بطور صددرصد، کفه‌ی ترازوی کردها سنگینی می‌نمود. در این میان سلجوقیهای ترک نیز در کردستان به صورت ایالتی درآمد و کردستان بازهم به تمامی تحت حاکمیت حکومت مرکزی قرار نگرفت.

ساختار فئودالی اجتماع کردها در گذر سده‌های هفتم تا نهم در زیر حاکمیت اعراب شکل گرفته و از سده‌ی نهم تا یازدهم هر چند محدود اما وضعیت و حالتی مستقل در پیشرفت را داشت، از سده‌ی یازدهم تا چهاردهم نیز در برابر یورش ترکهای مغول دائم در درگیری و ناآرامی بود و بدین صورت وارد مرحله‌ی بلوغ گردید. مرحله‌ی شکل‌گیری فئودالیسم در تاریخ کردها، تمثیلی عام از مرحله پیشرفت بود. پروسه‌ی تبدیل شدن به خلق و کشور که از دوران برده‌داری آغاز گردید، در دوران فئودالیسم شدت یافته و بدین ترتیب هویت کرد و کردستان شناخته شد، کردها به دلیل زیستن در منطقه‌ای استراتژیک از خاورمیانه، از نظر سیاسی، تاثیر زیادی داشتند. البته برخی رویدادهای سیاسی - نظامی بمانند خیزش «صلاح‌الدین ایوبی» نیز دلیل آشکار این مساله بود و این خیزش سبب شد تا دهها شخصیت سیاسی - نظامی بوجود آمده و میزان این تاثیر را فراوان‌تر نمایند. اگر این تاثیرات مثبت سیاسی، در راه تشکیل قدرتی مرکزی و سیاسی بکار گرفته می‌شد، بدون شک پس از آنها تاریخ به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد،

با این وجود کردها پیش از اینکه در قرن چهاردهم بوسیله‌ی دولت‌های ایران و عثمانی به دو بخش تقسیم شوند، بصورت امیرنشینها و اماراتی درآمده بودند و از نظر ملی، از بسیاری خلقهای دیگر آنزمان پیشی گرفته بودند. در آن دوران زبان و فرهنگ عربی در میان طبقات حاکم در خاورمیانه، بسیار رواج یافته بود، در حالیکه در برابر آن زبان و فرهنگ ترکی، کاملاً بی‌تاثیر بود، زبان و ادبیات کردی نیز در اواخر این دوران، هنرمندی چون «احمد خانی» و داستان او یعنی «مم و زین» را آفرید.

ب- ۳) کردستان در دوران حاکمیت ترکها و ایران

۱- تقسیم شدن کردستان به دو بخش و نتایج سیاسی آن

در سده‌ی چهاردهم با تقسیم شدن کردستان به دو بخش، سیر سقوط تاریخ کردها آغاز گردیده و به این ترتیب اتوریته و حاکمیت فتودالهای ایران و ترک بر سر کردستان شروع شد، این مساله سبب عقب ماندن کردها گردید. عثمانیها نتوانستند سرزمین خلقهای مسلمان خاورمیانه را مبدل به کشوری برای خود نموده و نیز نتوانستند در برابر پروسه‌ی آسمیلاسیون در میان این خلقها استقامت نمایند. به این خاطر روبه مناطق و سرزمینهای آناتولی نموده و با کشتار این خلقها، آنان را به زور تبدیل به مسلمان و ترک می‌کردند. در سده‌ی چهاردهم ترکها پس از برانداختن دولت سلجوقی که بر آناتولی نیز حکومت می‌کرد، در اطراف بوسرا، دولت عثمانی را بنیان نهادند و پس از سده‌ی چهاردهم نیز مرزهای خود را به سوی کردستان گسترش دادند. در این سده سه دولت برای بدست گرفتن حاکمیت کردستان با هم پیکار می‌کردند. نخست دولت ملکه‌های مصر که جنوب کردستان را بدست گرفته بود، دوم دولت صفوی که در سال ۱۵۰۲ میلادی بیشترین منطقه‌ی کردستان را زیر حاکمیت خود گرفته بودند و سوم نیز دولت عثمانی که در صدد گسترش حاکمیت خود بر مناطق کردنشین بود. تمام راههایی که شمال و جنوب و بالعکس را بهم وصل می نمودند، همگی از کردستان می‌گذشتند. برای همین کردستان برای هریک از آن سه دولت از اهمیت استراتژیکی برخوردار بود. اگر دولتی می‌توانست منطقه‌ی کردستان را بزیر حاکمیت خود درآورد، جاده‌ی ابریشم و راههای اساسی ارتباطی و تجاری منطقه را بدست می‌گرفت و به همین دلیل در میان آن دولتها، بر سر حاکمیت بر کردستان مسابقه‌ای پایاپای صورت می‌گرفت. عثمانیها به این خاطر که کردستان را برای خود منطقه‌ای حساس می‌دیدند، به منظور موفقیت در این مبارزه‌ها، با دادن امتیازهایی به روسای عشایر کرد و فتودالها بصورت «آزاد کردار در حوزه‌ی عشیره و املاک خویش و وابستگی به دولت عثمانی در بیرون محدوده خویش»، با اجرای چنین سیاستی، بخش بزرگی از کردها را بسوی خود کشیدند. بعنوان نمونه «شیخ ادریس بدلیسی» که در آن دوران به عنوان مهره و جاسوس ترکها فعالیت می‌نمود، نقش موثری را در کشاندن و بردن مناطق کردنشین به زیر حاکمیت عثمانیها ایفا نمود. سلطان سلیم عثمانی بدنبال کشیدن عشایر ستیزه‌جوی کرد به سوی خود، دیگر در راندن صفویها و ملکه‌های مصر به زحمت نمی‌افتاد. از آغاز سده‌ی چهاردهم به بعد عثمانی دولتی بود که حاکمیت او بر خاک کردستان گسترش یافته و قدرتمند گردید، ایرانیها نیز به خاطر شکست در جنگهای نخستین، پارچه‌ای کوچک از خاک کردستان را در دست گرفته و حاکمیت آنان بر کردستان محدود گردید. دولت‌های ایران و عثمانی بر حاکمیت بیشتر بر منطقه و در جهت خواستهای خود و نیز پوشانیدن

چهره‌ی اصلی خود، خلق کرد را در مقابل همدیگر قرار داده و آنان را مجبور به بیکار با یکدیگر نمودند. آنان مساله اختلاف عقاید دینی (شیعه و سنی) را که پیشتر به وجود آورده و در راستای خواسته‌های خویش آن را امتحان نموده و نتیجه‌ی مناسبی گرفته بودند را دوباره بدست گرفته و اینبار آن را ژرفتر نمودند، در دورانی که فتودالیسم در تمام دنیا کهنه و زوده شده و در غرب اروپا پیشرفت کاپیتالیسم و روشهای نوین تولید صورت می‌پذیرفت، دولت عثمانی نیز با سیستم فتودالی خود که با شتاب نیرومندتر می‌شد، تبدیل به دولتی ارتجاعی شد. ویژگی کهنه‌پرستانه‌ی عثمانی‌ها این بود که در برابر پیشرفتهای کاپیتالیسم در اروپا و جاهای مختلف دنیا، هنوز بر حفظ و تداوم سیستم فتودالی خود اصرار می‌ورزید. از نظر تاریخی در سده‌ی پانزدهم فتودالیسم در برابر کاپیتالیسم که در اروپا در حال پیشرفت بوده و بخشی از دنیا را تمثیل می‌نمود، عقب ماند. عثمانیهایی که روی پای خود ایستاده بودند، از نظر وظیفه‌ی تاریخی خود در این سده نه تنها پیشرفت ننموده، بلکه بسیار عقب مانده شده و هنگامیکه ویژگی غارتگری آنان نیز به این عقب‌ماندگی اضافه گردید، سیمای مرتجعانه آنان بیشتر نمایان گشت. جوامع فتودالی خاورمیانه، بدلیل نبود پیشرفتهای دینامیکی و نیز نبود دگرگونی در آنها، بواسطه‌ی ترکهای عثمانی، در برابر پیشرفتهای کاپیتالیسم، دچار عقب‌ماندگی گردیدند. در میان آنها خلقی که بیشترین تاثیر را گرفته بود و از همه عقب‌مانده‌تر بود، خلق کرد بود.

اقتدار عثمانیه‌ها در سده‌ی شانزدهم افزایش یافت. در آغاز قدرت آنان بدلیل وجود روابط در میان خلق و فتودالهای کرد، از نظر فرهنگی و اقتصادی تاثیر چشمگیری بر خلق نداشت، اما از سوی دیگر به دلیل تقویت حکومت مرکزی و ناکامی‌هایش در کشورگشایی، سنگینی و فشار بیشتری بر کردها اعمال گردید. اداره‌ی ایالتها نیز تقسیم گردید و این ایالتها بدست والیان ترک حاکمیت خود را اعمال نمودند. با بکارگیری اینگونه روشهای حاکمیت غیر مرکزی، استعمارگری و استثمارگری فتودالهای ترک نیز صورت می‌گرفت. با آمدن و استقرار سیستم اداره‌کننده‌ی ترکها به کردستان، کم‌کم خودمختاری موجود در دست بیگهای کرد از آنان گرفته شد و بدنبال آن در برخی جاهای کردستان نارضاییهایی بوجود آمد. البته تمام مقاومت‌های عشایر و بیگ‌های کرد، بر اساس بازپس گرفتن خودمختاری از دست رفته بود.

۲- مبارزه بر سر کردستان در سده‌ی ۱۹

امپراتوری عثمانی در برابر وقوع انقلاب صنعتی اروپا در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم در موضع عقب نشینی قرار گرفت و بدنبال بوجود آمدن سازماندهیهای اقتصادی، سازماندهی نظامی و حقوقی نیز آغاز گردید. سلاطین عثمانی برای بقای خود در برابر غرب، خود را در انجام تغییرات در سیستم و نظام مجبور دیدند. پیشتر در مناطق مستعمره این امپراتوری، جوانان خلقهای مختلف و ادیان متفاوت بخدمت سربازی گرفته می‌شدند، در این زمان با سیاستی جدید به جای آنان، جوانان خلقهای مسلمان را سازماندهی نموده و ارتشی جدید با نام و نظامی جدید بنام «سربازان منصوره‌ی محمدیه» تشکیل دادند. در سالهای ۱۸۴۰ با صدور فرمان سازماندهیهای نو و نیز به دلیل بستن قرارداد‌های تجاری دولت عثمانی با انگلستان، عثمانیه‌ها در معرض استعمار شدن قرار گرفتند، در این دوران بزرگترین مشکلات عثمانیه‌ها از این قرار بودند؛ حفظ خود در برابر کشورهای کاپیتالیست، از سویی همکاری با آن کشورها و از سوی دیگر استعمار نمودن

خلقهای زیرسلطه‌ی خود با سیستم استعمارگری فئودال. عثمانیها می‌کوشیدند این سیاستها را با هم به کار گیرند. عقب‌نشینی دولت عثمانی در برابر دولتهای کاپیتالیست اروپا، نه تنها از قدرت و سیاست استیلاگریش نکاست، بلکه سبب افزایش آن نیز گردید. چونکه دولتهای اروپایی کم‌کم سرمایه‌های زیادی را در دست خود گرفته و این امر سبب سقوط تدریجی امپراتوری گردید. امپراتوری عثمانی برای حفظ خود، جز استیلاگری چاره‌ی دیگری نداشت و این سیاست آنان، سبب شد که در سده‌ی نوزدهم با مقاومت بزرگ خلعها مواجه گردند. بدلیل تضاد میان کشورهای روسیه، انگلیس و فرانسه در سالهای ۱۸۴۰ و نیز اهمیت مناطق زیر استیلای عثمانیها برای این دولتها، هر یک از این دولت‌ها با کمک به عثمانی‌ها تلاش می‌کردند آنان را به سوی خود بکشانند و این مساله سبب تداوم امپراتوری عثمانی شد. تاریخ جهان در سده‌ی نوزدهم از بسیاری جهات وابسته به تاریخ اروپا گردید. در این سده تغییرات و مشکلات زیادی در کردستان بوجود آمد. با وارد شدن کالاهای سبک و تولیدات اروپا، اقتصاد بسته‌ی کردستان، که تا این زمان تنها کفایت درون آن را می‌نمود، دگرگون شد. از ورود کالاهای اروپایی به کردستان دو نتیجه‌ی اساسی حاصل گردید.

اول - بوجود آمدن طبقه‌ی کمپرادور از اقلیتهای ارمنی و رومی (مسیحی)

دوم - تخریب و از میان رفتن صنعتگران وابسته به اقتصاد بومی و محلی

نتیجه‌ی سومی که در اثر دو فاکتور ذکر شده حاصل شد، از جنب و جوش افتادن ساختار اجتماعی وابسته به امپراتوری عثمانی که کردستان نیز مازاد بر آن بود. حاکمیت کمپرادورها بر تجارت سبب شد که صنعتگری در شهرها از میان رفته و خلق مسلمان نیز در برابر پیشرفت کاپیتالیسم عقب ماند، در همان زمان این مسئله سبب شد که در مدت‌زمان کوتاهی این اقلیت تبدیل به کاپیتالیست شده و چشم و گوش آن بازگردد، این مساله بوجود آمدن بورژوازی ملی از طبقه‌ی کمپرادور را نیز سبب گردید. ساختار اجتماعی کردستان از سویی سد راه پیشرفت امپراتوری کاپیتالیستی می‌گردد و از سوی دیگر نیز در نتیجه‌ی استخراج مواد خام، صنایع دستی و صنعتگران دست‌ساز از میان رفته و کمپرادورها، تجارت و صنعت نیز بدلیل عدم ورود و جایگیری در سیستم بورژوازی، بدرستی شکل نگرفته و در نتیجه سیستم فئودالیسم به حالتی راکد، به حیات خویش ادامه داد. در سده‌ی نوزدهم چگونگی شرایط درونی و بیرونی کردستان امکان تحلیل و چاره‌یابی برای از میان برداشتن سد فئودالیسم را نمی‌داد، از سویی همزمان با انقلاب صنعتی، دولتهای کاپیتالیست اروپا، استیلاگری خود را آغاز نمودند. فرانسه و انگلستان بمرور وارد خاورمیانه شده و چشم طمع به کردستان دوختند. دولت روسیه‌ی تزاری نیز در این زمان در حال گسترش امپریالیستی خود بود. انگلستان برای بدست گرفتن راههای تجاری خاورمیانه، بسوی جنوب این منطقه بخیزش درآمد. آنان برای اشغال کردستان با نقشه‌های ماهرانه‌ای وارد میدان شدند. بدین ترتیب جدای از دو قدرت کلاسیکی که بر سر کردستان با هم در پیکار بودند (ایران و عثمانی)، با ورود فرانسه، انگلستان و روسیه با این منطقه در سده‌ی نوزدهم، شمار کشورهای که بر سر کردستان با هم در پیکار بودند، به پنج کشور رسید. هر یک از این قدرتها می‌خواستند با تأثیر گذاردن یا بدست گرفتن کردستان، از آن در برابر یکدیگر استفاده نمایند. بدین دلیل مدام در میان آنها تضاد و مبارزه روی می‌داد. بریتانیا

برای حفظ حاکمیت خود و جلوگیری از پیشروی و حاکمیت روسها بر کردستان، اساس سیاست خود را در نگه داشتن امپراتوری عثمانی پایه‌گذاری نمود و بهمین دلیل خلقهای خاورمیانه را به زیر استیلای عثمانیها برد. انگلیسیها هیچگاه نمی‌خواستند که امپراتوری عثمانی متلاشی گردد. چونکه ادامه حیات این امپراتوری بمعنای حیات انگلیسیها در این منطقه بود.

مقاومت کردها در سراسر سده‌ی نوزدهم به بالاترین حد خود رسید «۱۸۳۵-۱۸۳۱ رواندز، ۱۸۴۲ بهدینان، ۱۸۴۸-۱۸۴۲ بدرخان بیگ، ۱۸۵۶ یزدان شیر، ۱۸۷۹ بدرخانی، ۱۸۸۱ سرهلدان عییدالله نه‌ری و ...». سیاستهای دولت انگلیس و دیگر دولتهای امپریالیستی در شکست این سرهلدانها، سهم بسیار بزرگی را داشتند، اگر از شرایط تاریخی که در آن دوران بوجود آمد به خوبی استفاده می‌شد، آن سرهلدانها همه به پیروزی دست می‌یافتند. شرایط آن زمان و آن سرهلدانها در بوجود آمدن مساله‌ی ملی کرد نقش کمکی ایفا می‌نمود و می‌توانست دولتی مرکزی و فئودال برای کردها ایجاد گردد، بهمین دلیل آن سرهلدانها از نظر کیفیت، قیامهایی تازه و پیشرو بودند و مساله‌ای که ظاهر و اساسی پیشرو به آنان می‌بخشد، آرمان آنان یعنی نابود نمودن و یورش بر فئودالیسم و فشار فئودالیستی عثمانیها می‌باشد. اگر آن قیامها به پیروزی می‌رسیدند، امکان بوجود آمدن کاپیتالیسم ملی فراهم می‌گردید، اگر کاپیتالیسم تجارت کشور را بعهده می‌گرفت، برای بوجود آمدن بورژوازی ساکن در این منطقه و جنبش ملی خلق کردستان شانس پیشاهنگی به دست بورژوازی می‌افتاد، اما سرکوب شدن این سرهلدانها، زمان ورود کاپیتالیسم به کردستان را یکصد سال بتاخیر انداخت. ارایی کاپیتالیسمی با ویژگی‌های خشک و قالبی و مخرب توسط دولتهای امپریالیستی سبب شد که کاپیتالیسم نیز نتواند بدرستی نقش خود را ایفا کند. مساله‌ی اساسی کردستان در سده‌ی نوزدهم، بوجود نیامدن بورژوازی ساکن در این منطقه بود. اگر آن قیامها به پیروزی می‌رسیدند، چنین طبقه‌ای نیز تشکیل می‌شد. تاثیر دولتهای استیلاگر ایران و عثمانی در اواخر سده‌ی نوزدهم بر کردستان بسیار ضعیف گشته بود. چونکه این دو امپراتوری در مرحله‌ی زوال و متلاشی شدن قرار داشتند، اما محاسبه‌های دولتهای امپریالیستی برای حفظ توازن میان آنان، امکان ادامه‌ی حیات را به این دو امپراتوری بازگردانید.

در آغاز سده‌ی بیستم تئوری تجزیه نمودن مجدد دنیا به میدان آمد. دو بلوک امپریالیستی این تئوری را تعریف نموده و به اجرا می‌گذاشتند و برای نگاهداشتن توازن در میان خود، مجبور شدند کردستان را بشیوه‌ای نوین تجزیه نمایند.

۳- کردستان در درون سیستم امپریالیستی

۳-۱) نبردهای جهانی و تقسیم مجدد کردستان

امپریالیسم آلمان با زیاده قدرتمند شدن در پیشبرد کاپیتالیسم، تقسیم بندی نوینی را در دنیا بوجود آورد و آن را مساله‌ی روز گردانید. دولتهای فرانسه و انگلیس که پیشتر نیز تقسیماتی را در جهان انجام داده بودند، در برابر این تئوری آلمان ایستادند. تنها راه بوجود آمدن تقسیمات نوین، نبرد می‌باشد، پیش از شروع نبردها، بدلیل قرار گرفتن دولتهای ایران و عثمانی در آستانه‌ی متلاشی شدن، از سوی بلوکی که

انگلیس آنان را رهبری می‌کرد، نقشه‌هایی برای تجزیه این دو دولت آماده شده بود. بر اساس این نقشه، کردستان می‌بایست در میان دولتهای انگلیس و فرانسه تقسیم می‌گردید. برای ایجاد کشور جدید دیگری در شمال کردستان بنام ارمنستان نقشه‌هایی آماده شده بود. در جنگ جهانی اول، عثمانی‌ها بدلیل اینکه با آلمان روابط اقتصادی برقرار کرده بودند، در جبهه‌ی آلمانها جای گرفتند. برای نمونه پروژه راه آهن «حیدر پاشا» به بغداد که از سراسر کردستان می‌گذشت، طبقه‌ی بروکراتها و کمپرادور بورژواها که حزب اتحاد و ترقی نماینده آنان بود، از سوی آلمان تشویق می‌شدند، آلمانها برای حفظ امپراتوری خود و غلبه بر تمام مناطق دنیا، طرحی آماده نموده بودند تا مناطق آسیای میانه را زیر سقف امپراتوری عثمانی گرد آورند. وقوع جنگ جهانی اول در میان امپریالیسم و انقلاب اکبر، تمام خلقهای جهان را تحت تاثیر قرار داد، در این زمان تمام انتشارات و چاپخانه‌های دنیا برای هوشیار نمودن و مقاومت خلقها بکار افتادند. این جنگ در پایان با شکست آلمانها خاتمه یافت و امپراتوری‌هایی مانند: روسیه، آلمان، اتریش، عثمانی و ایران از صفحه‌ی تاریخ محو گردیدند، تقسیم نوین دنیا بر اساس خواسته‌ی بلوکی که انگلستان در صدر آن قرار داشت، انجام گرفت.

میراثهای امپراتوری عثمانی پس از تلاشی نمودن آن و حتی پس از نبردها نیز کماکان باقی ماندند. ترکها دوباره به تلاش برای رهایی ملی پرداختند، به باقیمانده‌ی میراث عثمانی پشت بسته و برای باقیماندن قسمت بزرگی از کردستان در چنگ آنان، به تلاش پرداختند. انگلیسیها نیز برای دستیابی به منابع نفتی در شمال عراق کنونی یعنی جنوب کردستان، مستقر گردیدند. از سوی دیگر فرانسوی‌ها مناطق اورفا، عنتاب و مرعش را به اشغال خود درآوردند. صدها سال که رگهای خیانت و نوکری تا مغز استخوان خائنان و روسای عشایر و مالکین زمین (فئودالها) ریشه دوانیده و تا به امروز نیز ادامه دارد، این نوکران در جهت خدمت به کردستان از شرایط بین‌المللی که بوجود می‌آمد، استفاده نکردند. نمایندگان بی‌مسئولیت ملی‌گرای اولیه‌ی کرد نیز بدلیل ضعف خود و اینکه تنها نقشه‌ی جغرافیایی و جمعیت را اساس گرفته و ملی‌گرایی خود را نیز بنیاد نهاده و می‌خواستند از این راه به هدف خود برسند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. ساختار و سیستم فئودالی را که در برابر تاثیرات انقلاب اکبر مقاومت نموده و سد راه بوجود آمدن طبقات اجتماعی شده بود، امکان این امر را نداد. با احیاء چنین شرایطی، کشورهای امپریالیستی را در وضعیتی اجباری برای تقسیم نمودن کردستان قرار دادند. انسان بایستی در مورد تجزیه شدن نوین کردستان و دلایل انجام این امر، با دیدی گسترده‌تر به آن نگرسته و مورد بررسی قرار دهد.

طبقه‌ی بورژوازی ترک در دوران امپراتوری استیلاگری عثمانی بوجود آمد. پس از انقلاب صنعتی اروپا استخراج مواد خام نیز افزایش یافت، اقلیت مسیحی اروپا نیز برای این امر بکار گرفته شدند، بدلیل افتادن تجارت بدست ارمنیها و رومیها، مسلمانان از نظر تجاری نسبت به آنها عقب ماندند و این امر سبب گردید تا بورژوازی ترک بر دولت تکیه نماید. امپراتوری که سیستم آن بر اساس فئودالیسم بنا گردیده بود، روز به روز دچار عقب ماندگی بیشتر می‌شد، اساس فئودالیسم بنا گردیده بود، روز به روز دچار عقب‌ماندگی بیشتر می‌شد، بهمین دلیل سلاطین برای رهایی از این وضعیت مجبور شدند در ساختارهای بالای امپراتوری، نوآوریها و دگرگونی‌هایی را بوجود آورند. به این منظور شماری مدارس نظامی و طبی تاسیس گردیدند. پیمان تجاری که در سال ۱۸۴۰ با انگلیس‌ها بسته شده بود نیز آن امپراتوری استعمارگر

را در ساختن چنین کارخانجاتی یاری می‌داد و از سوی دیگر بروکراتهای جانبدار غرب نیز که در امر مدیریت و رشوه‌خواری با هم کنار آمده بودند، رهبریت گسترش و پیشرفت بروکراسی کاپیتالیسم را بوجود آوردند. بورژوازی ترک از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم کم‌کم شکل گرفت و بمرور توانست تاثیر خود را بر دولت افزایش دهد. در این دوران بروکرات بورژوازی ترک نیز با ایدئولوژی ملی‌گرایی خود شکل گرفته و پدیدار گشت. آنان با این ایدئولوژی، تماما در زیر کنترل دولت قرار گرفته و بطور طبیعی در خدمت حراست از دولت برآمدند. هنگامی که هنوز خلقهای مسیحی نتوانسته بودند دولتی مستقل را تشکیل دهند، ملی‌گرایی ترکه‌ها در قالب دولت عثمانی بوجود آمد. اندیشه‌های خلق‌گرایی بوسیله‌ی مردان ادبیات ترک مانند: ناسق کمال، شناسی و زیا پاشا خود را نمایان کرد. هدف ترکه‌ها تبدیل شدن به ملتی حاکم بود، اما خلقهای اطراف همواره هوشیار بوده و قیامهای آزادخواهانه‌ی خود را آغاز نمودند. در آن دوران ملت عثمانی نیز بر ملی‌گرایی بی‌اساسی تکیه کرده بودند. این مساله به زودی آشکار گردید و جای خود را به ملی‌گرایی نوین داد. طبقه‌ی حاکم ترک، ملت‌های مسیحی را از صحنه بیرون نموده و بجای آنان می‌خواستند دست‌کم ملت‌های مسلمان را جایگزین کرده و بخدمت خود بگیرد، لذا به این منظور در زیر پوشش اسلام و تعصبات اسلامی، خلق را بگونه‌ای نهانی پیش برد. در زمان سلطان عبدالحمید دوم (پادشاه عثمانی) برای گسترش این ملی‌گرایی تلاشهای زیادی صورت گرفت، اما در نتیجه‌ی قیام ملت‌های مسلمان و افلاس این ایدئولوژی، اینبار نژادپرستی و ملی‌گرایی شوونیسم شکل گرفت. بورژوازی ملی در اواخر سده‌ی نوزدهم از نظر گسترش منطقه‌ای و اساس مادی خود قدرتمند شده و گسترش یافت. آنان برای رسیدن به خواسته‌های خود در سازماندهی حزب «اتحاد و ترقی» جای گرفته و خود را سازمان دادند. در برابر شکستهای پیاپی و از کف دادن سرزمینهای امپراتوری عثمانی، بورژوازی بروکرات ترک و روشنفکران جوان نیز در تلاش برای دستیابی و تشکیل کشور و مرزهای ملی بودند. آنان بخوبی دریافته بودند که اگر دولت از بین برود، آنان نیز نابود خواهند شد. لذا در مدت‌زمانی کوتاه دولت را تاسیس نموده و ملی‌گرایی ترک و نژادپرستی ملی-شوونیستی را بر روی سرزمینهای باقیمانده برای تشکیل ملیت ترک تاردهای بسیار بالا تقویت نمودند. جمعیت اتحاد و ترقی نمایندگان این ملی‌گرایی سیاسی شدند، آنان با تشویق امپریالیسم آلمان، در گذر سال‌های که به پیشواز جنگ اول جهانی می‌رفتند، با وارد ساختن ضربه‌هایی به دولت، توانستند سیستم دولت را بدست بگیرند و ایدئولوژی ملی‌گرایی و شوونیسم نیز در پوشش «ملی‌گرایی تورانی» شکل گرفته و افکار امپریالیستی را در خود می‌پروراند. در آن سالها خلق کرد- هر چند ضعیف بود- جان گرفت، اما جماعت اتحاد و ترقی هیچگونه حقی برای خلق کرد قائل نگردیدند. ترکه‌ها طی سالهای جنگ جهانی اول ششصد هزار کرد را - که بیشتر آنان در منطقه‌ی کوهستان توروس بودند- کشتار نمودند و باقیمانده‌ی آنان نیز با بکارگیری نهایت زور و ستم در آن منطقه اسکان داده شدند.

پس از پایان جنگ جهانی، روشنفکران ترک چه نظامی و چه سیاسی و شخصی، نیت متلاشی نمودن امپراتوری ترک را قوت بخشیدند و بار دیگر به رهبری مصطفی کمال (آتاترک) بسوی ملی‌گرایی نوینی گام برداشتند. این ملی‌گرایی نوین ترکه‌ها، «کمالیسم» نام گرفت، این ایدئولوژی نسبت به ایدئولوژی تورانی، بسیار پیشرفته‌تر می‌باشد. نیروی ترکه‌ها برای بازپس گرفتن مناطقی که در سالهای جنگ از دست آنان رفته بود، کفایت نمی‌کرد. قدرت ترکه‌ها تنها تا حد حفظ مناطقی که در زیر حاکمیت ارتش ترکه‌ها

قرار داشتند بود. ترکها این مناطق زیر حاکمیت ارتش را بعنوان مرزهای ملی برای خود در نظر گرفتند. ملی‌گرایان ترک دریافتند که نیروی آنان برای بوجود آوردن ملیت ترک کفایت نمی‌کند، لذا اساس ایدئولوژی نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را بر سر مناطق کردستان تقویت نمودند. کمالیست‌ها نمایندگان بورژوازی تجاری ملی بودند. جمعیت ترکها در منطقه‌ی آناتولی بسیار زیاد شده بود. همزمان با گسترش اشغالگریهای یونان، ترکها از ترس از دست دادن مناطق آناتولی باشتاب دست به سازماندهی خود زدند. آنان برای حفظ منافع منطقه‌ای خود در برابر اقلیتهای رومی و ارمنی در شرق آناتولی «جمعیت مدافع و حفظ حقوق» را با سیستمی کمالیستی تشکیل داده و بکار بستند. این جمعیت در کنگره سیواس- ارزروم با جمعیت اتحاد و ترقی ایجاد همبستگی نمودند. بمنظور تدبیر در برابر اشغالگریهای یونان، در آنکارا «مجلس ملی بزرگ» تشکیل گردید و با تکیه بر این مجلس، تصمیم تشکیل دولت و حکومت اتخاذ گردید. خلق ترک از سویی با مقاومت در برابر سلطان استانبول و از سوی دیگر با استقامت در برابر اشغالگریهای یونان به رهبری این دولت به آزادی دست یافتند. در آغاز، کمالیستها بصورتی پنهانی روسای عشایر و شیوخ کرد را بسوی خود کشیدند و پس از کسب پیروزی آشکارا بر موجودیت کردها زبان گشودند. کردها نیز هر چند رویدادهایی مانند اشغال کردستان توسط فرانسوی‌ها، جنگ جهانی اول و خطر ارمنیها و رومیها را از یاد نبرده بودند، اما در زمان جنگ ترکها برای کسب آزادی ملی، ترکها را از هر نظر مساعدت نمودند، کمالیستها با پنهان نمودن هویت اصلی خود و استفاده از گسترش افکاری مانند «حکومت دو خلق» توانستند از کمکهای خلق کرد استفاده نموده و آنان را بخدمت خود بگیرند.

در واقع آنانی که در برابر اشغالگریهای یونان موفق گردیده بودند، خیزش آزادی‌بخش ملی ترک بود نه کس دیگر، آنان برای اینکه پیروزی و کامیابی خود را به تمام دنیا بشناسانند، نمایندگانی به لوزان گسیل داشتند. مساله کرد نیز دوباره بر سر میزهای مذاکره قرار گرفت. در برابر ترکها، طرفهای اصلی که در سالهای نبرد درصد زیادی از قدرت خود را از دست داده بودند و مشکلات درونی آنان بدلیل خیزش‌های کارگری افزایش یافته بود، آنان دیگر توانایی آن را نداشتند که در سرزمینهای اشغال شده توسط استعمارگران، بوسیله سربازان خود وارد نبردی تازه شوند. روسیه در برابر غرب به ترکها کمک نمود و شرایط مساعد بین‌المللی، تبدیل به نقطه قوتی برای دستیابی ترکها به موفقیت‌های درونی گردید و قدرت تجاری آنان نیز افزایش یافت. اختلاف میان ترکها و انگلیسی‌ها بیشتر بر سر مساله‌ی موصل بود. انگلیسی‌ها به ذخایر نفتی این منطقه چشم داشتند و بهمین دلیل مصمم بودند که بر سر این مساله تا آنجا که می‌توانند رقابت و مبارزه نمایند. کرد و کردستان به شیوه‌ای کلاسیکی توسط ترکها و انگلیسی‌ها به بازیچه گرفته می‌شد. آنان کردهای زیر حاکمیت خود را در برابر رقیب خود بکار می‌گرفتند و بدینگونه کردستان را به خدمت خود در آورده بودند. نهایتاً در سال ۱۹۲۶، آن دولتها بر اساس توافقی کردستان را بصورت امروزی در میان خود تقسیم نمودند. این توافق در پیمان لوزان رسمیت یافت و سرزمینهای حاصلخیز کردستان در میان آنان تقسیم گردیده و این مساله تا به امروز نیز ادامه می‌یابد. ترکها بوسیله‌ی پیمان لوزان، خود را به تمام دنیا شناساندند. کردها بزرگترین کمک را به قیامهای آزادیخواهانه ملی ترکها نمودند، اما ترکها آنان را در میان خود و امپریالیسم دچار تجزیه نمودند. پس از تجزیه شدن

کردستان به چهار بخش، آنچه بر خلق کرد در هر چهار بخش، گذشته، تنها کشتارهای خونین دسته‌جمعی، اشغال و تاراج آنان بوده و این بجز تاریخ استیلاگری، چیز دیگری نیست.

۳-۲) اشغال کردستان توسط جمهوری ترکیه:

ترکها پس از پیروزی در برابر یونانیها، در پیمان لوزان خود را به تمام دنیا قبولاندند. نمایندگان جوان بورژوازی ترک، جمهوری ترکیه را بصورتی سازماندهی شده بوجود آورده و اعلان جمهوری نمودند. آنان در زیر نام جمهوری ترک، برای پیشرفت بورژوازی ترک از هر نظر خود را آماده نموده و سیستم تجاری را از دست ارمنیها و مسیحیان بیرون کشیده و خواسته‌های روستاییان و کارگران را نیز به شدت سرکوب نمودند. ویژگی‌های شوونیستی این رژیم نوپا، سبب شد تا حقوق اقلیتها و جواب کسانی را که در راستای منافع کردها سخن می‌گفتند و یا هرگونه ادعایی مبنی بر حق خواهی را آشکارا بوسیله‌ی زور پاسخ دهند، اما با همه‌ی تدبیرهایی که بورژوازی ترک اتخاذ کرده بود، بازهم پیشرفت چشمگیری نداشته و با گذشت زمان، ویژگیهای ملی خود را از دست داد. یکی از شکلهای عدم پیشرفت بورژوازی ترک، حاکمیت امپریالیسم بر آنان بود. در فاصله‌ی میان دو نبرد امپریالیستها، تضادها و مقابله‌هایی در میان دولت‌های امپریالیستی پدید آمد. در سال ۱۹۲۹ سیستم کاپیتالیستی دنیا بدلیل کمکهای روسیه به دولتهای مختلف در ناآرامی بزرگی بسر می‌برد. سیاستی که در دنیا رواج داشت، امکان بوجود آمدن کاپیتالیسم ترکها را فراهم می‌نمود. از سوی دیگر وحشت و هراس حاصل از انقلاب اکتبر و نیز دشمنیهای روستاییان و طبقه‌ی کارگر با طبقه‌ی بورژوا، سبب گردید که بورژوازی ترک در زمانی بسیار کوتاه به امپریالیسم تسلیم گردد، «اگر دولتی مستقل نباشد، بورژوازی نیز پیشرفت نخواهد کرد». هر چند که جمهوری ترکها در برابر دولتهای امپریالیستی در زدوخوردها استقلال کامل را برای آنان به ارمان نیاورد، بویژه وارد شدن جهان به مرحله‌ی نوینی از این تضادها در پایان سال ۱۹۳۰ سبب گردید که ترکها از هر جهت در آغوش امپریالیسم جای بگیرند. دولت ترک سیاست دوستی خود را با روسیه از میان برداشت و در انتخاب وابستگی، در میان دولتهای آلمان نازی و انگلیس بحالت دو دل در میانه‌ی آنان قرار گرفته و خود را بی‌طرف و بیرون از جنگ دوم امپریالیستها قرارداد.

بورژوازی ترک برای دورگرفتن خود از پیکار، در زیر پوشش تدبیر، سیاست خود را به گونه‌ای پنهانی به پیش بردند و در پایان پیکار و تضادهای میان سوسیالیسم و کاپیتالیسم نیز بدون تردد خود را به زیر حاکمیت امپریالیسم درآوردند. با گسترش سوسیالیسم در تمام دنیا، بورژوازی ترک، در برابر خیزشهای آزادیخواهانه ملی در خاورمیانه، نقش خوانین و بیگهای امپریالیست را در این منطقه بعدده گرفت. به عضویت درآمدن ناتو، فرستادن سرباز به کشور کره برای مقابله با کره، دریافت مساعدت از پیمانهای مارشال و عهدنامه‌هایی که با آمریکا بسته شد، مدارکی است که آشکار می‌سازد دولت ترک خود را به امپریالیسم فروخته است. پس از تشکیل دولت ترک، بدلیل پیشرفتهای محدود آن، روستاییان و کارگران به دشمنی با این دولت برانگیخته شدند. کشتار خلق کرد، ایستادگی و پیکار در برابر سوسیالیسم روسها و نیز به اختناق درآوردن جنبشهای آزادیخواهانه‌ی ملی، دولت ترک را مبدل به یاور امپریالیسم نمود. جمهوری ترکیه امروز نیز بدلیل سیاستهای پیشین خود و تغییر ندادن آن، حکومتی بسیار مرتجع و کهنه‌پرست می‌باشد.

پس از جنگ جهانی دوم، ترکیه تبدیل به مستعمره‌ی آمریکا گردید. با توجه به وابستگی‌های دیرین خود به امپریالیسم از نظر صنعت مونتاژ و تولید منسوجات و مواد غذایی و ... و نیز همکاری‌های اقتصادی و تجارت دولتی با امپریالیسم، توانست قدری پیشرفت نماید. در گذر سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۱ با تکانهای جنبدای که از سوی امپریالیسم بر این کشور وارد می‌شد، قادر گردید پیشرفتهای خود را افزایش دهد.

در زمان ما ترکیه در تنگناهای بزرگی قرار گرفته و هیچ راهی برای رهایی خود از آنها نیافته است. کاپیتالیسم وابسته به امپریالیسم ترکها، در شکل‌گیری سیاسی خود، از بورژوازی تجاری دولتی و خائن، بورژوازی بروکرات و مالکان بزرگ زمین (فئودالها) و بستن بزرگترین پیمانهای صنعتی و مالی استفاده نموده و مجلس بورژوازی را مبدل به پوششی برای خود ساخته و چندین کشور لیبرال و فاشیست را نیز در خدمت خود بکار گرفته و کشوری الیگارشیک را بوجود آورده است، بدلیل اینکه حاکمیت ترکها بر مساله‌ی کردستان نیز تاثیر می‌گذاشت. تغییراتی را که در مرحله‌ی جمهوری ترکها در صحنه‌های اقتصادی و سیاسی صورت می‌گرفت، بیان داشتیم.

جمهوری ترکیه بر اساس ایدئولوژی نژادپرست کمالیسم، در چارچوب میثاق ملی و کشور و خلقی که هرگز از آن جدا نشده و غیرقابل تجزیه می‌باشد بنا گردید، خواسته‌ی آنان این بود که آن خلقهایی را که با آنان در تضاد بودند، در میان جنبشی ملی‌گرا حل و نابود گردانند. این عمل ترکها از نظر درجات اجتماعی، سیاسی و تاریخی در برابری با صهیونیسم اسرائیل و عشره‌گرایی‌های جنوب آفریقا و رودزیا می‌باشد. دولت ترک برای اعمال این ایدئولوژی بر کردستان، بدلیل ضعف اقتصادی، گام نخستین را با حرکت نظامی برداشت. سیستم بورژوازی ترک بر این مسئله واقف بود که اگر استیلای نظامی بر کردستان اعمال نشود، در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیز نمی‌تواند این مسائل را به زیر سلطه‌ی خود درآورد. بهمین دلیل در فاصله‌ی سالهای ۱۹۲۵-۱۹۴۰ بوسیله ارتش خود، تلاش بزرگی را جهت اشغال کردستان آغاز نمودند، همگان بر این امید بودند که سوگندی را که کمالیستها در سالهای پیکار برای رسیدن به آزادی یاد نموده بودند، عملی سازند. عدم چنین کاری از سوی رژیم کمالیستی سبب گردید که کینه‌ی بزرگی در کردستان بوجود آید. استعمارگران و شوونیسم بیشتر و بیشتر بر فشار خود می‌افزودند، این تنها نتیجه‌ای بود که برای کردها حاصل شده بود، آنان چنین وانمود می‌کردند که در برابر کردهای وحشی حرکت نوین و پیشرفته‌ای را انجام می‌دهند. بزرگان و رؤسای عشایر کرد و فئودالها، جنبش مقاومت خلق کرد را در راستای منافع خویش بکار می‌گرفتند. آنان به قدری خلق کرد و خیزشهای آنان را تحت تاثیر قرار دادند که ریاکاری‌های کمالیستها اثبات گردد. کمالیستها با هر بهانه‌ای که ممکن بود، نابودی فرهنگ و حتی فیزیکی و کامل آن را با جایگزین کردن زبان و فرهنگ خویش جزو اهداف بزرگ خود قرار داده بودند، بایستی گفت که حرکت آنان نه تنها حرکتی متمدن و پیشرفته نبود، بلکه در بلندترین درجه‌ی خود حرکتی کاملاً وحشیانه بود.

سیستم عشره‌ای و فئودالی کردها در برابر ارتش منظم و مدرن بورژوازی ترکها هرگز قادر به ایستادگی نبود، در سال ۱۹۲۵ در شهرهای پالو، گنج، هانی و در ۱۹۳۰ در شهر آگری و در سال ۱۹۳۸ در درسیم سرهلدان خلق به بلندترین درجه‌ی خود رسید، اما به آزادی و رهایی دست نیافتند، یکی از

دلایل این شکستها این بود که تمام شرایط و زمینه‌های لازم برای یک خیزش رهایی بخش و آزادی بوجود نیامده بود. از نظر بین‌المللی نیز ترکیها بدلیل منافع عام سوسیالیسم، مورد حمایت روسها قرار گرفتند. در حدود سالهای ۱۹۴۰ ترکیها موفق گردیدند که حرکت استعمارگرانه‌ی خویش را به پایان برسانند. در دوران جنگ جهانی دوم در تمام دنیا راه برای حرکت‌های آزادیخواهانه ملی هموار گردید، اما در کردستان جدای از مهاباد، جایی بنام و برای کردها باقی نماند. در این زمان جنبشها کردستان را در چنبره خود درآورده و امکان کوچکترین پیشرفتهای اقتصادی به کردها داده نشد. سبب اصلی این مسئله نیز عدم شرکت ترکیها در جنگ جهانی دوم بود. پس از جنگ، آمریکا سیاست نوینی را برای استیلاگری در دنیا در پیش گرفت و در این راستا لازم بود که کردستان مبدل به میدانی برای استعمار نو گردد. ماندن کردستان در زیر استیلا ترکیها مغایرتی با سیاستهای منفعت طلبانه‌ی آمریکا نبود. زیرا ارتش ترک، که کردستان را بزیر استیلا خود درآورده بود، منافع آمریکا را نیز تامین می‌نمود. آمریکا در پشت ارتش دولتهایی که بخدمت سیاست او درآورده‌اند، جای می‌گیرد و این ارتشها را در جهت منافع خویش بکار می‌گیرد، لذا نیازی نمی‌بیند که با ارتش خود وارد عمل گردیده و استعمار نماید، سیاست استعمارگری نیز اینگونه سیاستی را بیان می‌دارد. بورژوازی ترک نیز با این وصف مبدل به نزدیکترین متفق برای آمریکا شده است. آمریکا در چارچوب مرزهای کنونی نیز استیلاگری را پیش می‌برد و بورژوازی ترک نیز با استعمار کلاسیک کردستان، بمانند استیلا آمریکا عمل نموده و هیچ تفاوتی با آن نداشته، بلکه بلعکس مکمل همدیگرند. در این مرحله اقتصاد قدرتمند، سبب پیشبرد استعمار نو گردید، اقتصادی وابسته به امپریالیسم که تنها قادر به استیلاگری کلاسیک می‌باشد، برای نمونه می‌توان سیاست استیلاگری کلاسیک کشور پرتغال را نام برد که بدلیل وابستگی به اقتصاد امپریالیسم و عدم توانایی پیشبرد آن سیاست، عقب‌نشینی نمود.

در سرمایه‌گذاری‌های تجاری - دولتی بین‌المللی، نیاز مبرم به بازار و مواد خام بچشم می‌خورد و نیز شرطهای استعمار نوین و تجارت دولتی همکاری با استعمار باید رعایت گردند. پس از سال ۱۹۶۰ کاپیتالیسم ترک، بدنبال بدست آوردن نیروی کار ارزان، مواد خام، بازار، دام، دامپروری، نیازهای تولیدات کشاورزی جای دادن فئودالهای کرد در استیلاگریهای امپریالیسم و ایجاد همبستگی در میان آنان در کردستان، پیشرفت نموده و گسترش یافت. کاپیتالیسم در کردستان بگونه‌ای بی‌محتوا و صوری گسترش یافت و تمام تغییرات اجتماعی و فرهنگی که بوجود آمدند، بصورتی ظاهری بودند. امروز نیز پیشرفت کاپیتالیسم در شمال غرب کردستان در ابعاد گسترده‌ای زیر کنترل سیاست آسمیلاسیون (حل نمودن) انجام می‌گیرد. پیش از ورود به بحث در مورد تغییرات بوجود آمده از نظر اجتماعی و سیاسی در کردستان، به ابعاد دیگر استعماری که در کردستان اعمال می‌شود، مختصر اشاره‌ای می‌کنیم.

۳-۳) استعمار و شیوه‌های آن در جنوب کردستان

پیمان آنکارا در سال ۱۹۲۱ جنوب کردستان را سهم فرانسویها نمود، در آن دوران هنوز تقسیم حلقه‌های عرب توسط بسیاری از دولتهای عرب بمانند حال حاضر انجام نگرفته بود. فرانسه دولتهای سوریه و لبنان را زیر حاکمیت واحد دولتی خود درآورد و این وضعیت تا سال ۱۹۴۶ ادامه داشت. بورژوا کمپرادوری اعراب و مسیحیت در زیر حاکمیت فرانسه پدید آمدند، بیروت نیز در این زمان نقش مرکزیت را ایفا

می‌نمود. سیستم اداره‌کننده‌ی فرانسوی‌ها بر اساسی ضعیف بنیاد نهاده شده بود و آنان با دادن امتیازهایی به خلق‌هایی زیردست خود آنان را اداره می‌کردند، اعراب و مسیحیان از نظر سیاسی در حال پیشرفت بودند. چنین امکانی برای کردها فراهم نگردید و حاکمیت فرانسه بر کردها تأثیر زیادی بر آنان نداشت، اعراب به دلیل اینکه تا آن زمان زیر کنترل رژیم استعمارگر بودند، نمی‌توانستند کردها را زیر فشار قرار دهند. در سال ۱۹۴۶ به رهبری خرده بورژوازی اعراب، حزب بعث بوجود آمد و بعنوان نماینده‌ی بورژوازی اعراب بر ضد حاکمیت فرانسوی‌ها دست به تلاش زد. در این زمان استعمارگری کلاسیکی و سختی انجام و عمل به آن، فرانسویها را مجبور کرد که سوریه و لبنان را به دو دولت تقسیم نموده و عوامل وابسته به خود را در رأس حکومت این دو دولت نشانده و خود بصورتی جبری عقب بنشیند. البته فرانسه پیش از عقب‌نشینی شمار زیادی از اعراب، کردها، ترکها و چرکسهای باقیمانده از مناطق زیر حاکمیت خود را در زیر سلطه‌ی کمالیستها قرار دادند. با عقب‌نشینی فرانسوی‌ها، عربها در درون مرزهای سوریه تبدیل به خلق حاکم گردیدند. نیرومند شدن بورژوازی عرب سبب وارد آوردن فشار اعراب به کردها گردید، آنان کردها را با زور در جنوب سوریه اسکان دادند و با پروژه‌ی بسیار نیرومند «تعرب کردن» به استیلاگری خویش پرداختند. کردها بعنوان هموطن عرب بحساب نمی‌آمدند و به مانند اقلیت با آنان برخورد و بده‌بستان می‌شد. مسأله‌ی تقسیم آب فرات در میان احزاب رویزیونیست کمونیست و حزب بعث سوریه که امروز اقتدار را در دست دارند با حزب بعث عراق، بمانند مسئله لبنان و فلسطین در میان آنان اهمیت یافت و بدین منظور هر یک از این احزاب برای رسیدن بمنافع خود، امتیازاتی به کردها دادند.

نشست لوزان در سال ۱۹۲۳ در بین ترکها و انگلستان صورت گرفت و در سال ۱۹۷۶ بر اساس پیمان بروکسل، پارچه‌ی بزرگی از جنوب شرقی کردستان به زیر حاکمیت انگلیسیها درآمد. انگلیسیها به موازات حاکمیت دولت عراق در مدت زمانی طولانی، سیاستی جداگانه نسبت به کردها و اعراب اعمال نمودند، آنان به گونه‌ای اساسی جهت جلوگیری از خیزش‌های اعراب آنها را پیشرفت می‌دادند (خیزشی بمانند خیزش ترکها در برابر کردها)، و در مورد کردها نیز به شرط دست نیافتن آنان به پیروزی، آنانرا مسئله‌ی روز خود جلوه دادند. انگلیسیها برای رسیدن به خواسته‌های خود مطابق سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» پیش رفتند.

پتانسیل انقلابی کردها در هیچ مرحله‌ای از تاریخ در برابر منافع انگلیسیها قرار نگرفته و بهم نرسیدند. استعمارگران بریتانیا به خوبی می‌دانستند که تاسیس کردستانی مستقل و آزاد، تهدیدی بسیار جدی برای حیات و منافع امپریالیسم در خاورمیانه بود.

امپریالیسم در جهت منافع خود و نیز برای تجزیه نمودن کردستان، از عاملان خود در میان خلق کرد استفاده نموده و آنان را آلت دست خود قرار داد. رسانه‌های امپریالیستی نیز با تبلیغات دروغین خود، در دوستی با کردها، مبدل به تکیه گاهی برای امپریالیسم گردیدند. امپریالیسم برای تهدید ترکها و در برابر آنان از نقطه ضعف‌های آنان بهره می‌گرفت.

در زیر حاکمیت انگلیسیها، تاثیر کمیرادورها و اعراب بر کردستان شدت گرفت، انگلیس و گروههای وابسته به او، فشار خود را بر کردستان افزایش دادند، گام نخستین در برابر این استیلاگریها و فشار روزافزون توسط روسای عشایر و فئودالهای کرد برداشته شد که بوسیله مساعدتهای خیانتکاران به استیلاگران، این مقاومتها سرکوب گردیدند. در برابر نیروهای اعراب، مقاومت و پیروزی آسان بود، اما با دخالت نیروی هوایی انگلستان، این پایدارها بی نتیجه ماندند. پس از جنگ جهانی دوم امپریالیستها، انگلیسیها در جایگاه دوم طرحهای امپریالیسم قرار گرفتند (هدف درجه دوم) و این بدان سبب بود که تاثیرهای آن بسیار ضعیف شده بود. جنبشهای رهایی بخش ملی نیز در سایه رهبریت کشورهای سوسیالیست در حال افزایش بودند. در کشورهای استعمار شدهی خاورمیانه نیز، حزبهایی مانند حزب بعث عراق، حزب دموکرات کردستان و حزبی که پیشتر بوجود آمده بود، یعنی حزب کمونیست عراق با هم کنار آمده و در نتیجهی آنان جبههی انقلابی عراق سازماندهی گشته و فعالیت خود را آغاز نمود و نخستین ثمرهی این تلاش، کشته شدن نوری السعید پاشا (مهره‌ی انگلیسیها) توسط خلق عرب بود، بدنبال آن نیز کشور عراق مستقل گردیده و حکومتی دموکراتیک روی کار آمد. از سوی دولتهای امپریالیست نیز در راستای سرکوب نمودن قیامهای خلقهای خاورمیانه، در بغداد پایتخت عراق پیمان سنتو (SANTO) بسته شد، بعدها عراق از این پیمان کناره گرفته و در خصوص حقوق ملی کردها وعدههایی به آن داد. عبدالکریم قاسم تمثیلی از ویژگیهای خورده بورژوا و شئون بورژوازی عرب بود که در جهت ایجاد دیکتاتوری نظامی گام برمی داشت. گامهایی که او در این راستا برمی داشت، مانع ایجاد سیستمی دموکراتیک در عراق و نیز رسیدن کردها به حقوق خود گردید. در نتیجهی تلاشهای حزب دموکرات کردستان عراق، حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۵۸ بعنوان حکومتی دموکرات در عراق روی کار آمد، اما اینبار نیز تاثیر بازوی اقتدار حزب بعث مانع تحقق یافتن شعارهای «عراق دموکراتیک و کردستانی خودمختار» گردید. حزب دموکرات کردستان عراق نیز به دلیل دارا بودن ویژگیهای رفرمیستی و نیمه فئودال نتوانست در مسیر استقلال عراق گام موثری بردارد، اگر این حزب برای دستیابی به استقلال و آزادی می جنگید، ممکن بود به این مهم دست یابد، اما به دلیل دارا بودن ویژگیهایی که ذکر شد، از آرمان خود فاصله گرفته و بدین ترتیب بسیاری از فرصتها از دست رفت و در نهایت این حزب تسلیم گشته و وابسته به امپریالیسم گردید. حزب بعث نهایتا در سال ۱۹۷۴ از کردها پذیرای شکست سنگینی گردیدند. «تا زمانی که رفرمیسم بر سیستمی عشایری و فئودالیستی تکیه نماید و در راستای سیستم استثمار به پیش برده شود، هرگز به نتیجهای درست و هدفی واقعی نخواهد رسید».

امروز نیز حزب بعث عراق با همدستی حزب کمونیست، استعمار نظامی خود را بر کردستان ادامه می دهد و زیر نام پروژه «کمربند عربی» کردها را مجبور به اسکان در جنوب عراق می نماید. این دولت در گام نخست خود، منابع نفتی و دیگر ثروتهای کردستان را غارت نموده و در این شرایط اساسی ترین شعار برای آن بخش از خلق ما که در این بخش از کردستان زندگی می کنند، شعار «دموکراسی برای عراق و خودمختاری برای کردها» می باشد که علاوه بر آنکه بارها توسط عراق زیر پا گذاشته شده، تبدیل به راهی برای انجام تخریبات بزرگتر در کردستان گشته است. برای رهایی خلق کرد و نجات از سیاستهای نظامی، اقتصادی و فرهنگی دولت عراق، می بایستی این وابستگیها را از میان برداشته و برای

آباد کردن کردستانی آزاد، به ایدئولوژی و سازماندهی‌های سیاسی و نظامی، نیازها و ضرورت‌های پیکار رسیدن به این مهم را شناخته و دست به فعالیت و مبارزه بزنیم.

۳-۴) استعمار در شرق کردستان

پیش از جنگ اول جهانی برای جدا نمودن شرق کردستان از امپراتوری ایران و تقسیم نمودن آن میان دولتهای روسیه و انگلیس، نقشه‌هایی حاضر گشته و حتی پیمانهای نیز بسته شده بود. پس از جنگ، امپراتوری ایران در معرض متلاشی شدن قرار گرفت، تقسیمات فئودالی در زیر حاکمیت انگلیسی‌ها صورت می‌گرفت و از سوی دیگر نیز دولت روسیه توافقی را که تزار روس با انگلیسی‌ها نموده بود، رد کرده و خیزشهای انقلابی را که در ایران رخ می‌دادند، مساعدت می‌نمود. این وضعیت سبب شد که ایران مابین دو جبهه انقلاب و ضد انقلاب قرار گیرد، اما در این شرایط رضاخان میرپنج روی کار آمد. اطرافیان رضاخان را اربابان، فئودالها، زمینداران بزرگ و طبقه‌ی بورژوا تشکیل می‌دادند. او با سازماندهی ارتشی ملی و مرکزی از سویی مانع متلاشی شدن سیستم فئودالیسم شد و از سوی دیگر سیستم اقتصادی ایران را پیشرفت داد. او هر گونه خیزش انقلابی را به شدت سرکوب می‌نمود. پیش از به سلطنت رسیدن رضاخان، سلسله‌ی قاجاریه سرزمین ایران را تماما به امپریالیسم فروخته بودند و به استثمار و مکیدن حاصل دسترنج خلق و اخذ مالیاتهای سنگین، سرمایه‌ی هنگفتی به دست آورده بودند. رضاخان نیز از قهر و کین خلق ایران در راستای اهداف خویش به خوبی بهره گرفت و دولتی نوین را بنام سلسله‌ی پهلوی در ایران بنیاد نهاد و بدینگونه یکپارچگی و همبستگی ایران را حفظ کرد. در جنگ جهانی دوم ایران به اشغال کشورهای امپریالیست درآمد. در این دوران بورژواها در صدد حفظ منافع خویش بودند و نیز دولت مرکزی در صدد تقویت اربابان و مالکان بزرگ زمین که در سیستم حکومتی ایران جای داشتند، بود. در پایان جنگ جهانی دوم با مساعدت ارتش سرخ روسیه، جمهوری‌های آذربایجان و مهاباد ایجاد شدند و به دنبال آن با قطع مساعدت‌های ارتش سرخ و نیز همکاری و کمک دولتهای امپریالیست با ایران، دولت توانست این جمهوریه‌ها را سرکوب نماید، بعدها و در زمان محمدرضا شاه پهلوی، با مساعدت CIA سازمان جاسوسی آمریکا، این حکومت توانست حرکت ملی دکتر مصدق را نیز سرکوب نماید و بدین ترتیب ایران در زیر حاکمیت استعمار آمریکا وارد مرحله‌ی نوینی گردید. از آن زمان به بعد شاه ایران و حکومت او بگونه‌ای بی‌وقفه سعی در متمرکز ساختن سیستم خود داشته و فئودالها و اربابان و مالکین زمیندار دوروبر خود را بسوی بورژوایت حرکت می‌داد و با این روش می‌خواست حکومت خود را تداوم بخشد. خلق فارس نیز در برابر ملت‌های آذری، بلوچ و کرد امتیازات و برتری‌های خود را حفظ می‌کردند و این ملت‌ها زیر فشار ملی و فئودالیسم قرار گرفتند. ایران نیز روزه‌روز در مسیر تبدیل شدن به مستعمره‌ای نوین برای امپریالیسم پیش می‌رفت و اوضاع نیز روز به روز بدتر می‌شد. در زمان ما نیز فئودالها و مالکان بزرگ زمین و خرده بورژوازی که با پیشرفتهای صنعتی در حال گسترش و تقویت خود می‌باشد و نیز کمپرادور بورژواها در سیستم حکومتی ایران توانی را بوجود آورده‌اند. سیستم استعمار بر ملت فارس نیز اعمال می‌گردد و ملت‌های آذری، کرد و بلوچ نیز در زیر استیلای کلاسیک مونارشیم فارس قرار گرفته و با شیوه‌ی حکومتی آنان به پیش می‌روند. در حال حاضر نیز در میان این خلقها تضاد و کشمکش وجود دارد. مبارزاتی که در جبهه‌ای مشترک در ایران صورت می‌گیرد، برای خلق فارس

استقلال و برای دیگر خلق‌های آن رسیدن به خواسته‌های دموکراتیک را بوجود می‌آورد. مبارزات کردها در برابر اربابهای فئودال و مبارزات خلق‌های آذری، فارس و بلوچ در برابر امپریالیسم و همدستان او یعنی حکومت موناشری شاه ایران همبستگی و جبهه‌ای را که مدام قویتر می‌شود، بوجود می‌آورد. هدف اساسی این مبارزات واژگون نمودن موناشریسم شاه ایران می‌باشد.

در نتیجه می‌توان گفت که استعمار نو در هر چهار بخش کردستان، یک سیاست را در پیش گرفته و بموازات این سیاست نیز جبهه‌ای واحد از هر چهار بخش کردستان در برابر استعمار در شرف شکل‌گیری می‌باشد و بی‌آنکه ابتکار عمل و یا تغییری بزرگ در دنیا صورت پذیرد، با گذر زمان، روز به روز این جبهه تقویت شده و گسترده‌تر می‌گردد.

۲. شمال غرب میانه

ویژگی‌های جامعه‌ی شمال غرب میانه‌ی کردستان

الف) پایه‌ها و ساختار اقتصادی

در دوران حکومت عثمانیها، کردستان و اقتصاد فئودالی کردستان بگونه‌ای راكد درآمده بود در شرایط آزمون یعنی حاکمیت سلطانها و دولتهای محلی، امکان پیشرفت و گسترش ابزار آلات تولید بوجود نیامد، فشار سنگین نیروهای نظامی و مالیاتهایی که به دولت مرکزی پرداخت می‌شد، روستائیان را بسیار فقیر و تهیدست نموده بود. پس از وقوع انقلاب صنعتی در اروپا و صدور کالا به تمام نقاط دنیا، صنایع کوچک و صنعتگران در کردستان تصفیه شدند. می‌توان گفت اقتصاد کردستان تا سال ۱۸۵۰ نیازهای درونی را تامین می‌کرد، اما پس از این تاریخ استقلال اقتصادی از میان رفت، اما هنوز صنعت محلی حاوی صنایع دستی بود. به همین دلیل اقتصاد روستایی در زیر حاکمیت فئودالها بر کردستان حاکم بود. در صادرات کالا بیشتر اقلیت‌های یهودی و ارمنی بکار گرفته شدند و به این خاطر طبقه‌ی کمپرادور بورژوا پیشرفت نمود، از طرف دیگر در زیر حاکمیت ترکهای عثمانی و حاکمیت فئودالها و بیگهای کرد، استیلایی دو جانبه بر ملت انجام می‌گرفت و با توجه به این مسئله روابط اقتصاد فئودالی با صنعتگران دست‌ساز از میان رفته بود (بدلیل تصفیه این صنعتگران). بدین ترتیب دینامیسم داخلی سبب ایجاد کاپیتالیسم نگردید. پس از سالهای ۱۸۵۰، تجارتهای درونی و بیرونی در دست اقلیتهای ارمنی و یهودی بود و پیشرفت کاپیتالیسم غیرممکن بود. در سالهای نخستین تاسیس جمهوری ترکیه، بورژوازی ترک توانست تجارت خود را از دست اقلیتهای خارج و در دست خود بگیرد و بدنبال آن نیز با در نظر گرفتن تمام روابط تجاری، صنعتی و مالی حاکمیت خود را به وجود آوردند. بموازات آن نیز در کردستان (در شمال غرب کردستان) این شیوه‌ی حاکمیت خود را اعمال نمودند. بورژوازی ترک در درون مرزهای جمهوری ترکیه در ابعاد تجاری، صنعتی و مالی خیزشی را بسوی تجارت دولتی در قالب ملی‌گرایی انجام داد، بهمین دلیل در کردستان حتی کمترین پیشرفتی در ابعاد ذکر شده انجام نگرفت، مگر در مناطقی که نیروی ترکها در آنجا مستقر گردیده بودند، آنهم در مقیاسی ناچیز در دست شمار اندکی پیش می‌رفت. در واقع نیز در زیر چنین فشارهای سنگین سیاسی، نظامی و فرهنگی و در درون حلقه‌ی

انزواسازی، ممکن نبود که کاپیتالیسم ملی پیشرفت نماید، این هم حتی در خیال هم نمی‌گنجید. ترکها با نظر به اینکه تمام مناطق را در دست خود داشته و از آزادی ملی نیز برخوردار بودند، اما باز هم نتوانستند بورژوازی ملی خاص خود را به شکلی درست و سیستماتیک بوجود آورند. آنان هر چند در کردستان نیز حاکم بودند اما از انجام این مهم در این منطقه نیز عاجز ماندند. به دلایل ذکر شده سیستم اقتصادی فتودالیسم تا سال ۱۹۵۰ نیز در کردستان حاکم بود و نیز به این دلیل که این سیستم تا اندازه‌ای منافع بورژوازی ترک را در کردستان تامین می‌نمود، در تخریب آن تاخیر بوجود آمد. نمایندگان بورژوازی کمالیست که چنین سیاستی را به سود خود می‌دیدند، تا حد امکان مانع پشت سر گذاشته شدن این مرحله شدند، چونکه برای از بین بردن اقتصاد فتودالی در کردستان می‌بایست زمینه‌های آزادی ملی فراهم کردند. در گذر سالهای ۱۹۵۰-۱۹۶۰ یعنی مرحله‌ی حاکمیت حزب دموکرات بر ترکیه این کشور به تمامی تحت حاکمیت امپریالیسم قرار گرفت. کاپیتالیسم در آن دوران در شاخه‌های صنایع کشاورزی و مونتاز باشتاب پیشرفت نموده و روابط بین‌المللی نیز افزایش یافت. با افزایش و توسعه شمار کشورهای سوسیالیست و قدرت گرفتن جنبشهای رهایی بخش ملی در دنیا، نیاز به بازارهای جهانی و مواد خام نیز افزایش یافت و برای تامین این نیازها و پیدا کردن بازارهای جدید و تقویت و گسترش بازارهای موجود و سیاست گذاری عمیق در این راستا بسیار مهم بود، چونکه امپریالیسم در این مرحله، پیشرفت کاپیتالیسم را برای خود امری حیاتی می‌دید.

در گذر این مرحله، بدلیل روابط بین‌المللی، کاپیتالیسم در ترکیه پایه‌های خود را بنیاد نهاده و پیشرفتهایی نموده بود، تاثیر کاپیتالیسم ترکها بر سیستم فتودالی کردستان نیز امری طبیعی می‌نمود. نیاز بورژوازی ترکها به بازارهای کالا از جمله‌ی این نیازها بود و نیز نیاز به تولیدات کشاورزی و حیوانی برای ترکها کاملاً محسوس بود. کردستان از نظر منابع روزمینی و زیرزمینی بسیار غنی بود، لذا تمام نیروهای امپریالیستی سرمایه‌ی خود را متوجه کردستان نمودند. این سرمایه‌گذاری در جهت منافع آنان امری ضروری بود، چونکه نیروهای امپریالیستی حاکمیت بر خلق را به روش فتودالی کم منفعت و کوچک می‌دیدند. لذا برای استیلای بیشتر خلقهای کرد و ترک، طبقه‌ی کمپرادور بورژوا را بوجود آوردند. در میان کردستان و ترکیه نیز مرزهای گمرگی نیز وجود نداشت و مرزهای جغرافیای آنها یکی بودند (کردستان جزئی از ترکیه بود) لذا از نظر تجاری و مالی کردستان در کنترل آنان بود. کاپیتالیسم ترک در گام نخست خود بر اساس روابط بین‌المللی و منافع فتودالهای کرد، مرحله‌ای از کاپیتالیسم را با شتاب پشت سر گذاشت. این شتاب در سال ۱۹۶۰ محسوس بود.

البته این پیشرفت را نمی‌توان پیشرفت کاپیتالیسم ملی بحساب آورد، چونکه پیشرفتی که در زیر فشار روابط بین‌المللی، بورژوازی ترک و نیروهای که نقش کمپرادور را برای آنان ایفا می‌نمودند، صورت گرفته و نمی‌توان آنها را پیشرفت کاپیتالیسم و اقتصادی آزاد دانست، چونکه این امر در زیر فشار غیر نرمال نیروی ذکر شده شکل یافت. برای پیشرفت اقتصادی آزاد و مستقل لازم است که تاثیر و مداخله‌ی امپریالیسم وجود نداشته باشد و در درون کشور با همبستگی گروههای سیاسی، اقتصادی آزاد پیشرفت نماید. در کردستان در گذر صدها سال این شرایط فراهم نشده است. برای فراهم شدن شرایط ذکر شده، می‌بایست نهضتی که پیروزی را به چنگ آورد صورت گیرد. امروز مرزها و جغرافیای سیاسی کردستان

از نظر بین‌المللی مشخص شده و بطور عام کاپیتالیسم بیگانگان در کردستان حاکم بوده و راه را مشخص می‌نماید. با این شرایط، شکل‌گیری اقتصاد کردستان، این ویژگی‌ها را به ما نشان می‌دهد:

۱- در شرایطی که کاپیتالیسم در مسیر پیشرفت می‌باشد، سرمایه‌ها و تولیدات حاصل از آن بوسیله بورژوازی ترک به تاراج می‌رود و در کنار این نیز مالکیت‌های فردی در حدی ضعیف می‌باشد. به طور کلی منافع طبقه حاکم ترک و مالکیت‌های فردی آنان بوسیله مالکیت‌های دولتی حراست می‌گردد.

دولت ترک جهت بدست گرفتن ثروتهای زیرزمینی و روزمینی کردستان، اقتصادی غارتگر را بنیاد نهاده است. از موسسات، ادارات و شرکت‌های زیر کنترل یا وابسته به دولت می‌توان موسسات نفتی، آب، زمین، معادن، تولیدات حیوانی، صنایع سیمان و ... را که تمام آنها را بر اساس این اقتصاد غارتگرانه بوجود آورده‌اند، نام برد. از نمونه‌های دیگر این شرکتها، شرکت TPO یا شرکت ملی نفت ترک، TMO یا مرکز جمع آوری تولیدات کشاورزی، TEK یا شرکت برق ترکیه، TKI یا شرکت زغال سنگ ترکیه، شرکت‌های تولید بتن و سیمان، بانکها، موسسه‌ی کشت و صنعت (چوکو بیرلیک)، موسسه‌ی TEKEL یا تجارت دولتی و صنایع گوشت دولتی و ... می‌باشد که در زیر کنترل دولت ترکیه بوده و اقتصاد کردستان را در زیر کنترل خود گرفته‌اند و آن را به تاراج می‌برند و در نتیجه‌ی اداره‌ی آنها هیچ گونه تولید و سودی به کردها نمی‌رسد. در تمام این موسسات روابط بین‌المللی وجود داشته و در چگونگی این روابط منافع خلق کرد در نظر گرفته نمی‌شود، در حالیکه تمام ثروت‌های روزمینی و زیرزمینی کردستان تاراج می‌گردد، به کردها حتی اجازه دخالت در مدیریت نیز داده نمی‌شود. کردستان صدها سال است، دچار عقب ماندگی گردیده و بویژه در زمان ما دلیل بزرگ این عقب ماندگی، غارتها و چپاولهای اقتصادی این منطقه می‌باشد. سیستم غارتگر، هرگونه فرصت پیشرفت را از هر نظر از خلق کرد سلب نموده و به این سبب بطور طبیعی نیروهای تولیدی پیشرفت ننموده‌اند، بیکاری و زمینه‌های تهیدستی و فقر خلق و تبهکارهای اجتماعی رواج یافته و انکار ملی و گرایش بسوی افکار ارتجاعی و کهنه‌پرستانه، بعلت اقتصاد غارتگر ترک، فراهم گردیده است.

۲- سیستمی مشابه بورژوازی ترک و اقتصادی که بر اساس تاراج بنا گردیده باشد را در هیچ کشوری نمی‌توان یافت. دولت ترک به خاطر اینکه سیستم غارتگری در کردستان را بدست خود به پیش ببرد، شمار زیادی موسسه و شرکت در کردستان تاسیس نموده است. از نمونه‌های این موسسات: شرکت‌های راه آسفالت، راه‌های هوایی و خط آهن می‌باشند که همگی در جهت غارت‌گری بوجود آمده‌اند. دولت ترک به جای اینکه اقتصاد کردستان را بصورت بخشی و جدا تحلیل نموده و به موازات آن حرکت نماید، با توجه به آن، شبکه‌ی راه‌های وابسته به آنها را بوجود آورده است. طبیعتاً هدف ترکیه دست یافتن به منابع زیرزمینی و روی‌زمینی، تولیدات اضافی روستاها و نیروی کار ارزان و انتقال آن به بازارهای فروش خارج از ترکیه می‌باشد. یعنی با توجه به اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی و برای نفوذ و کنترل خود بر کردستان، راهسازیهایی انجام داده است. این راه‌های ارتباطی بمانند رگهای بدن انسان، در هر نقطه از سرزمین کردستان گسترده شده‌اند و تمام تولیدات این سرزمین و نتیجه‌ی رنج‌های جسمی و فکری خلق در این مناطق از این راه‌ها به ترکیه انتقال داده می‌شوند و این تنها هدف ایجاد راه‌ها بوده است.

در نتیجه‌ی پیشرفت راهسازی در کردستان، شهر به شهر و روستا به روستای کردستان همگی به ترکیه وابسته گردیده‌اند. بوجود آوردن اقتصادی واحد از شهری به شهری دیگر یا از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر در کردستان غیرممکن می‌باشد، چونکه با توجه به استثمار اقتصادی در کردستان، به سازماندهی اقتصادی واحد در این منطقه امید نمی‌رود. سیاست راهسازی دشمن بر اساس اقتصادی غارتگر بوجود آمده است و این راهها عامل پیشرفت آن می‌باشد.

۳- سیستم اقتصادی مالی و پولی ترکها در کردستان حاکم می‌باشد و فعالیت‌های بانکی و سیستم مالیات نیز تماما در زیر سلطه‌ی بورژوازی استثمارگر قرار گرفته و سرمایه و تولیدات اضافی از راههایی که ایجاد گردیده‌اند به ترکیه انتقال می‌یابد.

۴- تمام تجارت‌های بیرونی و قسمتی از تجارت‌های درونی نیز در دست بورژواهای ترک می‌باشد. سیستم صادرات و حمل و نقل نیز در زیر کنترل ترکها انجام می‌گیرد. تمام خرید و فروشها و تجارت زیر حاکمیت آنان بوده و از این طریق سودهای کلانی بدست می‌آورند. سهم بورژوازی استثمارگر در تجارت‌های درونی مانند تجارت گوشت، توتون، انگور، پسته و ... بسیار زیاد بوده و تولیدات کشاورزی و حیوانی و دیگر تولیدات نیز از راه موسساتی که ذکر شد، تماما زیر حاکمیت آنها قرار دارد. در همه‌ی این موسسات سرمایه‌گذاری بورژواهای ترک حاکم بوده و به این دلیل بورژوازی تجاری در کردستان در معنای ملی خود پیشرفت نموده است، چونکه اگر روابط تجاری در دست کردها می‌افتاد، کردستان در تمام زمینه‌ها بسیار زودتر و سریع‌تر پیشرفت می‌نمود.

۵- در مناطقی از کردستان که بورژوازی ترکها حاکمیت نیافته بود، میزان ناچیزی از کاپیتالیسم تجاری و کمپرادوری، توسط اشخاصی از کردها گسترش یافته و از این راه، کردها را بخدمت خود گرفته بود. در مناطقی که بدلائل جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی آن، دولت نتوانسته بود به آن دست یابد و یا در مناطقی که افرادی از کردها به خدمت دولت درآمده‌اند، کاپیتالیسم بصورت کمپرادور به کار گرفته می‌شود. کاپیتالیسم تجاری در ابعاد حمل و نقل، شرکت‌های ساختمانی و تجارت درون‌مرزی در این مناطق پیشرفت نموده است، به بیانی بهتر پیش از اینکه فرصتی برای این امر بدست آید، این مناطق از سوی استثمارگران و کمپرادورها استثمار گردیده‌اند، کاپیتالیسم - کمپرادور کردها بکلی وابسته به کاپیتالیسم ترکها می‌باشد و از راه این نوکری نتوانسته بود تا اندازه‌ای با کاپیتالیسم بین‌المللی روابط ایجاد نماید. کاپیتالیسم ترکها با در نظر گرفتن نیازهای خود با کشورهای دیگر، روابط دادوستد برقرار می‌نماید و به خاطر تقویت حلقه ارتباط بین کردستان و ترکها، کمپرادورهای کرد، کاملاً وابسته به کمپرادورهای ترک می‌باشند و با این تعریف آنان رتبه‌ی دوم کمپرادوری را از آن خود ساخته‌اند.

۶- استثمارگران فئودالیسم و کاپیتالیسم باهم در سیستم کشاورزی حاکمیت داشته و آن را اداره می‌کردند. این سیستم بصورت موسسه‌ای مشترک و توسط یک شخص اداره می‌گردد، سیستم استثمار فئودالیسم بر کشاورزی در رتبه‌ی دوم یعنی پس از کاپیتالیسم قرار گرفته و این شرایط به اربابان فئودال این امکان را می‌دهد که کاپیتالیسم را در سیستم زمینداری خود پیشرفت دهند. اما برای اینکه مرحله و

سیستم فنودالیسم از بین نرود، تکنولوژی کشاورزی و تولیدات آن در کنترل و اداره‌ی بورژوازی ترک می‌باشد. در سیستم کاپیتالیسم امکان تبدیل اربابان فنودال به فنودال‌های کاپیتالیست وجود داشته و در چنین شرایطی امکان پیدایش شماری شخصیت ملی بوجود می‌آید. به دلایل تاریخی و سیاسی بسیاری، مقدار کمی از زمینها و دارایی‌های کردها از دست ترک‌های حاکم درآمده و حاکمیت بر خاک کردستان بیشتر در دست ارباب‌های کرد می‌باشد. امروزه برای بوجود آمدن کاپیتالیسم لازم است یا فنودال‌های بزرگ از میان بروند و یا مالکیت خرده زمینها از میان برداشته شود، یعنی می‌بایست مالکیتی میانه بر زمین بوجود آید، چونکه در چنین صورتی کاپیتالیسم ملی بوجود آمده و پیشرفت خواهد کرد. در زیر حاکمیت کاپیتالیسم ترک‌ها و نیز روابط و عوامل آنان و ارباب‌های فنودال کرد کاپیتالیسم در حال پیشرفت می‌باشد. با استقرار و بکارگیری این سیستم، بازهم فنودال‌های کرد در معرض فروپاشی قرار دارند، اما تا به امروز نیز اقتصاد فنودالی بکلی تصفیه نشده و باقیمانده است. می‌توان چنین گفت که بوجود آمدن تغییرات در جامعه فنودال در زیر حاکمیت استیلاگری و استثمار فنودالیسم نصف به نصف انجام می‌گیرد، تصفیه‌ی کامل فنودالها در معنا و ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تنها با قیام و انقلاب امکان‌پذیر می‌باشد.

۷- در نتیجه‌ی استثمار کمپرادورهای کاپیتالیست در کردستان، نیروهای کار از زمین دور شده و جایی برای کار و فعالیت آنان پیدا نمی‌شود، بدینگونه بمانند نیروهای بیکار به هدر رفته و اگر امکانی بدست آنها نیفتد، برای پیدا نمودن کار، که در خدمت کاپیتالیسم ترک‌ها و یا امپریالیسم کار می‌کنند و موج موج و فوج فوج به ترکیه و امپریالیسم پناه می‌برند و در آنجا نیز در انجام کارهای پر زحمت و سنگین و یا پست‌ترین و فاسدترین شغلها در برابر حقوق و مزایای بسیار ناچیز بکار گرفته می‌شوند. کردستان از نظر دارا بودن نیروی کار، سرزمینی بسیار ثروتمند بوده و این امر سبب گردیده که کردستان بسیار فقیر مانده و انسانهایش پیشرفت نمایند. کاپیتالیسم استثمارگر کمپرادور، امکانات کار را فراهم ننموده، بلکه نیروهای کار انسانی این سرزمین را مجبور به کوچ نموده است. کاپیتالیسم کمپرادور سود خود را اینگونه برای نیروهای کار و تاثیر بر آنان، نمایان می‌سازد و این بزرگترین زیان و خسارت از جانب دشمن می‌باشد.

۸- کاپیتالیسم ترک‌ها به کلی بازار کردستان را وابسته به بازارهای ملی خود نموده و بدینگونه حاکمیت و کنترل بازارهای کردستان را بدست گرفته‌اند، این امر انباشت سرمایه‌ها را در کردستان غیرممکن می‌سازد، چون که نیروهای تجارت دولتی ترک‌ها حاکمیت خود را بر کمپرادورها، فنودالها و بورژوازی کرد اعمال داشته و بدین صورت سرمایه‌هایی را که در دست آنان انباشت می‌گردد، پیاپی به ترکیه انتقال داده و در آنجا سرمایه‌گذاری می‌نمایند، آن سرمایه مبدل به پایه‌های اقتصاد ترکیه می‌گردند. نیروی سازماندهی شاخصهای اقتصادی و نیز نیروی برتر اقتصادی در کردستان، حکومت ترکیه می‌باشد. به طور طبیعی کاری که حکومت انجام می‌دهد، بیرون بردن سرمایه‌های اقتصادی حاصل از فعالیتهای اقتصادی از کردستان بوده و تقریباً هیچ سرمایه‌ای را در ساخت و سازهای داخلی بکار نبرده است و همه را تاراج می‌نماید، بدلیل اینکه معیار دولت ترکیه، مناطق ترک‌نشین می‌باشد، همیشه سرمایه‌ها را از کردستان بیرون می‌برند و آن کسانی که سرمایه در نزد آنها جمع می‌گردد، مناطق بیرون از کردستان و یا ترکیه را

برای خود بهتر می‌دانند، جاییکه از نظر کار سودمندترین منطقه برای کاپیتالیسم باشد، «کعبه‌ی» او می‌باشد و هر سرمایه‌ای نیز بسوی این منطقه در گردش می‌باشد. حاکمیتی را که بورژوازی ترک بر صنایع، اموال و تجارت بوجود آورده‌اند، امکان باقیماندن مواد خام، نیروهای کار و سرمایه‌های زیادی را در کردستان نمی‌دهد و همه‌ی آنها در ترکیه متمرکز می‌گردند که در زیر پوشش تمام مشکلات کردستان، این واقعیت نهفته است.

ب) ساختار اجتماعی

بیشرفتهای اقتصادی استعمار، تغییرات بزرگی را در خلق کرد و طبقات اجتماعی کردستان بوجود آورده است. جامعه‌ی کردستان که بدلیل حاکمیت فئودالها و سیستم آنان مبدل به جامعه‌ای بسته گردیده بود، امروز از هر نظر آن وضعیت اجتماعی از میان رفته و خلق کرد آن بندها را پاره نموده و از آن صورت پیشین درآمده است. از سویی روستائینی که زمینهایشان از آنها گرفته شده و از روابط و وابستگیهای فئودالی و عشایری دور گشته و به شهرها روی آورده‌اند، طبقه‌ی پرولتری را تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر اربابان فئودال و روسای عشایر نیز در زیر سایه‌ی کاپیتالیسم زمینداری مبدل به کمپرادور بورژوا می‌گردند. شرکتهای دولتی استعمارگر نیز از سوی دیگر برای رسیدن به هدف خود و آسمیلاسیون در اجتماع، بسیاری از کادرهای بروکرات را بهم رسانیده و اقلیتهای ملی را نیز از نقطه نظر اقتصادی در جایگاهی استراتژیک قرار می‌دهند. کاپیتالیسم بیگانه تعداد زیادی از جوانان را بنام دانش آموزان ممتاز به خدمت ادارات و سیستم دولتی خود در می‌آورند. کاپیتالیسم ترک بدین صورت در ساختار جامعه‌ی فئودالی تغییراتی بوجود آورد که در نتیجه‌ی این تغییرات از نظر اجتماعی دگرگونیهای حاصل گردید. می‌توان ویژگی‌های این جامعه‌ی نوین را چنین بیان داشت:

۱- بوجود آمدن ماکت بورژوازی استثمارگر ترکها در کردستان که در تمام دنیا و در هیچ مستعمره‌ای چنین طبقه‌ی شکلی بوجود نیامده است. دلیل آن نیز این بود که استعمارگران برای رسیدن به اهداف خویش در کردستان، از روشهای گوناگونی استفاده نموده‌اند و آن نیز سبب بوجود آمدن طبقات شکلی مختلفی در کردستان گردید که برآستی مشابه آنان در هیچ مستعمره‌ای دیده نمی‌شود. بورژوازی استثمارگر ترک نه تنها می‌خواست کردستان را استعمار نماید، بلکه هدفی دیگر نیز داشت و آن این بود که مناطق زیرسلطه‌ی خود را برای گسترش و افزایش خلق ترک، گسترش دهد. بهمین دلیل در کردستان بمانند طبقه‌ای کردستانی حرکت نموده و می‌خواست بدینگونه طبقه‌ای کاذب و شکلی را بوجود آورد، این نقش بویژه بوسیله‌ی آن طبقه‌ای که در مرزهای کردستان و ترکیه، طبقه‌ی حاکم بودند، ایفا گردید (چه ترک و چه کرد). از اربابان و بیگهایی که در دوران عثمانی در کردستان جای گرفته بودند، (بیگهای ترک) و از اقلیت‌ها ملی که در دوره‌ی جمهوریت تبدیل به ترک شده بودند، اشخاص و کادرهای ادارات استثمارگر، کردهای که ترک بودن را در جهت منافع خود می‌دیدند و نیز از کردهای خائن به ملیت خلق خود، از همه‌ی اینها طبقه‌ای تشکیل گردید که مبدل به کمک کاری بزرگ برای بورژوازی ترکها در کردستان شد. این طبقه از نظر صنعتی و تجاری، با کاپیتالیسم دولتی، حرکتی همگام و پایاپای را انجام می‌دهند و نقش جاسوس بورژوازی ترک را در شهرهای بزرگ ایفا می‌نمایند. این

طبقه با وجود اینکه در کردستان زندگی می‌کنند، طوری وانمود می‌کنند که انگار زندگی آنان در ترکیه است نه در کردستان.

بر اساس تفکرات این طبقه، ادامه‌ی زندگی به صورت ابدی، تنها از راه انکار حقایق و واقعیات ملی کردستان امکان‌پذیر می‌باشد. در همان زمان عقاید و افکار آنان، زمینه‌ساز تفکرات شوونیستی، سوسیال شوونیسم و نژادپرستی فاشیست ترک می‌باشد. حرکت‌هایی بخش کردستان با مبارزات خود این طبقه را از ریشه در خواهد آورد.

۲- طبقه‌ی فئودال کمپرادور و تشکیل آن

این طبقه از روابط جامعه‌ی عشیره‌گرایی فئودال و کهنه‌پرست و رهبران و روسای آنان با کاپیتالیسم ترک بوجود می‌آید. این طبقه ویژگی‌های استثمارگری فئودالی را از خود نمایان می‌سازد که شماری از اربابان کاپیتالیست زمیندار و شماری از سرمایه‌داران بزرگ از آن جمله‌اند. این طبقه با این ویژگی‌های خود برای استثمارگران ترک هم‌پیمانانی راستین می‌باشند. نقش و وظیفه‌ی این طبقه در سده‌های میانه، خیانت به خلق و همکاری با حاکمان بود، در دوران جمهوریت ترکیه این نقش بیشتر تقویت شده و مستحکم‌تر گشت. آنان تولیدات و سرمایه‌های زیادی را که روزانه از دسترنج خلق حاصل می‌آمدند، روانه‌ی ترکیه می‌نمودند، آنان برای آزادی کشور و سرزمین کردستان و پیشرفت صنعت در آن، متحمل هیچ زحمتی نشدند، برای اینکه در صورت لزوم و یا موقعیتی خاص به ترکیه بگریزند، از پیش جای خود را آماده کرده بودند. در حال حاضر جایی برای این طبقه در کردستان وجود ندارد، آنان خود را در سازماندهی احزاب بورژوا جای داده‌اند و پیشرفت و چاره‌ی مشکلات و آزادی خود را در سازماندهی احزاب بورژوا جای داده‌اند، و پیشرفت و چاره‌ی مشکلات و آزادی خود را بیرون از سیستم بورژوازی ترک ندیده و دولت استعمارگر ترک را پناهگاهی مطمئن برای منافع طبقاتی خود دیده و کوچکترین خواسته و طلب سیاسی را از دولت ترک نداشته‌اند. گاهی اوقات برای پنهان نمودن سیمای خیانتکار خود، ظاهری ملی‌گرا و وطن‌پرست را بخود می‌گیرند و این در حالیست که به استعمار ترک خدمت می‌نمایند. در حال حاضر آنان نیز یکی از هدفهای نهضت‌رهای بخش کردستان می‌باشند.

۳- خرده بورژوازی شهری

پس از پیشرفتهای اقتصادی استعمار، مدنیتهای شکلی هویدا گردید، این مدنیت نه بر اساس پیشرفتهای صنعتی، بلکه بیشتر با افزایش میزان جمعیت شهرها بوجود آمد. در شهرهایی که با این روند بوجود آمده‌اند، اصناف، خیاطی‌ها، آرایشگاهها، مغازه‌داران کوچک، سیستم حمل و نقل و وسایط نقلیه کوچک، پزشکان و وکلا و ... مجموعه‌ای را به وجود آوردند که خرده بورژوازی شهرها از چنین مجموعه‌ای بوجود آمد. این طبقه از سیستم فئودال کمپرادور و استثماری، زیانهای بزرگی را متحمل می‌گردد و منافع اینها با سیستم حاکم در تضاد و تناقض می‌باشد، اما چونکه شکل جبهه‌ای در برابر سیستم حاکم نمی‌گیرند، توسط حاکمان بکار گرفته می‌شوند، این طبقه نمی‌تواند در زیر نام کاپیتالیسم ملی سیاست کند، چونکه از نظر کاپیتالیسم ملی، پیشرفت آنچنانی صورت نگرفته و بدلیل نبود نهضت

پرولتری، نمی‌توانند وارد این گونه حرکتها گردند، لذا اجبارا بصورت لیبرالیسم با سیستم استثمارگر کنار می‌آیند. این طبقه تا اندازه‌ای پیشرفت منافع طبقه‌ی خود را اساس گرفته و در مبارزات اجتماعی بصورتی کاملاً بی‌خطر وارد میدان می‌شوند، لذا این طبقه فراهم کننده‌ی زمینه برای جنبشهای رفرمیستی می‌باشد. آنان در مورد ادعای استقلال و دموکراسی می‌گویند: «زمان آن نرسیده» و کسانی را که این ادعاها را داشته باشند، به باد تمسخر می‌گیرند و اینگونه خود را شخصیتی سیاسی و بلندمرتبه می‌بینند! نمایندگان این طبقه با سیستم استثمار روابط مادی بوجود آورده و در صدند تا سیستم فئودال کمپرادور را آغاز نمایند. بویژه در هنگام اعمال فشار و خشونت سیستم، این طبقه مبدل به خدمتگزاران و برده‌های سیستم حاکم می‌گردند. با این حال نیز ممکن است از میان این طبقه، هم از نظر تعداد و هم از نظر کیفیت افرادی وطن‌پرست پیدا شده و نمایان گردند. اگر از سوی ما (جنبش آزادیخواه ما) ارتباطی درست برای به قناعت رسانیدن این طبقه صورت گیرد، امکان اینکه این طبقه از زیر تاثیرهای جنبش‌های رفرمیستی رهایی یافته و به جمع مبارزان آزادیبخش ملی درآیند وجود دارد.

۴- طبقات روستایی

روستایی بودن، اساس خلق کرد می‌باشد و این طبقه بیشترین شمار خلق کرد را در خود جای می‌دهد. این طبقه در گذر تاریخ پورشها و حملات سنگین و شدیدی را بخود دیده است. جدا نمودن کرد و روستا از هم ممکن نیست. چونکه تا امروز شهرها با دید انکار به ملیت کرد نگریسته‌اند. تنها تمثیل‌کنندگان خلق کرد روستاها و روستائیان بوده‌اند. روستائیان کردستان نیز هموزن نمی‌باشند. با پیشرفت کاپیتالیسم، زمینداران کوچک مبدل به روستائیان ثروتمند شدند و بخشی از آنها که فقیر و کم درآمد بودند، طبقه‌ی میانی روستایی را تشکیل دادند. روستائیان ثروتمند بطور عام در شهرها جای گرفته‌اند و اشخاص، اموال و دارائیهای آنان را در روستا نگه داشته و کارهایشان را در روستا انجام می‌دادند. بدین ترتیب روستائینی که در گذشته برده‌ی اربابان بودند، اکنون به صورت نیم‌سرف به آنان وابسته گردیده‌اند. طبقه‌ی میانی روستایی، خود زمینهایش را اداره نموده و به شهر نمی‌رود و بیشتر می‌خواهد با دسترنج خویش به زندگی ادامه دهد و نیز کمتر دیده می‌شود که کسی را برای انجام کارهایش بخدمت بگیرد. بیشترین شمار روستائیان کردستان از آن طبقه‌ی فقیر و کم درآمد تشکیل می‌شود.

این طبقه ابزار تولید زیادی را در اختیار ندارند و نمی‌توانند در شهرها نیز کار آنچنانی دست و پا نمایند و بیشتر در بیکاری بسر می‌برند. این طبقه بزرگترین زیانها را از استثمار و فئودال کمپرادور متوجه می‌شود. در زیر فشارهای استثمار فئودالیسم، نیروهای تولید در کردستان نمی‌توانند پیشرفت نمایند، این تاثیر نیز بیشتر در مورد روستائیان بچشم می‌خورد. بطور کلی دهقانان کردستان هنوز نیز در تاریکی سده‌های میانه زندگی می‌نمایند، بدین ترتیب آنان نمی‌توانند مالک ابزارهای تولید کشاورزی و دیگر ابزارهای تولیدی شوند. آنان مجبورند تا تولیداتی را که بدست آورده‌اند، با قیمتی ارزان به دولت و کمپرادورها بفروشند. آغاز مبارزات استقلال طلبانه برای کشور، همزمان به معنای رهایی دهقانان نیز می‌باشد، بهمین دلیل طبقه‌ی میانی روستایی، نیروی اساسی برای مبارزات آزادی ملی بحساب می‌آید.

طبقه‌ی روستایی بدلیل نداشتن سازماندهی و ایدئولوژی، به تنهایی قادر نیست که خط‌مشی آزاد را تمثیل نماید. آنان تنها تحت رهبری ایدئولوژی پرولتاریا می‌توانند در میان خویش همبستگی ایجاد نمایند. بسیاری از حرکت‌های رفرمیستی وابسته به خرده بورژوازی و بورژوازی بزرگ می‌خواستند روستائیان را با تحت تاثیر قرار دادن گردهم آورند، در حالیکه در شرایطی که روستائیان در آن بسر می‌برند، نمی‌توانند با حرکت‌های رفرمیستی یکی شده و گام بردارند. در شرایط امروزی، نیروهای روستایی و روستائیان به دلیل روابط با فئودال‌های عشیره‌گرا و فئودال کمپرادورها و نیز با پادرمیانی این نیروها بوسیله‌ی احزاب استعمارگر بورژوایی، به استثمار کشیده شده‌اند. لذا کشاندن و آوردن این طبقه به‌زیر رهبری پرولتاریا و ایجاد همبستگی در میان آنان در راه رهایی و آزادی ملی از وظایف مهم افراد مبارز و انقلابی می‌باشد.

۵- پرولتاریا

همزمان با پیشرفت کاپیتالیسم ترک در کردستان، پرولتاریای کرد نیز کم‌کم نمایان گردید. در میان پرولتاریای کرد و بورژوازی کرد، هیچگونه تضاد و تناقضی وجود نیامد، پرولتاریای کرد بیشتر در درون شرکت‌هایی که دولت ترک در کردستان تأسیس نموده بود، بوجود آمد. این طبقه‌ی پرولتاریا، نه تحت شرایط حاکمیت کاپیتالیسم کردها بلکه در شرایط حاکمیت کاپیتالیسم ترک‌ها بوجود آمد، به همین دلیل طبقه‌ی پرولتاریای کرد، بسیار زودتر از طبقه‌ی بورژوازی کرد، پدید آمد. هم از نظر کمیت و هم کیفیت این طبقه از بورژوازی کرد نیرومندتر گردید.

کاپیتالیسم در کردستان در زیر تاثیر کاپیتالیسم ترک‌ها گسترش و پیشرفت یافت، این مسئله سبب افزایش پرولتاریا گردید. با آمدن ماشین‌ها و تکنولوژی کشاورزی به کردستان، بیکاری نیز افزایش یافت. شرکت‌ها و موسسات دولتی، تنها بخشی از این نیروی کار آزاد را بکار گرفت و نیروی کار آزاد باقی‌مانده نیز کاملاً بیکار باقی ماند. به دلیل نبود کار کاپیتالیسم صنعتی کرد و نیز در نتیجه‌ی کارهای سیستم استعمارگری و فئودال کمپرادورها در کردستان، جمعیت زیادی از کردها به صورت بیکار درآمدند. این نیروی بزرگ کار آزاد موجود در کردستان برای شهرهای بزرگ و کاپیتالیسم بیگانه بمانند ذخیره و انبار کارگر بحساب می‌آیند، میلیون‌ها تن از این کارگران و زحمت‌کشان در فصل‌های کار به سوی ترکیه هجوم می‌برند و در آنجا با سخت‌ترین و پست‌ترین کارها در برابر دستمزدی بسیار اندک، بکار گرفته می‌شوند. یکی از پایه‌های کاپیتالیسم ترک‌ها، ثروت‌های زیرزمین و روزمینی کردستان بوده و پایه‌ی دیگری نیز بر اساس رنج‌هایی که در کردستان کشیده می‌شود بنا گردیده است. زحمت‌کشان کرد، بدلیل عدم استفاده از امکانات آموزشی و زندگی در شرایط غیرسالم و نامساعد و نبود امکانات کافی برای اسکان و مشکلاتی از این قبیل در شهرها، نمی‌توانستند به یکباره از روستاها بپرند و هنگامی که در شهرها کار دائمی پیدا نمایند، بیشترشان مجبور می‌شوند به روستاهای خود باز گردند. بیکاری سبب بوجود آمدن شمار زیادی انسان ناسالم و فراهم کننده‌ی زمینه برای انحطاط و هرگونه فساد اجتماعی می‌شود.

این دسته از افراد غیرسالم برای انجام بزهکاری اجتماعی و تبدیل شدن به منشاء هرگونه ناهنجاری اجتماعی کاملاً آماده می‌باشند. اگر به این افراد راهنمایی‌های لازم داده شود، می‌توانند در صفوف قیام‌ها

جای گرفته و پیکار نمایند. از سوی دیگر نیز دشمن می‌تواند با قیمت کمی آنان را خریداری نموده و در برابر قیام‌ها بکار گیرد. امروزه نیز حرکت‌های سوسیالی‌شون کهنه‌پرست و بویژه جنبش‌های فاشیستی، بخش عمده‌ای از اینگونه افراد را در خدمت خود به کار می‌گیرند.

در نتیجه استعمارگری ترک‌ها که وابسته به امپریالیست می‌باشند و نیز فشارهای نوکران آنان یعنی فنودال کمپرادور، بزرگترین ضررها متوجه پرولتاریا کرد می‌شود. پرولتاریای کردستان برای استقبال از آینده، پشتوانه‌ای اجتماعی نداشته و در نحوه‌ی زندگی خود، به پناه بردن و کوچ کردن عادت نموده است، لذا در مبارزه برای رسیدن به کردستان آزاد و دمکراتیک، فایده‌هایی که نصیب این طبقه می‌شود، از هر طبقه‌ای بیشتر می‌باشد. در جهت رسیدن به آزادی سیاسی کشور، استفاده از نیروی کار آزاد و نیز استفاده از ثروت‌های بادآورده‌ی سرمایه‌داران بصورت عام، برای تمام رنجکشان کردستان نخستین راه‌هایی می‌باشد. در حالی که همیشه مهیای کوچ نمودن و رفتن نیروهای کار آزاد به دیار دور و زندگی در شرایط سخت و فروختن خود به بهای بسیار ارزان، نه تنها پیشکش نمودن کشور به کاپیتالیسم بیگانه و فنودال‌های کمپرادور بوده، بلکه هرگز نمی‌تواند راه‌هایی و رسیدن به آزادی باشد، ارتکاب چنین اعمالی برای انسانیت و جامعه‌ی انسانی پیشرفته و مدرن، خطایی بسیار بزرگ می‌باشد.

پرولتاریای کردستان برغم بودنش در بدترین شرایط در جامعه کردستان، انقلابی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی کردستان می‌باشد. سبب دارا بودن این ویژگی برای او، اینست که در صورت قطع رابطه‌ی او با سیستم عشیره‌ای و فنودالیسم، هیچگونه مالکیتی را از دست نخواهد داد. از نظر کیفیت ارتقا یافته و در راه رسیدن به استقلال، آزادی و کشوری دموکراتیک، بیشترین فایده را او می‌برد، لذا به دلیل دارا بودن این ویژگی‌ها انقلابی‌ترین طبقه می‌باشد.

از نظر علمی، طبقه‌ی پرولتاریا، طبقه‌ای دانا و آگاه نمی‌باشد، لذا دارای قدرت سازماندهی نیست. آنان در زیر تأثیر فنودال‌های عشیره‌گرا، با فنودال کمپرادورها ایجاد ارتباط نموده و با واسطه‌گری آنان در میان بسیاری احزاب استعمارگر پخش و جذب می‌شوند. امروزه حرکت پرولتاریا قادر است براساس قیام‌ها و سازماندهی‌ها و تلاش‌های تئوریک، ایدئولوژیک، پولوتیک و اکونومیک پیشرفت نموده و بخیزش درآید.

با تخریب سوسیالیسم علمی و قرار گرفتن در زیر پرچم رویزیونیسم و یا قرار گرفتن تحت عوامل حاکم کرد و سوسیال‌شون و یا تمثیل ملت‌های رفرمیست زیردست و یا هرگونه مفاهیم توافقگرا، نمی‌توان حزبی قدرتمند بوجود آورد. امروزه وظیفه‌ی هر پرولتر انقلابی و مبارز اینست که با تلاش و مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر و با دادن کیفیت علمی به این مبارزات، در جهت تشکیل و بوجود آوردن سازماندهی نظامی، ایدئولوژیک، اقتصادی و سیاسی، در برابر استعمار و سیستم فنودال کمپرادور به مبارزه بپردازد، لازمست که این مفاهیم در معنای همبستگی درک شده و با توجه به آنها مبارزات و تلاش‌ها تداوم یابند.

۶- روشنفکران جوان

امروزه طبقه‌ای در کردستان که پیوسته در حال پیشرفت می‌باشد (طبقه‌ی معاصر) قشر روشنفکران و جوانان می‌باشند. ترک‌ها در چند سال اخیر می‌خواهند همزمان با گسترش و تقویت حاکمیت خویش بر کردستان، این طبقه را نیز در مسیر سیاست‌ها و منافع خود آموزش داده و تربیت نمایند. این قشر از خلق کرد، از نظر ملی و روابط طبقاتی، در وضعیتی غیرساکن و نامعلوم می‌باشند. بورژوازی ترک برای اینکه این طبقه را در همبستگی ملی خود جای داده و آنرا بی‌تأثیر سازد، با توجه به منافع و خواسته‌های خود، این قشر را تابع سیاست «ترک شدن» قرار داده‌اند. تمام موسسات و ادارات ترک نیز این سیاست را پیاده نموده و کسانی که در این موسسات جای می‌گیرند، به شرط بجای آوردن سیاست‌های دولت از نظر زبانی، سیاسی و ... می‌توانند در اجتماع حرمت یافته و زندگی نمایند، اما اگر کسی این لیاقت را از خود نشان نداده و یا بگونه‌ای نخواهد آن شروط و سیاست‌ها را به اجرا در آورد، هرگز صاحب شخصیتی اجتماعی نشده و نمی‌تواند حتی مخارج اقتصادی روزمره‌ی خویش را تأمین نماید. بسیاری از روشنفکران و جوانان کرد نیز قربانی این سیاست‌های دولت ترک گشته‌اند. آنان پیشرفت و مدرنیته شدن اجتماعی را تنها در مسیر ترک شدن می‌یابند و به همین دلیل نمی‌توانند شخصیتی با هویت ملی‌گرایی کرد را در خود بوجود آورند، بدین صورت مبدل به خدمتکاران ملت حاکم یعنی ترک‌ها می‌شوند. این قشر در میان دو خلق کرد و ترک واقع شده‌اند که هم می‌توانند ترک باشند و هم می‌توانند کرد باشند. بدین خاطر از نظر وضعیت و وابستگی‌های طبقاتی، حالت بی‌ثبات و نامشخصی را از خود نمایان می‌سازند. بطور عام طبقات حاکم در میان ترک‌ها و کردها در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند و انسان تنها با پی بردن به ویژگی خدمتکار بودن کردها، می‌تواند آنان را شناخته و این دو طبقه را از هم جدا نماید. این ویژگی طبقه حاکم کردها بر قشر روشنفکر و جوان نیز تأثیر می‌گذارد. زیرا طبقه‌ی روشنفکران کرد بیشتر از افراد این طبقه تشکیل می‌شوند، در چنین شرایطی نیز کسانی که می‌توانند ملیت خود را تجزیه و تحلیل نموده و تشخیص دهند، نمی‌توانند درک کنند که در کدام یک از طبقات حاکم ترک و یا کرد می‌باشند، در میان طبقه‌ی روشنفکران و جوانان، خیانت و جاسوسی، بیشتر از جانب این افراد روی داده است. روشنفکران و جوانانی که از طبقات پائین جامعه می‌باشند، بهتر می‌توانند این شرایط را دیده و تحلیل نموده و تشخیص دهند. این افراد می‌دانند که در برابر راه پیشرفت کشور و خلق، سد استعمار و فئودالهای کمپرادور قرار دارد و دشمن حتی سد پیشرفت خود آنان می‌باشد، این افراد دشوار بودن راه «رهایی و آزادی» را در میان ملت حاکم دیده و درمی‌یابند که زمان برگشتن به آغوش کشور و خلق خود فرا رسیده و حتی گذشته است. آنان با در نظر گرفتن چنین شرایطی، راه زندگی خود را مشخص می‌نمایند، با ایجاد چنین جوی بدین ترتیب در این طبقه نیز افراد وطن‌پرست بوجود می‌آیند.

در هر مرحله از دوران تاریخ، خلقها و طبقات اجتماعی، علم و دانایی خود را در خارج کسب نموده‌اند، بخشی از اجتماع که از تولیدهای اجتماعی محروم گردیده، تئوری را بوجود می‌آورد و در صدد است، این تئوری را از بیرون وارد سازد و بدین منظور تلاشش را آغاز می‌نماید. این بخش از اجتماع، چه طبقه‌ای پیشرو باشد و چه طبقه‌ای کهنه‌پرست، این مطلب در مورد تمام خلقها و طبقات

اجتماعی صدق می‌نماید. خلق و طبقه‌ای که چنین گروه‌های علمی را بوجود نمی‌آورند، قادر نخواهند بود به هدفهای سیاسی و اقتصادی خویش دست یابند.

صدها سال است که خلقهای زیر استیلای بیگانگان، از نظر اجتماعی در وضعیتی ساکن و راکد قرار دارند. شرط اینکه آن خلقها بتوانند در برابر استیلاگران و امپریالیسم پیکار نموده و به پیروزی دست یابند، این است که چنین قشری علمی، بگونه‌ای سازماندهی شده، بوجود آید. رهبریت سازمانی و علمی چنین قشری برای خلقهای زیر ستم و استعمار ضروری و لازم می‌باشد، بدون شرکت روشنفکران و جوانان وطن‌پرست در چنین سازماندهی، جنبش در راه استقلال ملی پیشرفت نخواهد نمود. تشکیل و تقویت جامعه‌ی فئودال و عشیره‌گرا بطور دائم از سوی حاکمان بیگانه صورت گرفته و بهمین دلیل عدم تشکیل خیزشی روشنفکری (نبود جوانان و روشنفکران وطن‌پرست در جنبش) خطای بزرگ جنبش‌هایست که برای دستیابی به استقلال و آزادی بمیدان آمدند. تنها در سالهای اخیر، از درون اجتماع، قشری روشنفکر و جوان بوجود آمده که اشتباهات پیشین را نیز جبران نموده‌اند. آنان بویژه در آغاز قیامها در برابر استعمار، نقش مهمی را ایفا می‌نمایند. در حال حاضر نیز تحت رهبری این قشر، جنبش روشنفکران و جوانان وطن‌پرست نیز آغاز گردیده است.

در اینجا طبقه‌ی جوان و روشنفکر بیشتر از میزان قبول تفکرات بورژوازی ملی، سوسیالیسم علمی را پسندیده‌اند و راه رسیدن به استقلال و آزادی و کشوری دموکراتیک را تنها در سایه‌ی رهبری سوسیالیسم علمی ممکن دیده و در این راه نقش خود را ایفا می‌نمایند.

در کشور ما کردستان نیز جنبش جوانان روشنفکر وطن‌دوست در ابتدای راه خود بوده و برای گذشتن از آن، مراحل زیادی را در پیش‌روی دارد. در میان صفوف نهضت این قشر، هنوز مفاهیم سوسیال شوون، رفرمیست بودن، لیبرال بودن و عقاید و انکار ملیت دیده می‌شوند، اگر این مفاهیم تصفیه نگشته و یا سازماندهی انقلابی صورت نگیرد، کادرهای قیام ملی کردستان نیز به خوبی آماده نخواهند گردید. جنبش جوانان و روشنفکر و میهن‌دوست بایستی از هر نظر، جایگاه خود را در میان قیام‌رهای ملی درک نموده و در درازمدت این جایگاه را حرمت و پاسداری نمایند.

ج - ساختار فرهنگی و آموزشی

فرهنگ و آموزشی که در کردستان حاکم می‌باشد، بر اساس منافع ترکها و نیز زیر نظر آموزشهای استعمار بوجود آمده است. آرمانی که نابودی حقایق و واقعیت‌های خلق کرد می‌باشد. در نتیجه‌ی چنین سیاستی، کرد نسبت به کار، خلق و کشور خود بیگانه می‌گردد. سیاستهای آموزشی و فرهنگی، بر اساس ملی‌گرایی ترک و سیستم استعمار ترکها طرح‌ریزی شده‌اند و تمام امکانات مادی و معنوی در کردستان در خدمت این سیاست استعمارگرانه می‌باشد. بهمین دلیل، این سیاست حاکمیت خود را به صورت ۱۰۰٪ بر ساختار و تفکرات اجتماعی کسانی که هدف او می‌باشند، بوجود آورده است. هدف اصلی اینگونه سیاست‌گذارها، استعمار مادی و فکری افراد می‌باشد. در بسیاری از کشورها قیامهای رهایی ملی بوسیله‌ی

چند روشنفکر آغاز گردیده‌اند، در حالیکه در جامعه‌ی ما صدها هزار روشنفکر وجود دارند! اما برغم آن تاکنون جنبشی ملی بوجود نیامده است، که یکی از دلایل آن نیز تاثیر سیستم استثمار بر افکار و روان افراد می‌باشد. اگر سیستم استثمار مادی و اقتصادی با تاثیرات مخرب خود، بر افکار جامعه، بویژه روشنفکران جامعه نیز حاکم گردد و یا در معنای «استثمار فکر» نیز وجود آید و این در جامعه به صورت امری مشروع شناخته شود، هیچ نیرویی قادر نخواهد بود که آن سیستم را از میان ببرد. ترکها نیز با مورد هدف قراردادن چنین استثماری در سیاستهای خویش، در این راستا تلاش می‌نمایند. عبارتی دیگر، استثمار و استعمار فکر، سیاست و فرهنگ آموزشی ترکها را تشکیل می‌دهد.

فرهنگ کردها نیز بمانند بسیاری خلقهای دیگر، در گذر دورانهای تاریخی بصورت فرهنگی نیرومند شکل گرفته است، برغم این ویژگی از نظر سیاسی و اقتصادی دارای پشتوانه‌ای محکم نبوده و بمانند درختی که در بیابانی بی‌آب و در زیر گرمایی طاقت‌فرسا جوانه‌هایش را نتواند بخوبی برویاند و در همان حال باقی بماند، درآمده است.

ترکها بمانند هر مساله‌ای دیگر، فرهنگ کرد را نیز بعنوان ماده‌ی خام در جهت اهداف خویش بکار گرفتند. ترکها در تبدیل شدن به ملت از بسیاری جهات مدیون کردها می‌باشند، اما آنان هیچگونه امکانی را برای پیشرفت آزاد فرهنگ ملی کرد مساعدت ننمودند، بلکه از ابعاد غنی فرهنگ کردها برای اهداف ملی‌گرایانه‌ی خویش استفاده بردند. آنان به آسانی از نظر فرهنگی بر کردها حاکم گردیدند، زیرا کردها از نظر سیاسی و اقتصادی ناتوان شده بودند. ترکها برای بخدمت گرفتن ابعاد سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک خود، از انسان کرد شخصیتی ساختند که مفهوم آزادی را درک ننموده و از رنج خلق خود بیگانه گشته و با گذر زمان نسبت به تمام انسانهای کرد بیگانه‌تر شده و از هر جهت ویژگی‌های بیگانه به خود می‌گیرد و به این ساخته‌ی خویش، مهر حیوانیت و وحشیت را زده و او را اینگونه بجامعه شناسانند. کردها بمانند انسانهایی راستین در پیکاری بی‌امان در برابر استثمار و طبیعت و در محیطی بسیار غنی از تمام جهات، بوجود آمدند و بهمین دلیل لازم بود که تا این حد پست و خوار نگردند. ما این موضوع را بیشتر تعریف می‌نماییم: برای اینکه انسان کرد در درون چهارچوب ملی کمالیسم و اهداف تک‌ملیتی ترک قرار گیرد، بایستی از همان آغاز پیمودن مدارج تحصیلی ابتدایی؛ تاریخ، زبان، هنر و ادبیات ترکها در مغز او جای داده شده و از سوی او مورد قبول واقع شوند. سیستم استثماری که ترکها در کردستان به راه انداخته‌اند، حتی توسط ملت‌های ثروتمند و استثمارگری چون انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها در مستعمراتشان بوجود نیامد. هدف اساسی موسسات آموزشی ترکها، بی‌شخصیت نمودن انسان کرد می‌باشد و اگر این مدارس تنها یک روز طبق هدف تعیین شده ترکها عمل نمایند، سربعا بسته خواهند شد. در اینجا نیز هدف کاملاً آشکار می‌باشد، هدف، آموزش و پرورش و تربیت نمی‌باشد، بلکه «تُرک کردن»، برده‌نمودن و بخدمت گرفتن خلق کرد می‌باشد. استثمار فرهنگی و آموزشی که به زبان ترکی است، فشاری مداوم و بی‌امان را بر زبان و فرهنگ کردها وارد آورده است.

خواندن و نوشتن به زبان کردی، تاریخ و ادبیات و هنر کردی و هرگونه تحقیق در مورد آنان و یا انتشار و پخش آنان، کاملاً ممنوع و غیرقانونی می‌باشد. خلق کرد از نظر ارزشها و سرمایه‌های موسیقی و فولکلور بسیار ثروتمند می‌باشد، چون که این ارزشهای مقدس نتیجه‌ی هزاران سال حیات خلق کرد بوده

و از سوی بسیاری از خلقهای دنیا ستایش شده‌اند. ترکها نیز این سرمایه‌ها را از آن خود می‌دانند، اما برغم آن هرگونه مطلب و یا ترانه و ... که به زبان کردی باشد، هرگز اجازه انتشار آن را ندادند. در ترکیه برای بسیاری از زبانهای بیگانه رادیوی جداگانه بوجود آورده‌اند، اما پانزده میلیون انسان کرد در ترکیه هیچگونه امتیازی نداشته و هرگز امکان کاربرد زبان مادری خود را ندارند. اگر انسان در مورد استثمار فرهنگی و راستیهای ذکر شده بیندیشد، ژرفای اینگونه استثمار و میزان تاثیر آن را درخواهد یافت.

بایستی انسان در مبارزه با استثمار فرهنگی دچار اشتباه نگردد. «بدون آزادی ملی، زبان و فرهنگ نمی‌تواند رهایی یابد» این شیوهی تفکر در زیر حاکمیت آموزش و پرورش ترکها، فکری رفرمیستی می‌باشد. تنها اشخاصی که ویژگی‌های استیلاگری ترکها را نمی‌شناسند، می‌توانند چنین خیالبافی‌هایی را نموده و اینگونه بیندیشند. با توجه به حقیقت زندگی امروزی زیر حاکمیت سیستم ترکها، پیشرفت دادن و رسانیدن زبان و فرهنگ کردی به درجه‌ای که خواننده و نوشته شود، حتی ساختن مدرسه‌ای با این منظور امری محال می‌باشد، لذا برای فراگیری و خواندن و نوشتن با این زبان، بایستی این مبارزه بصورت فردی صورت گیرد، بویژه در مخاطب قرار دادن روستائیان، ضروریست که از زبان کردی استفاده گردد. این نظریه که انسان کرد، به زبان کردی بخواند و بنویسد، نظریه‌ای نادرست نیست، بلکه تئوری رفرمیستی که می‌گوید، زیر حاکمیت سیستم ترکها می‌توان زبان و فرهنگ کردی را آموزش داد، غلط است. زیرا سیستم ترکها هرگز اجازه و حق چنین عملی را نمی‌دهد. علی‌رغم این راستیها، نباید انسان «زبان ترکی» را زبانی استثمارگر یا پست بداند، چونکه اگر انسان بتواند مفاهیم درست و پسندیده‌ی فرهنگهای جهان را به میان خلق و فرهنگ خود انتقال دهد، بیگمان می‌تواند از زبان ترکی نیز استفاده نماید. چون زبان کردی از نظر داشتن معادلی برای برخی واژه‌های سیاسی، فلسفی و اقتصادی رایج در دنیای امروز در تنگنا قرار داشته و برای درک آن واژه‌ها می‌تواند از زبان ترکی نیز استفاده نماید. زمانیکه آزادی ملی بدست آمد «کردی ساختن» نیز به امکانات کادر و موسسات مورد نیاز دست خواهد یافت و زبان و فرهنگ کردی نیز با شتاب پیشرفت خواهد نمود. زیرا در آن زمان با بکارگیری در مکالمات روزمره، ارتباطات و ... زبان کردی نیز امکان و جایگاه جهانی خود را خواهد یافت.

امروزه نیز کشورهایی که پیشتر زیر حاکمیت استثمار بوده و به آزادی ملی دست یافته‌اند، پیوسته در حال پیشبرد و غنی نمودن زبان و فرهنگ خویش می‌باشد.

مسالهی اساسی که در قیام علیه استثمار فرهنگی و استثمار آموزشی باید فهمید، اینست که «تخریب تفکر بمعنای انکار ملیت می‌باشد». خرده بورژوازی رفرمیست می‌خواهد استثمار ترکها را مشروع جلوه داده و با انجام تغییراتی فریکارانه در این سیستم آنرا به جامعه بقبولاند. ضروریست که ملی‌گرایی خرده بورژوازی رفرمیست در جامعه رسوا گشته و بدور انداخته شود. بجای تاریخ روسای عشایر و فئودالهای به خیانت گرفته شده، تاریخ مقاومت و قیامهای خلق، تحقیق گردد و انتشار و آموزش داده شود. بجای سینما، ورزش و سیستمی که بورژوازی برای تخریب زندگی اجتماعی بوجود آورده، بایستی انسان تلاش کرده تا صاحب فرهنگ پیشرو ملی گردد.

پ - ساختار ملی

زیر حاکمیت سیستم استثمارگر ترکها، پیش از آنکه در راستای ارتقای ملیت گام برداشته شود، جنبشی در راستای نابودی ملیت ایجاد می‌شود. بورژوازی ترک، سیاست تخریب شخصیت را در کردستان پیاده می‌نماید و می‌خواهد بجای آن شخصیت ملی ترک را جایگزین نماید. در مرحله‌ی فتودالیسم، خلق کرد بیشتر از خلقهای همسایه‌ی خویش عنصرهای ملی را گسترش دادند، اما پیش از اینکه آن عناصر شکل نهایی ملی بخود بگیرند، تحت تاثیر استثمار قرار گرفته و در معرض تخریب و نابودی قرار گرفتند. در مرحله‌ی بورژوازی و رقابت آزاد نیز، بورژواها برای بدست گرفتن حاکمیت بازارها، پیکارهای ملی به راه انداختند، که در نتیجه‌ی آن در بسیاری از کشورها خلقهای بورژوا بوجود آمدند.

در مرحله امپریالیسم نیز در بسیاری از کشورهای استعمار شده، طبقه‌ی بورژوازی آنان با گذر زمان در اشکال خیانت و همکاری بخدمت امپریالیسم در آمدند و بعدها در بسیاری از آن کشورها، پرولتاریا رهبری جنبشهای رهایی بخش ملی را به عهده گرفت. بدنبال پیروزی پرولتاریا در آن کشورها، خلقهای دموکرات و یا پرولتر بوجود آمدند. خلقهایی که هنوز زیر حاکمیت استعمار قرار دارند، فاکتور ملیت بگونه‌ای مداوم از سوی استعمارگران تخریب شد و شخصیت ملی نیز همیشه سرکوب گردیده و بجای آن یکی کردن و حل نمودن در ملت حاکم صورت می‌گیرد.

بطور عام چنین برداشت می‌شود که فاکتور ملیت در دوران کاپیتالیسم بوجود می‌آید. چنین نظریه‌ای درست است اما واقعیتی دیگر نیز وجود دارد و آن اینست که بسیاری از خلقها در زیر حاکمیت کاپیتالیسم یا نابود گردیدند و یا شخصیت ملی خود را از دست داده و تحت حاکمیت خلق حاکم درآمدند. بسیاری از آنان نیز برای اینکه تبدیل به ملت گردند، جدای از پیکار و تداوم بی‌امان آن، در برابر کاپیتالیسم - امپریالیسم چاره‌ی دیگری پیدا نکردند. امپریالیسم خلقهایی بمانند آژنکها، اینکاها و دیگر سرخپوستان آمریکا را بمانند خلقهای فلسطین، باسک، اریتره، ایرلند و کردستان با حل نمودن آنان در خلقهای حاکم نابود می‌نماید و خلقهایی نیز بمانند ویتنام، چین، مزامبیک، کره، آنگولا و گینه، در پیکار با کاپیتالیسم توانستند موجودیت خویش را باز پس گیرند.

با پیشرفت و گسترش کاپیتالیسم استثمارگر، شرایط تبدیل شدن به خلق بوجود می‌آید، اما برغم آن نیز نباید چنین پنداشته شود که تنها کاپیتالیسم فاکتور خلق را بوجود می‌آورد. ایجاد شبکه‌ی راههای ارتباطی، افزایش و توسعه‌ی بازار و بوجود آمدن طبقات اجتماعی مدون از جمله شرایط و زمینه‌های عینی (اثرکتیو) می‌باشند، بر این اساس، ملیت؛ هم می‌تواند پیشرفت نماید و هم ممکن است امحا گردد. نیروهای وطن‌دوست هر سرزمین نیز می‌توانند با استفاده از این زمینه‌ها و بر اساس این شرایط بیرونی، طی قیامی رهایی بخش ملی، میهن، فرهنگ، زبان و اقتصاد کشور خود را آزاد نموده و ملیتی نوین را بوجود آورند. نیروهای اشغالگر نیز از راه نابود ساختن زبان و فرهنگ خلق و ادغام و وصل نمودن سرزمین آنان به کشور خود و نیز با خشکانیدن سرچشمه‌های اقتصادی، سد راه شکل‌گیری ملیت می‌گردند. دست یافتن به پیروزی هر یک از آنان نیز به چگونگی سازماندهی نیروهایشان بستگی دارد. کسانی که

می‌گویند با نشستن و قیام نکردن، بطور طبیعی و خود به خود مبدل به خلق می‌شویم، آنان تنها می‌توانند تبدیل به عاملان و نوکران استثمارگران شوند. هیچ خلق زیرستمی، بدون قیام و با دست روی دست گذاشتن، نتوانسته به ملیت خود دست یابند. در آغاز بورژوازی پیشرو، بر ضد فئودالیسم مساله‌ی ملیت را بوجود می‌آورد. اما امروز همبستگی دهقانان روستایی با کارگران در سایه‌ی رهبری پرولتاریا بر ضد امپریالیسم و استیلاگران، مسئله‌ی ملیت را بوجود می‌آورد.

جنبش‌های رهایی بخش ملی که زیر رهبری خرده بورژوا و بورژوازی در برابر امپریالیسم بوجود آمدند، بجای انجام رسالت خود یعنی رهایی ملی و پیشرفت با شتاب آن، شرایط نوینی را برای بردگی در خدمت امپریالیسم مهیا ساختند.

تحت روشنگری حاصل از این تحلیلها، چیزی که در کردستان پیشرفت نمود، ملیت کردها نبود، بلکه پیشرفت و حاکمیت ملیت ترک می‌باشد و آنکه بازارهای کردستان را بدست گرفته و خاک کردستان را تقسیم نموده و به اشغال خود درآورده و زبان و فرهنگ کردها را بی‌امان در زیر فشارهای سنگین خود قرار داده است، بورژوازی ترک می‌باشد. آنان با گسترش و تقویت اقتصاد استعمارگری و زبان و فرهنگ و موسسات خود، ملیت ترک را در کردستان گسترش می‌دهند، چونکه اساسی‌ترین مبدا کمالیسم در مرزهای میثاق ملی، ملیت ترک را آفریده است و در حال حاضر نیز این تئوری مبدای، تماما در کردستان بکار برده می‌شود.

ملیت کرد نیز تنها با جبهه‌ای در برابر این مبدا تفکر، قادر به پیشرفت خواهد بود و آن نیز با پیکاری بی‌امان در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و نظامی بر علیه استیلای ترکها، بوقوع خواهد پیوست. کسانی که خدمت به استعمارگران را حرفه خویش ساخته و با گفتن این سخن که: «کاپیتالیسم ملیت را بوجود می‌آورد و به همین دلیل کاپیتالیسم سیستمی پیشرو می‌باشد» تنها خود را فریب می‌دهند و چنین اشخاصی ممکن نیست که تبدیل به انسانهایی سوسیالیست شوند و احتمال اینکه خلق را متحمل دردهای سنگینی نمایند، بسیار است. آنان زندگی را که استیلاگران بر خلق تحمیل نموده‌اند و خونهایی را که ریخته می‌شود، نمی‌بینند. آنان می‌خواهند که با گسترش کاپیتالیسم استثمارگر، فواید ناچیزی را سهم خود نمایند و بدین دلیل تنها می‌توانند مبدل به برده و خدمتگزاران دشمن شوند.

موانع بیرونی در برابر مسئله‌ی ملیت در کردستان، استثمارگران می‌باشند. موانع و عوامل درونی نیز ساختار تشکیل شده از فئودالهای عشیره‌گرا می‌باشند که آنان تنها با وابستگی و ارتباط با نیروهای استثمارگر می‌توانند روی پای خود بایستند.

در جوامعی که نیروهای دینامیکی و درونی آنان سد راه شده‌اند و پیشرفتهای سیاسی در آنان ایجاد نشده است و نیز بدلیل حاکمیت استعمار، توانایی تشکیل رژیم سیاسی خود را پیدا ننموده‌اند. عرف و عادات سیستم فئودالیسم عشیره‌گرا بگونه‌ای آگاهانه بر این جوامع حاکم می‌باشد.

استعمارگران در برابر همبستگی ملی خلق با زنده نگهداشتن و تقویت آگاهانه‌ی عشیره‌گرایی، گروه‌گرایی و ... دائما موانعی را بوجود آورده‌اند و در چنین شرایطی ساختارهای خلق کرد بمانند پیکری که تا کوچکترین ذرات سلول خویش متلاشی شده باشد، درآمده و این موضوع باعث می‌شود که جامعه‌ی کرد بکلی متلاشی گردد.

همبستگی عشایر و قبایل در برابر پیشرفتهای اجتماعی و همزمان در برابر تشکیل ملیت موانع بزرگی را بوجود می‌آورد. با تداوم قیامهای ملی و اجتماعی تمام آن گروه‌گرایها، عشیره‌گرایها و قبیله‌گرایی‌های آگاهانه، جای خود را به راستیها و واقعیات ملی خواهد داد. مرکز و موسسات دینی و مذهبی نیز که از سده‌های میانه بجای مانده‌اند با کمکهای استثمار و استعمارگران و توسل به زور، توانسته‌اند تا امروز باقی بمانند.

در سده‌های میانه و در زیر حاکمیت اعراب و دین اسلام، بجای آگاهیهای ملی، مفاهیم امت اسلام قرار داده شدند. دین اسلام بسیاری از مذاهب و آیینهای دیگر را از میان برداشته و زخمهای عمیقی را در پیکر و ساختار خلق کرد به وجود آورد. مذهب‌گرایی به وسیله‌ی ترکهای عثمانی بمانند ابزار سیاسی در برابر ایرانیها «دولت صفوی» بکار گرفته شد. مسئله‌ی مذهب‌گرایی امروز نیز با وجود آوردن عقب‌ماندگی و انداختن خلق ما به جان همدیگر نقش خود را ایفا می‌نماید. دین و مذهب عاملیست که در سده‌های میانه بیش از هر زمان دیگری تقویت شده و با توجه به ویژگی‌های خود در برابر قیام‌رهای بخش ملی و نیز در برابر افکار زمان ما (تفکرات معاصر) بمانند مانعی بزرگ می‌باشد. این مسئله تنها می‌تواند در سیستم فئودال کمپرادور و استعمار جای گرفته و آنان را حراست نماید. چنین جبهه‌گیری نیاستی انسان را هنگام مبارزه و تلاش دچار اشتباه و برداشتی نادرست نماید. یعنی در برابر دین، مبارزه نمودن مسئله‌ای جدا بوده و کفر نمودن و رد آن نیز بدلیل آنکه خلق ما خلقی متدین و کاملاً وابسته به دین می‌باشد، مسئله‌ای دیگر است.

مسئله‌ی دیگر که در کردستان و در میان جامعه‌ی کرد بایستی مورد تحقیق قرار گیرد، مسئله‌ی وجود اقلیتها می‌باشد. در گذر تاریخ و در بسیاری از مراحل گوناگون اشغال، استیلاگری با هدفهای در دست گرفتن تجارت و نیز گسترش مناطق زیر حاکمیت خود، جمعیتی زیادی از اعراب و ترکها توسط استیلاگران در کردستان جای داده شده‌اند، علاوه بر آنان نیز اقلیتهایی بمانند آشوریها که از گذشته‌های دور در این سرزمین زندگی کرده و تا امروز نیز حیات آنان ادامه دارد، در بسیاری از مناطق و مراکز کردستان زندگی می‌نمایند. بدلیل اینکه کردها صاحب ملیتی نیرومند نگردیده‌اند، آن اقلیتها موجودیت خود را تا به امروز نگه داشته و بخشی از آنان که فقیر و کم درآمد بودند، بهمراه خلق کرد، در زیر فشار سیستم فئودال کمپرادور و استیلاگران، به استثمار کشیده شدند. قیام کردستان فشار و استثمار حاکم بر این اقلیتها را از میان برداشته و میدان و شرایط محیطی را برای پیشرفت آزادانه‌ی آنان آماده خواهد نمود.

در زیر استیلا‌ی کاپیتالیسم، تنها راه ایستادن در برابر انکار ملیت و رسیدن به همبستگی ملی، تداوم و تقویت قیام‌رهای بخش ملی می‌باشد. تا استعمار با تمام ابعاد خود از میان برداشته نشود، پیشرفتهای ملی حاصل نخواهد شد. افکاری بمانند چاره‌یابی مسئله‌ی کردستان در چارچوب ملی ترکها و امیدواری به

رفرم و اصلاحات در سیستم استثمار برای حل مشکلات، عدم درک درست اهمیت و نقش آزادی ملی، اساس و سرچشمه‌ی خود را از تفکرات نژادپرستان و ملی‌گرایان ملت فرادست می‌گیرد. تا این نظریه‌های غلط در مورد مسئله ملی رسوا نشده و بدور انداخته نشوند، قیام‌رهای بی‌بخش ملی نمی‌تواند قدرت گرفته و گام بردارد.

ت - سازماندهی و ساختار سیاسی

زمینه‌های ایجاد استثمار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در کردستان، به وسیله‌ی ترک‌ها بوجود آمده است و همانند دیگر نقاط جهان پیشرفت دادن سیاست‌های استیلاگرانه بر اساس اشغالگریهای نظامی انجام گرفته‌اند. حاکمیت ترک‌ها بر کردستان نیز با اشغالگریهای نظامی آغاز گردید، جامعه‌ی ترک‌هایی که در ابتدا کردستان را اشغال نمودند، جامعه‌ی تولیدکننده نبود. قوم «اغوز» چرخه‌های اقتصادی خود را با تاراج نمودن و بدست آوردن غنایم به چرخش درمی‌آوردند. آنان در سده‌ی یازدهم به کردستان یورش آوردند، در این دوران عشیره‌ها، فئودالها و بیگ‌های کرد بسیار نیرومند بوده و بهمین دلیل با ایستادگی و مقاومت آنان، نتوانستند سیستم خود را تداوم دهند. اوغوزها حاکمیتی درازمدت را بوجود آوردند و اتابک‌هایی که از سوی آنان در کردستان مستقر می‌شدند، در زمانی کوتاه در جامعه‌ی کرد حل شده و ترک بودن خود را فراموش نمودند.

در ابتدای حکومت عثمانی، در میان عثمانی‌ها و عشایر کرد، توافقهایی بوجود آمد، اما با گذر زمان کم‌کم توافقه‌ها به زیان بیگ‌های کرد از سوی عثمانیها لگدمال می‌گردید و در نهایت این توافقه‌ها و نقض آنان خود را بصورت حاکمیت ترک‌های عثمانی نمایان ساخت. بیگ‌های کرد آن زمان قدرت سیاسی خود را به یکباره از دست ندادند، بلکه در گذر تاریخ، هنگامیکه در برابر نیروهای عثمانی برای حفظ خودمختاری خود قیام و پیکار می‌نمودند، در نتیجه‌ی شکست آنان در این پیکارها، قدرت سیاسی خود را نیز از دست می‌دادند. به موازات آن نیز قدرت اداره‌ی سیاسی و نظامی ترک‌ها در مناطق کردنشین روبه افزایش می‌رفت. با پیشرفت و استقرار حاکمیت سیاسی و نظامی ترک‌ها، استثمار اقتصادی نیز تقویت گردیده و سنگینی بار خود را افزایش می‌داد. آنان بخشی از سرمایه‌های فئودالها و «اموال و املاک خلق» را بدست خود گرفته و بدین ترتیب حاکمیت سیاسی و نظامی ترک‌ها با حاکمیت و استیلا‌ی اقتصادی یکی گردید.

در مرحله‌ی جمهوریت ترکیه، با سرکوب شدن ایستادگی و قیام کردها، آخرین آثار قدرت سیاسی موجود در دست بیگ‌های کرد از میان رفت. در آستانه‌ی سال ۱۹۴۰ با اشغال کردستان توسط ارتش ترک، هیچگونه قدرتی در دست طبقات کرد باقی نماند و طبقه‌ی حاکم کردها نیز عقیم گردیده و دیگر تمام سرنوشت خویش را تسلیم و وابسته به ترک‌ها نموده و برای نگهداری اموال و املاک باقی‌مانده خویش از دست عموم، در زیر پرتوهای آفتاب خیال‌انگیز ترک‌ها جای گرفته و این موضوع مبدل به تنها فکر و مشکل آنان گردیده بود. طبقه‌ی ثروتمند کردها، جدای از نیروهایی که بتوانند اهداف ترک‌ها را در استیلا‌ی خلق عملی سازند (تعدادی اشقی‌ها)، هیچگونه قدرت سیاسی دیگری را در دست ندارند و این

مختصر نیز بدلیل شرایط موجود و دلایل آشکاری که ذکر گردید، بوجود آمده است. با رد شدن و از میان رفتن قدرت سیاسی بیگهای عشیره گرا و فتودال و با وجود آمدن میدانی برای اینکه بورژوازی کرد در آغوش بورژوازی ترک پرورش بیابد، آشکار شد که بورژوازی کرد قادر نیست مبدل بقدرتی سیاسی گردد و از نظر سیاسی نیز حاکمیت کامل ترکها اعمال شد. ترکها در دوران عثمانیها، کردستان را به چند ایالت (استان) تقسیم نموده و بدینگونه آنرا اداره می کردند. آنان در گذر تاریخ با تقسیم نمودن کردستان به چنین ایالات، مناطق و ناحیه‌هایی جدا از هم، بدین صورت حاکمیت خود را بر آنها اعمال می نمودند. امروزه نیز موسساتی دولتی که در کردستان بوجود آمده‌اند در چارچوب حاکمیت بورژوازی ترک قرار می گیرند. چنین حالتی برای حاکمیت نظامی نیز بکار برده می شود.

تا سال ۱۸۳۰ حاکمیت نظامی ترکها در کردستان ضعیف بود و تا این زمان کردها برای انجام خدمت سربازی برای عثمانیها فراخوانده نمی شدند. اما بدلیل شکستهای پی در پی دولت ترک در برابر اروپا و نیز بوجود آمدن جنبش‌های رهایی بخش ملی، خلقهای مسیحی مذهب دولت ترک عثمانی قانون خدمت سربازی در ارتش «ینی چری»^۱ را لغو نموده و ارتشی نوین از خلقهای مسلمان بوجود آورد و کردها نیز مجبور به انجام خدمت وظیفه‌ی سربازی گردیدند. بهمین منظور پس از سال ۱۸۳۰ ترکها یورشهای نظامی گسترده‌ای را بسوی کردستان آغاز نمودند.

در دوران جمهوریت ترکیه، نیروی ایستادگی کردها در هم شکسته شد و دشمن دیگر می توانست هرگونه سیاست خود را بر سر کردها فرض نماید. از جمله سیاست‌های دولت ترک این بود که هر کردی که به سن بیست سالگی می رسد، بایستی به مدت دو تا چهار سال خدمت وظیفه‌ی سربازی را در ارتش به انجام برساند. (این دوره در ابتدای تشکیل جمهوریت چهار سال بود و بعدها با توجه به شرایط، به دو سال کاهش یافت). کردها در ارتش ترکیه تنها امکان انجام کارهای ناچیز و پیش‌پاافتاده و یا کارهای سنگین و پرزحمت را داشتند، آنان بسیار تحقیر شده و در میان صف فرماندهان جدای از کردهای جاسوس و خائن، کرد دیگری دیده نمی شد. بورژوازی ترکها بصورتی مطلق بر ارتش حاکم می باشد. آنان روستائیان کردی را که به خدمت سربازی می گیرند، از تولد خود پشیمان می کنند و پس از آموختن درس «وطن» آنان را روانه‌ی روستاهای خود می نمایند. روستائیان کرد پس از پایان دوره‌ی سربازی، مانند رباطی به روستاهای خود برمی گردند و در تمام طول زندگی خود از «خاطرات سربازی» برای اطرافیان خود صحبت می نمایند. بدین صورت زهرچشمی که از سوی شوونیسم ترکها از آنان گرفته شده، به دور و بر خود نیز منتقل می نمایند. کردها اینگونه مبدل به برده می شوند. آنان معمولاً با زور یا برقراری حکومت نظامی در سطحی بالا، مجبور به خیانت نسبت به خلق خود می گردند که این نیز با وحشیانه ترین و جنایتکارانه ترین شیوه‌ی استیلای ترکها صورت می گیرد و یا بعبارتی دیگر، در زیر استیلای ترکها «کردستان از سوی اشغالگران و خائنان کرد» اشغال گردید.

^۱امپراتوری عثمانی وقتی به همسایگان و دیگر خلق‌ها حمله می کردند، جوانان آنان را اسیر می نمودند و به عنوان سرباز از آنها ارتشی تشکیل می دادند و پس از آموزش نظامی به جنگ می فرستادند. به این ارتش ینی چری می گویند.

تنها به دلیل عدم درک و بینش شیوهی حيله‌گرانه و وحشیانه‌ی پشت‌پرده‌ی استیلای ترکها، نایستی گناه را بر دوش کرده‌اند. چونکه این شیوه‌ی اندیشیدن مربوط به اشخاص خائن و خدمتکاران دشمن می‌باشد. امروزه در کردستان رفتن به دوره‌ی خدمت سربازی با طبل و سرنا و یا با بدرقه‌ی مادرانی که فرزندان خود را با کامیون به قبرستان‌ها می‌فرستند، وضعیتی بسیار کمیدی - درام می‌باشد. خلاصه اینکه حاکمیت نظامی و سیاسی ترکها در گذر تاریخ چنین بوجود آمد و امروز نیز بر اساس حاکمیت اجتماعی و نظامی نیرومند خود، تماما به استعمارگری ماهر مبدل شده است. استعمار سیاسی آنان نیز در گذر زمان با پایه‌های محکمی بنا گردیده و امروزه آن نیز بمانند استعمار اقتصادی آنان به اهداف خود می‌رسد. استعمار ترک از سویی سهمی در پنهان نمودن خویش داشته و از دیگر سو نیز با توجه به شرایط بین‌المللی و شرایط کردستان، می‌خواهد به گونه‌ای، استیلای خود را تداوم دهد.

کسانی که مفهوم شرایط و اوضاع تاریخ را نمی‌فهمند و یا بر اساس دفاع از منافع خویش، خود را نادان نشان می‌دهند، این عمل آنان به معنی مدارا کردن با احزاب چپی و راست و حرکت نمودن با آنان می‌باشد. آنان می‌خواهند شرایط حاکم را نه به صورت استعمار سیاسی، بلکه در پوشش «دموکراسی بورژوازی» دیده و این وضعیت را به دیگران چنین بشناسانند. بسیاری از عقاید و تفکرات سوسیال شون نیز می‌خواهند فیل را با یک موی آن بشناسانند. تفکراتی بمانند «کردها نیز می‌توانند جای خود را در پارلمان بگیرند، ترکیه نیز خود کشوری است که استعمار گردیده و نمی‌تواند کشور دیگری را استیلا نماید، تنها استعمارگران روسیه و آمریکا می‌توانند استعمار نمایند و نیروهای ترکیه برای چنین عملی در حد کافی نیست» تماما افکار رفرمیستها بوده و می‌خواهند بدینگونه واقعیات و راستیهای کردستان را بصورتی مبهم بیان دارند. این گونه تفکرات حرفه این افراد می‌باشد. در حالی که برآستی استیلای ترک به دلایل بین‌المللی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و تاریخی آنقدر نیرومند شده که با احزاب و پارلمان‌تارهای چپ‌گرا و راست‌گرای خود به حرکت در مسیر خویش ادامه داده و این قدرت را حق خود می‌داند. هنگامیکه هنوز دولتی به نام آمریکا وجود نداشت، کردستان زیر حاکمیت ترکها بوده و توسط والیهای ایالات و مفتشهای گوناگون و فرماندهان نظامی با در اختیار داشتن تمام صلاحیتهای سیاسی، حقوقی و ... بر کردستان حکمرانی می‌نمودند. در زمان ما نیز یعنی در دوران دولتهای امپریالیستی نیرومند، چشمهایی که این حقایق آشکار را نمی‌توانند ببینند و بفهمند، تنها در سربازی و وجود دارند که کمالیسم تا کوچکترین سلولهای آن را اشغال نموده است. برای اینکه انسان حقایق را به این مغزها و تفکرات بفهماند، می‌بایست زهر کمالیستی از درون آنها به بیرون ریخته شود. چونکه مغز یا سری که زهر کمالیسم در آن وجود دارد، بایستی از تن جدا گردد.

ذکر دوباره‌ی اشغالهای نظامی ترکها، بدور از فایده نمی‌باشد. صاحبان قدرتهای نظامی، در حد توانایی نیروهای نظامی خویش در تشکیل نیروهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حاکمیت بر جامعه موفق می‌شوند. این، واقعیت الفبای مارکسیسم می‌باشد. در میان نیروهای نظامی، اقتصادی و سیاسی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. ما در برابر افرادی که پیدا شده و می‌گویند ارتش ترکها در کردستان مستقر نمی‌باشد، بلکه این نیروها، ارتش دولتهای دیگر و یا امپریالیسم می‌باشد، تنها این پاسخ را می‌دهیم که، امروزه نه تنها در کردستان، بلکه در خاورمیانه نیز، ارتشی که منافع امپریالیسم را پاسداری می‌نماید، ارتش

ترک می‌باشد. حتی توسط این ارتش منافع بورژوازی ترک، چه در کردستان و چه در قبرس و چه در آناتولی تامین و حراست می‌گردد. در گذر سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰ یعنی دورانی که تأثیرات امپریالیسم ضعیف بود، ارتش ترک با بربریتی تمام و وحشیانه‌ترین شیوهی ممکن کردستان را اشغال نمود. حتی اگر «در آینده نیز ترکیه از کنترل امپریالیسم بیرون آید» شاید بازهم ارتش ترک بوسیلهی چپ‌گرایایی که می‌گویند ارتش امپریالیسم در کردستان می‌باشد، نه ارتش ترکیه، در کردستان باقیمانده و به اشغالگریهای خود ادامه داده و همانند گذشته کشتارها را تکرار نماید. ما به طور خلاصه می‌خواهیم بگوییم که بورژوازی ترک که از نظر نظامی با نیروی بسیار زیادی در کردستان مستقر گردیده‌اند، همان سیاستی را که در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی پیاده نموده‌اند، از نظر سیاسی نیز به آسانی در راستای استیلاگری خود به پیش می‌برند. در سیستم کاپیتالیسم، هر کس بمیزان قدرت خود حق سخن گفتن را داشته و تنها بهمان اندازه نیز آزاد می‌باشد.

قدرت بورژوازی ترکها نیز کفایت حاکمیت بر کردستان را می‌کند، امروزه نیز اشغال نیمی از جزیره قبرس بیانگر این قدرت می‌باشد. نحوهی اجرای سیاستهای استیلاگرانه‌ی ترکها از راه بکار گرفتن نمایندگان و پارلمان‌تارهای آنان صورت می‌گیرد. البته این به معنای لیبرال بودن ترکها نمی‌باشد چونکه آنان از نظر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز بر فتودالهای کمپرادور حاکمیت دارند. آنان طی روابط با فتودال کمپرادورها و با نام اختلاف بین احزاب می‌خواهند عشیره‌گرایی را قوت بخشیده و از این راه خلق را به جان یکدیگر بیندازند. تداوم دادن به فشار و کنترل فتودال کمپرادورها بر مالکان زمینهای بزرگ و کوچک و پنهان نمودن سیمای استیلاگر خود در زیر پوشش دموکراسی، شیوهی استعمار سیاسی بوسیلهی ترکها می‌باشد. اگر در کشوری استعمار سیاسی توسط نمایندگان مجلس و ملت حاکم مانند آنچه در ترکیه صورت می‌گیرد، انجام شود، این بدان معناست که سیستم استعمار در شرایط و مرحلهی راحتی قرار گرفته است. استعمارگران فرانسه و انگلیس نیز چنین شرایطی را داشتند. ژادهای زرد، سیاه و سفید در پارلمانهای پاریس و لندن جای می‌گرفتند، گویا آنان در پارلمان استعمارگران سیاسیت نمی‌کردند! در حالیکه هنگامی که این نمایندگان در فکر سیاست‌گذاری بودند، بسیاری از مستعمرات آزادی خود را بدست آوردند.

هر اندازه قیامهای رهایی بخش ملی پیش می‌روند، بازیچه‌ها و دلقک‌های دموکراسی نیز جای خود را به پوتینها و چکمه‌های ژنرالها، شکنجه، حبس و زندان و بمباران‌ها می‌دهند. اگر بهترین و راحت‌ترین مرحلهی حاکمیت سیستم استثمارگر نیز که تنها با روکش «دموکراتیک» جلا داده شده، برداشته شود، آن خونریزیها، شکنجه، جنایت، زندگی سرشار از درد و رنج بیان شده، دهها بار بیشتر در مورد کردستان صدق می‌نماید. با وجود همه‌ی این واقعیات، کسانی که بوخچه‌های خون‌آلود دسپوتیسم حاکم بر خلق و فتودال کمپرادورهای که عامل تداوم حاکمیت بر خلق بوده و خلق را بجان هم می‌اندازند، دموکراسی می‌نامند، آنان تنها می‌توانند تبدیل به خدمتکار ترکها شوند. آنان می‌گویند که می‌توان برای به‌مجلس رفتن و جای گرفتن در آن فعالیت نمود و این را «مبارزه‌ی دموکراتیک» می‌نامند. خود را «سوسیالیست» و «دموکرات» می‌نامند. جدای از صفت‌هایی که به خود می‌چسبانند، تنها کاری که از آنان برمی‌آید، خیانت و خدمت به دشمنان می‌باشد. جدای از قیامهایی که با هدف ریشه‌کنی استعمارگری صورت می‌گیرد، هر

جنبش دیگری در کردستان، خواه سازمانی بوده و خواه در مقام حزب باشد، گسترده یا محدود باشد، آزاد و یا پنهانی عمل نماید، هیچیک از اینها نمی‌توانند جنبشی دموکرات نامیده شوند.

اگر سیستمی برای نابود کردن خلقی دست به هرکاری بزند و در مکانیسم اداری و حتی در سازماندهی‌های عملی آن، امکاناتی برای مبارزات دموکراتیک اختصاص ندهد، امری طبیعی است، اگر ما حتی به رفتن بزرگترین فنودال کمپرادورهای کرد به مجلس ترکها «بله» نمی‌گوییم و نیز اگر ما به جمهوری ترکیه نمی‌گوییم «که ذره‌ای دموکراسی نیز در وجود آنان یافت نمی‌شود» همه و همه بدلائیل ذکر شده بالا می‌باشد.

مفهوم دموکراسی برای انقلابیون کردستان، مبارزه در برابر فنودال کمپرادورها و کسانی بود که خلق را زیر فشار می‌گذاشتند. کسانی که در زیر پرچم وطن‌دوستی گردهم آمده‌اند، از جمله‌ی نیروهای دموکرات به حساب می‌آیند که میان آنان به قوانین دموکراتیک عمل می‌گردد و کسانی نیز در زیر سایه‌ی پرچمی دیگر و جدای از پرچم وطن‌دوستی جمع شده‌اند، بشرطی که از سوی دشمنان فریب نخورده باشند، هیچگونه حق زیستن برای آنان قائل نمی‌شوند.

مختصر اینکه اداره‌ی کردستان بصورت امروزش، وحشیانه‌ترین شیوه‌ی استعمار یعنی استعمار ترکها می‌باشد که با ظرافت خاصی آن را به اجرا در می‌آورند. این سیستم پست‌ترین و خائن‌ترین افراد طبقه‌ی فنودال کمپرادور را نیز مورد حمایت خود قرار می‌دهد. بدین صورت به حالتی بی‌امان فشار خود را بر خلق وارد ساخته و در مناطق غیرشهری نیز با سازماندهی ژاندارمها، روستائیان را زیر فشار و کنترلی مداوم قرار داده و شهرها نیز توسط مقام‌های اداری و والیها، کادرهای نظامی و کمیسرهای امنیتی خود اداره نموده و زیر فشار قرار می‌دهند. علی‌رغم شاخه‌های آشکار سیستم اداره کننده‌ی ترکها، سازمانهای استخباراتی و اطلاعاتی ترکها یعنی MIT نیز از سویی این سیستم اداره کننده را سازمانی نمود. MIT گروهی از کردهای کردستان را نیز بصورت خیانتکار بخدمت خود گرفته و آنان را نیز بمنظور سد نمودن راه قیامهای رهای بخش ملی و بجان هم انداختن خلق بگونه‌ای پنهانی، سازماندهی نموده و از آنان بهره می‌گیرد. این سازماندهی مرکز و اساس تمام روشهای آشکار و پنهان استعمار و اشغالهای نظامی می‌باشد. تمام سیستمهای اداره کننده‌ی غیرنظامی، پلیس، ژاندارمری، احزاب بورژوازی و پارلمان ترک بر اساس سیاست اشغال در کردستان بنا گردیده‌اند و این حقیقتی انکارناپذیر است. برای تغییر این حقایق، نه نیروی سوسیالیست‌های شون و نه بهر صورت دیگر، نیروی بورژواها و خرده بورژوازی رفرمیست کفایت نمی‌کند. قیام رهایی بخش کردستان نظریات و تفکرات کسانی را که می‌خواهند بر سیاستهای استعمارگری و استثمارگری و استثمار و تاثیرات و اهداف آنان سرپوش نهاده و یا آنان را مشروع سازند، نابود خواهد ساخت و تمام مراتب خود را چنین خواهد پیمود و سر بلند خواهد ساخت.

بخش سوم

انقلاب کردستان

انقلاب کردستان

۱- میراث تاریخی که انقلاب کردستان بر اساس آن بنیان نهاده شده است.

امروزه برای انقلاب کردستان دو میراث باقی مانده است، نخستین میراث در گذر تاریخ و در محیطی انسانی و غنی و با خیزشی پیوسته در برابر حاکمیت بیگانگان و طبقه‌ی حاکم و شرایط و نیروهای طبیعی بوجود آمده و آن نیز شخصیتی است که صفات و ویژگی‌های مردانگی و دلآوری را با خود داشته و در گذر مقاومتها و پیکارهای خلق کرد، شکل گرفته است. میراث دوم نیز بر اساس خیانت به خلق، خدمت به دشمن، اپورتونیستی و خیانت ملی، دور شدن از تمام ارزشهای ملی و انسانی برای خدمت به دشمن و بر اساس سیاست دشمن، در جهت حاکمیت او بوجود آمده است. چنین شخصیتی دومین میراثی است که در گذر تاریخ کردستان شکل گرفته است. ما این دو میراث تاریخی را بصورت ۱۰۰٪ از همدیگر جدا می‌نماییم و تا جایی که بتوانیم، تاریخ خلق را حفظ کرده و آن را اساس مبارزات خود قرار می‌دهیم و بهمان اندازه نیز تاریخ طبقه‌ی حاکم را از این تاریخ مبارزاتی و انقلابی جدا نموده و بر دشمنان لعنت می‌فرستیم. اگر مقاومت ملتها نیز نتیجه ندهد، این خلقها چیزی از بزرگی و ارزش خود را از دست نخواهند داد. اگر امروز انسانیت بوسیله‌ی سوسیالیسم بسوی جامعه‌ی بدون طبقه در جهش می‌باشد، نقش مقاومت خلقهایی که حتی نامی از راستیها و هویت آنان در تاریخ، برده نمی‌شود، عاملی اساسی می‌باشد. خلق کرد نیز کمتر از دیگر خلقها مقاومت نموده و در مقایسه و نگرش نسبت به مراحل و طبقات اجتماعی، استیلایی که بر خلق کرد اعمال گشته، بر خلقهای دیگر اعمال نگردد. در برابر این استیلا و اشغال، خلق کرد مقاومت بزرگی از خود نشان داده‌اند. در حال حاضر نیز، سکونت کردها در مناطق مرتفع و کوهستانی و تبدیل شدن این مناطق به‌وطنی برای آنان، اثبات این واقعیت می‌باشد. تا دیروز نیز کماکان در برابر حاکمیت بیگانگان و عشایر، آزادی خویش را در مناطق کوهستانی حفظ نموده و با توجه به چنین وضعیت اسکانی، کردها از مدنیت دور ماندند. وجود وابستگی‌ها و تعصبات خانوادگی، به اندازه‌ای که شخص برای نگه داشتن ناموس این خانواده حتی می‌تواند خود را به کشتن دهد و حتی گاهی مانع پیشرفتهای سیاسی و اجتماعی می‌شود، هر چند بعنوان مقاومتی تاریخی و عرف بحساب می‌آید، اما برداشتی غلط و فهمی نادرست از حیثیت و مفهوم زندگی آزاد می‌باشد. آنان انگار که انتقام رنج خود، کشور خود و دور افتادن از انسانیت را می‌گیرند. آنان بگونه‌ای کهنه‌پرستانه سعی در حفظ کردن خانواده‌ی خود داشته و می‌خواهند آزادی خود را محفوظ دارند. این وضعیت دروغین زمان، درام انسان کرد می‌باشد. اگر چنین انسانی درك غلط مفاهیم آزادی، کشور، وطن، رنج و زحمت خود را دوباره با ارتباط دادن به مساله‌ی انسانیت تعریف نموده و معنای درست آنرا کسب نماید، هیچ هدفی نیست که نتواند به آن برسد. خونهایی که از خلق کرد در برابر اشغال جامعه توسط برده‌دارها، فئودالها، کاپیتالیسم استعماری آنان ریخته شده است کمتر از میراث مقاومت خلقهای مقاوم نیست. به عنوان نمونه از مقاومتهای بزرگی که در دویست سال اخیر از سوی خلق صورت گرفته، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: ۱۸۳۱-۳۶ رواندز، ۱۸۴۲-۳۸ بدرخان بیگ، ۱۸۵۶ یزدان شیر، ۱۸۷۹ بدرخانها، ۱۸۸۱ عیدالله

نهری، ۱۹۱۹ کوچگیری، ۱۹۲۵ پالو، گنج، هانی، ۱۹۳۰ آگری و سمکو، ۱۹۳۸ درسیم و ... همه‌ی این مقاومتها و سرهلدانه‌ها نیز بیانگر این است که از خلق کرد برای رسیدن به آزادی، خونهای زیادی ریخته شده است. هنگامی که آن آزادی از سوی دشمنان غصب گردید، خلق کرد به آسانی تسلیم نشد. دشمن با سیستم امپراتوری دولت خود را سازماندهی نموده بود و بدلیل آنکه کردها تجزیه شده بودند و عشیره‌ها نمی‌توانستند در میان خود همبستگی ایجاد نمایند، آنان نتوانستند به پیروزی دست یابند. علاوه بر دلایل ذکر شده، خیانتها و همکاریهای دائمی فئودالها و روسای عشایر با دشمن نیز، بر این مسئله تأثیری مستقیم داشتند. بهمین دلیل انسان نمی‌تواند خلق کرد را گناهکار دانسته و بگوید: «چرا آن مقاومتها به نتیجه نرسیدند!» برخی از حلقه‌ها با قیامهای جزئی توانستند آزادی خود را بدست بیاورند. اما اگر از این مقاومتها و قیامهای بی‌پایان کردها، رسیدن به آزادی حاصل نشده است، این بدان معنا نیست که خلق کرد، کمتر قیام و مقاومت نموده و یا اصلاً نموده است. بلکه دلیل عدم دستیابی به آزادی آنست که دشمنان این خلق بسیار فراوان و قدرتمند بوده و طبقه‌ی حاکم این خلق نیز خائن بوده و با همکاری با دشمن، خیانت را مسلک خویش ساخته بودند. امروز نیز خلق کرد مبدل به آلت و ابزار دست همگان گردیده است. این وضعیت و حالتی که خلق کرد در آن قرار گرفته، برای ما بسیار شرم‌آور می‌باشد. دشمنان امروزی این خلق سرزمین او را بمانند ملک خویش به کار می‌گیرند و ما نیز در برابرشان در حالت «بیچارگی» نظاره‌گر شده‌ایم و این، شرمساری ما را صدها برابر افزایش می‌دهد.

هدف ما از بیان چنین سخنانی چیست؟ آرنیکه ما می‌توانیم داشته باشیم، اینست که با افزایش کینه‌ی خود در برابر دشمنان و بر اساس سراسر تاریخ مقاومت خلق و در زیر رهبری سوسیالیسم علمی، درست‌ترین و راست‌ترین راه‌هایی بیابیم.

۱- شرایط و زمینه‌های بیرونی (عینی) فراهم شده برای انقلاب کردستان

در مرحله‌ی امپریالیسم، معنای پیشرفت و تکامل و تمام شرایط و زمینه‌های (اثرکتیو) برای انقلاب سرزمینهای زیر استعمار این است که آن کشور استعمار شده مبدل به حلقه‌ی اضافی برای سیستم کشورهای امپریالیستی می‌گردد. پیشرفت کاپیتالیسم در این حلقه، در ابتدا سبب پیدایش طبقه‌ی پرولتر و بدنبال آن طبقات مدرن و سایر طبقات می‌گردد. با تبدیل شدن سیستم امپریالیسم به سیستمی جهانی، چنین گفته می‌شود که زمینه‌های بیرونی انقلاب برای همه‌ی کشورهای زیر سلطه بوجود آمده است. تنها در مواردی استثناً، تعدادی مستعمره‌ی کلاسیک بوسیله‌ی اقتصاد کاپیتالیسم استعمار نمی‌شوند و این نیز بدلیل آنست که اقتصاد کاپیتالیسم در آن کشورها پیشرفت نموده است. البته نمی‌توان گفت که اصلاً شرایط و زمینه‌های خارجی برای این مستعمرات فراهم نشده و یا بوجود نیامده است، چونکه بعنوان نمونه: کشورهای انگلیس و فرانسه با وارد کردن اقتصاد کاپیتالیستی پیشرفته‌ی خود در مستعمراتشان، در زمانی کوتاه سبب پیشرفت کاپیتالیسم شدند و بدنبال آن در نتیجه‌ی این پیشرفت، شرایط و زمینه‌های بیرونی انقلاب در این مستعمرات بزودی فراهم گردید.

با توجه به این، کشورهایمانند ترکیه و پرتغال که اقتصاد آنان وابسته به امپریالیسم می‌باشد، بدلیل اینکه کاپیتالیسم را در مستعمرات خویش پیشرفت دادند، سبب بوجود آمدن موانع در مسیرهای بوجود

آمدن شرایط و زمینه‌های خارجی انقلاب در مستعمرات خود شدند. آنان پس از برقراری ارتباط با سیستم استعمار نو، کاپیتالیسم را در مستعمرات خود گسترش دادند و آن نیز سبب گردید که در آن مستعمرات شرایط و زمینه‌های بیرونی انقلاب و قیام خلق آماده شوند. در کردستان نیز در گذر زمانی بسیار در برابر وجود آمدن شرایط و زمینه‌های بیرونی برای قیام موانعی سد راه شده‌اند. در مرحله‌ی حاکمیت عثمانیها، با انجام اعمالی از قبیل، قرار دادن کردستان در حالتی که «با تمام دنیا قطع رابطه نموده» استثمار و حفظ جامعه‌ی فتودال برای وارد نمودن فشار زیاد بر خلق و نیز کشیدن حصار بر اطراف کردستان برای جلوگیری از تأثیرپذیری این جامعه‌ی فتودالی از کاپیتالیسم اروپا، موانعی را که می‌خواستند، بوجود آوردند. در مرحله‌ی جمهوریت ترکیه نیز بویژه در اواخر سال ۱۹۴۰ با انجام اعمالی از قبیل: اشغال نظامی، کشتار خونین و ایجاد «منطقه ممنوعه» بیشتر و بیشتر ارتباط کردستان با سایر نقاط دنیا قطع گردید. تا سال ۱۹۵۰ نیز در جلوگیری از تأثیر کاپیتالیسم بر کردستان، موانع لازم بوجود آمدند. تنها پس از این تاریخ بمانند آنچه پیشتر اشاره شد، در ابتدا امپریالیسم کم‌کم وارد مرحله‌ی استثمار نو گردیده و با وجود آمدن استعمار نو، کاپیتالیسم سرعت در ترکیه پیشرفت نمود. فتودالهای مستقل کرد نیز می‌خواستند سهمی در این پیشرفتها داشته باشند. بدین ترتیب آنان بطور طبیعی مبدل به اربابان زمیندار کاپیتالیست و کمپرادور گردیدند. در نتیجه در کردستان کاپیتالیسم استعمارگر پیشرفت حاصل نمود. استعمار کاپیتالیستی که امروزه در کردستان صورت می‌گیرد، با متلاشی نمودن جامعه‌ی فتودالی عشیره‌گرا که در گذر صدها سال، ارتباط آن با جوامع دیگر قطع شده بود و نیز ایجاد و شکل دادن اقتصادی که تماماً بر اساس غارت سازماندهی گردیده، در شکل‌گیری شرایط و زمینه‌های خارجی برای قیام سرعت ایجاد نمود. اگر در مستعمراتی که زیر اشغال نظامی درآمده‌اند، استعمار اقتصادی پیشرفت نموده، این بدان معناست که شرایط و زمینه‌های بیرونی برای قیام فراهم می‌باشد.

آموزش و پرورش پرولتاریا برای مبارزه‌ای درازمدت و بدست گرفتن اقتدار توسط سرزمینهای مستعمره و زیر حاکمیت سیستم دولتهایی بمانند ترکیه، با انجام سرهلدانه‌های زودگذر ممکن نمی‌باشد. برای وجود آمدن شرایط قیام، در ابتدا بایستی طبقه‌ی حاکم بمانند گذشته به اداره امور خود پردازند، لذا طبقه زیردست باید زندگی برده‌گونه گذشته را باردیگر نپذیرند. آنان باید با هدف وجود آوردن تغییرات و دگرگونی در اجتماع، مبارزات انقلابی را شروع نمایند. این مسئله هم برای کشورهای کاپیتالیست و هم برای مستعمرات صدق می‌نماید. بدلیل اینکه در سرزمینهای زیر استعمار، امکان مبارزات وسیع و سازماندهی فراوان نمی‌باشد، برای اینکه انسانهای مبارز بتوانند موسسه‌های استعمار را بی‌تأثیر نموده و خلق را سازماندهی و نیز موجودیت خود را حفظ کنند، انجام دادن توأم و همزمان مبارزات ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی، امری اجباری می‌باشد.

کسانی که می‌خواهند شرایط و زمینه‌های بیرونی برای انقلاب ما را بمانند آنچه در کشورهای پیشرفته وجود دارد و در شکل کاپیتالیسم پیشرفته تحلیل نمایند، تنها آنانند که نمی‌خواهند قیام صورت گیرد و یا کسانی هستند که از انقلاب می‌گریزند.

شرایط و زمینه‌های داخلی نیز با توجه به نحوه‌ی سازماندهی و سیستماتیزه شدن و میزان علم طبقه‌ای که بیشترین بهره را از وقوع انقلاب می‌برد تعریف و تشکیل می‌شود. تئوری قیام نیز از تحلیل درست و واقعی شرایط و وضعیت کشور بوجود می‌آید. برنامه و پروگرام قیام نیز از این تئوری منشا و مبدا گرفته است. ویژگیهای قیام، وظائف، نیروهای اصلی و اساسی آن و روابط پیمانهای ملی و بین‌المللی را بصورتی خلاصه مفید و اساسی بیان می‌دارد. چگونگی و میزان کیفیت در انجام کوچکترین کارها و سود بردن از سیستم سوسیالیسم مطلق، اساس و مبدا خود را از برنامه‌ی قیام می‌گیرد و آن نیز نشان دهنده‌ی اینست که شرایط و زمینه‌های داخلی بصورتی پی در پی بوجود آمده و به میدان می‌آیند. پس از بوجود آمدن و فراهم شدن شرایط و زمینه‌های درونی، راه قیام مستعمره از پیکاری شورانگیز می‌گذرد. اگر در سرزمین‌های زیر استعمار، سیستمی نظامی برای پیشبرد این پیکار بوجود نیاید، آنان یا مبدل به گروهی گزافه‌گوی شده و یا متلاشی و نابود می‌شوند.

برنامه و تئوری قیام و انقلاب کردستان، در نتیجه‌ی تحلیل شرایط و زمینه‌های بیرونی، بوجود می‌آیند. بوجود آوردن تئوری قیام و انجام برنامه‌ریزی و تلاش و فعالیت و مبارزه تحت رهبریت آن، نخستین گامهایش برداشته می‌شود.

بدلیل اینکه روشنفکران کرد از هر نظر بویژه از نظر فکری، همگی وابسته به دشمن می‌باشند، در تحقیق و تحلیل درست تاریخ سرزمین خویش و نیز در تحلیل شرایط موجود و آشکار، بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی از خود نشان داده‌اند. در زمان ما کم کم این وضعیت در حال از میان رفتن و سپری شدن می‌باشد. تاکنون جنبش‌هایی که در راستای گسترش تئوری قیام ظهور کرده‌اند، نتوانسته‌اند در نتیجه‌ی طبیعی آزادی بیان علیه واقعیت‌های سوسیالی‌شوون یا خرده بورژوازی رفرمیست گرد آیند و این وضعیت سبب گردیده که خیزش روشنفکران جوان در هیئت مبارزه‌ای وطن‌دوستانه و قیامی راستین درنیاید.

جنبش ما، جنبشی است که بر اساس تفکر بر روی راستیهای کردستان و خیزشی در راستای آنان قامت استوار نموده و تئوریهی است که اساس آن بر حقایق و واقعیت‌های سرزمین ما بنا نهاده شده است. کسی که از این تئوری مدد می‌گیرد، رهبری نمودن خلق را از نظر سیاسی، ایدئولوژیک و سازماندهی با توجه به این برنامه‌ریزی، وظیفه‌ی تاریخی و مقدس برای خود می‌داند.

۲- ویژگی‌های قیام و انقلاب کردستان، وظایف و هدفهای آن

برای درک و ویژگی‌های یک قیام، ابتدا بایستی دانست کدام قیام در کدام دوران تاریخی صورت گرفته و هدف آن چاره‌یابی کدام مشکل اساسی می‌باشد.

قیام کردستان، انقلاب کوریست که هیچگاه در آن تناقضهای ملی کاسته نشده، بلکه برعکس در دورانهای مختلف تاریخ این تضاد و تناقض‌ها بیشتر شده، بدین سبب تأثیرات سده‌های میانه را در خود حفظ کرده و هر زمان آن را قوت بخشیده است. فشار ملی ترک‌ها در گذر تاریخ پیوسته در حال افزایش بوده و هم‌اکنون نیز در پوشش فشارهای کاپیتالیسم ترک خود را نمایان می‌سازد. این بیانگر آن است که

مرحله‌ی نخست انقلاب کردستان بمعنای انقلابیست که از نظر ملیت پیشرفت می‌نماید. بدون حل مسئله ملیت کردها در اولویت، هیچ مشکل دیگری چاره‌یابی نخواهد گردید. چونکه اساسی‌ترین و نخستین تناقض در کشور ما، مسئله ملیت می‌باشد و رسیدن به چاره‌یابی برای تمام تضادها و تناقض‌های دیگر، وابسته به چاره‌یابی برای مسئله تناقض‌های خلق می‌باشد. عامل اساسی در عدم پیشرفت نیروهای تولید در کردستان و نیز عدم پیشبرد و تکامل زبان، فرهنگ و تاریخ ملی و اینکه کشور ما هنوز هم از بند ویژگی‌های سده‌های میانه رها نشده است، از تضادهای ملی سرچشمه گرفته است. افکار و عقایدی که تناقض ملی را نخستین و اساسی نمی‌دانند، در خدمت استعمارگران و کهنه‌پرستان می‌باشند. از مسایل و مشکلات دیگری که چاره‌یابی آنان وابسته به حل تناقض ملی می‌باشد، تضادهای میان خلق و فئودال کمپرادور می‌باشد، این نیز یکی از ویژگی‌های قیام کردستان است. تا تناقض میان خلق و استعمارگران، طی مبارزه و جنبشی انقلابی و دموکراتیک در برابر استعمار حل نگردد، این مسئله نیز چاره‌یابی نخواهد شد. این مسئله نیز بدلیل شرایط تاریخی حاکم بر کردستان بوجود آمده و تداوم یافته است. همچنین بدلیل تشابه غیرمعمول فشار ملی ترک و فئودالها که جدا دانستن و فاصله انداختن میان آنان امکان‌پذیر نمی‌باشد، بخش بزرگی از فئودال کمپرادورها بدلیل بدل شدنشان به جاسوسان دشمن، نمی‌توانند نقشی جدای از نمایندگی استعمارگران داشته باشند. بهمین دلیل ایجاد فاصله میان قیام و انقلاب ملی و دموکراتیک، در نظر گرفتن مراحل جدای از هم، برای چاره‌یابی‌های ملی و دموکراتیک کاری نادرست و غیر معقول می‌باشد. بدلیل ادغام و اختلاط تناقضهای ملی و طبقاتی در میان هم، قیام ناگزیر است تا در چاره‌یابی هر دو مسئله، مبارزه‌ای توأم و به موازات هم را به پیش برده و انجام دهد. بویژه بخشی از مبارزه که در برابر قشر جاسوس می‌باشد، وظیفه‌ایست که می‌بایست با شتابی بسیار و در آغاز این امر صورت پذیرد. این مساله برای قیام کردستان دارای ویژگی خاص بوده و با این ویژگی خود انقلاب کردستان، انقلابی ملی-دموکراتیک می‌باشد. دوران پس از انقلاب اکتبر را دوران انقلابهای بورژوا-دموکراتیک می‌نامیدند. پس از انقلاب اکتبر دوران انقلابهای بورژوا-دموکراتیک بسرآمده و دوران انقلاب پرولتاریا آغاز گردید.

انقلابهای بورژوا دموکراتیکی را که از انقلاب پرولتاریا تاثیر می‌پذیرفتند، انقلاب‌های «دموکراتیک نو یا دموکراتیک خلقی» می‌نامیدند. قیام دموکراتیک خلقی بدون گذراندن زمان زیادی، تبدیل به قیام و انقلاب سوسیالیستی می‌گردد. اما یک خلق تا در گذر مدت زمانی بسیار، انقلاب دموکراتیک انجام ندهند، نمی‌تواند با شتاب به سوی انقلابی سوسیالیستی رو کند. نخستین آرمان انقلاب کردستان، از میان بردن استعمارگری ترک می‌باشد. این استعمار آزادی سیاسی، فرهنگی و نیز زبان مادری کردها را از آنان سلب نموده و نابود گردانیده. همچنین سبب تخریب نیروهای تولید گشته است. نیروهای یاری‌دهنده‌ی این استعمار نیز در بیرون، امپریالیسم و در درون، فئودال کمپرادورهای کرد بوده‌اند. روابط اقتصادی این نیروها با یکدیگر بسیار نیرومند بوده و بهمین دلیل آنها نیز از جمله اهداف انقلاب کردستان می‌باشند. شرایطی که کردستان در آن قرار دارد و جنبشی که در این شرایط بتواند مبدل به خیزشی انقلابی گردد، بایستی آن سه نیرو را هدف نخستین خود کنیم. کسانی که می‌خواهند حاکمیت ترکه‌ها را که بر اساس ویژگی‌های امپریالیستی و یا فئودالیسم داخلی اعمال می‌شود، پنهان نمایند، مفهوم این عمل آنان خدمت به

استعمار و کهنه‌پرستی می‌باشد. پیکار و مبارزه در برابر امپریالیسم و فئودالهای درونی، به معنای پیکار با حاکمیت و استعمار ترکها می‌باشد. چونکه استعمارگری ترکها از سوی این دو نیرو تقویت شد، آن نیز تامین کننده‌ی منافع آن دو نیرو می‌باشد. لذا پیکار با استعمارگری ترک نیز به معنای پیکار بر ضد این دو نیرو می‌باشد.

وظایف قیام کردستان، از آرمانها و ویژگی‌های آن سرچشمه می‌گیرند. بجای آوردن این وظایف، سبب رسیدن به کردستانی آزاد، مستقل و دموکراتیک می‌شود. ایجاد کردستانی مستقل تنها به روش زیر ممکن می‌باشد:

پیش از اینکه حاکمیت استثمارگران در ابعاد اقتصادی، صنعتی، مالی، تجاری، کشاورزی و نیز استثمار حاصل رنج و زحمت انسان از میان برداشته شود، بایستی موانعی که بر سر راه پیشرفت زبان، فرهنگ، تاریخ، اجتماع و نیز پیشرفتهای سیاسی و رسیدن به آزادی وجود دارند (اشغال نظامی و استعماری سیاسی) در نخستین گام از میان برداشته شوند. پس از اینکه استثمار در این ابعاد تصفیه گردید، کردستان می‌تواند در مسیر پیشرفتهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی قرار بگیرد. تشکیل کردستانی آزاد و دموکراتیک نیز با از میان برداشتن فشار سنگین فئودال کمپرادورها بر روی اجتماع، امکان خواهد داشت. پس از اینکه این فشار بر اجتماع از میان برداشته شود، زنان روستایی و همه‌ی اقلیتها و تمام شاخه‌های اجتماعی، آزاد خواهند گردید.

برای به جا آوردن این وظایف در برابر استثمار و فشار آن، تنها راهی که وجود دارد اینست که سازماندهی سیاسی و نیز جبهه‌ی مبارزه و رهایی ملی را تحت رهبری سوسیالیسم علمی بوجود آورده و سیستم و نیرویی وابسته (ارتش خلق) و در ارتباط با این جبهه برای پیکار تشکیل بدیم. برای پیشبرد و معنادادن به جبهه‌ی حزب و ارتش نیز بایستی مراکز آزاد برای سازماندهی کارگران و دهقانان، دیگر طبقات اجتماعی و زنان تاسیس گردند.

پس از به انجام رسانیدن اینها، این وظایف نیز تحت رهبری مرکزی دموکراتیک خلق ایجاد می‌گردد. از نظر اقتصادی نیز تحت مدیریت و رهبری مرکزی و برنامه و سازماندهی دولت، مالکیت خصوصی نیز در میان سرمایه‌های دولتی جای گرفته و بر این اساس به ترتیب: صنایع سنگین، فرهنگ، کشاورزی، تجارت و ... در معنای عام و سیستم اقتصادی امکان پیشرفت را پیدا می‌نماید. بدنبال استقلال و حاصل شدن پیشرفتهای اقتصادی و سیاسی، زبان، فرهنگ، سیستم آموزشی و اجتماع نیز پیشرفت نموده و تمام آنها به موازات هم به پیش می‌روند.

رسیدن به استقلال سیاسی و اقتصادی، برای تاسیس موسسات و اداراتی عام در راستای تحقیقات و پژوهش‌های صنعتی، زبانی، تاریخی، برای استفاده‌ی عموم و نیز بهره بردن برای ایجاد فرهنگی ملی و دموکراتیک و همچنین برای اینکه هر کس و در هر گونه شرایط زندگی، بتواند از آموزشهای علمی و ... برخوردار گردد، امری ضروری بوده و بدون دستیابی به استقلال سیاسی و اقتصادی چنین امکانی بوجود نخواهد آمد.

۳- تاکتیک‌ها و روشهای انقلاب کردستان

زور و قدرت در طول تاریخ همیشه دو نقش مهم را ایفا نموده است: نخست؛ زور، مانعی را در مسیر و راه پیشرفت نیروهای تولید، تشکیل داد و بمانند نیروی فشاری بر خلقها بوده و بدینصورت می‌خواست بر خلقها حاکم شود. این نیروی زور، نیرویی مرتجع و کهنه‌پرست می‌باشد.

دوم؛ نیرو و زور نوع دوم کاملاً برعکس نوع اول می‌باشد. یعنی در صدد است که موانعی را که سد راه نیروهای تولید می‌شوند و نیز ارتباط این نیروها با نیروهای مرتجع را قطع و تخریب نموده و فشار و حاکمیت بیگانگان را از سر خلقها بردارد. این نیروی زور، نیروی انقلابی و مبارز می‌باشد. با توجه به بکارگیری نیروهای زور، نیروی زور دوم مفهوم پیدا می‌کند:

معنای نخست: نیرویی که می‌خواهد تناقض میان نیروهای تولید و نیروهای وابسته به تولید را چاره‌یابی نماید، این زور، نیروی زور درونی می‌باشد.

معنای دوم: این نیروی زور، نیروی حاکم بر عشیره، طبقه و خلق می‌باشد که قدرتی بیرونیست. اگر نیروی زور درونی برای از میان برداشتن موانع راه نیروهای تولید و از بین بردن نیروهای کهنه‌پرست به میدان آید، نقشی مبارزاتی و انقلابی و پیشرو را ایفا خواهد نمود؛ اما اگر هدف آن تداوم ارتباط با نیروهای کهنه‌پرست و سد راه نیروهای تولید باشد، نقشی ارتجاعی و ضد انقلابی را ایفا خواهد نمود. نیروی زوری که در دست طبقه‌ی استثمارگر قرار دارد، بندرت نقش پیشرو را به خود می‌گیرد و به طور عام و بیشتر نقشی کهنه‌پرستانه را ایفا می‌نماید. در مرحله‌ای که شکل جوامع تغییر می‌یابد و در مناطقی که شاخه‌های قیام منشعب گردیده و یا مکانهایی که در آنان صورت گرفته، این قیامها در زمان فوران خود بیشتر نقشی انقلابی ایفا می‌نمایند. اما اگر حالتی عکس این باشد، یعنی هدف آنان فشار وارد کردن و زور بر عشایر، خلقها باشد، نقشی کاملاً مرتجعانه را به خود می‌گیرند. بدین ترتیب نیرویی که همیشه، عشایر و خلقها را از زیر فشار و ظلم و زور استیلاگران بیرون می‌آورد، نیروی قیام و مبارزه بوده که نیرویی پیشرو می‌باشد.

وقتی نیرو و قدرتی بیرونی و کهنه‌پرست بر خلقی تحمیل می‌شود، یا آنرا کاملاً نابود می‌نماید و یا تغییر داده و در برابر آن خلق شکست می‌خورد. وقتی که شکست خورد، یا تماماً توسط خلق به بیرون رانده می‌شود و یا در صورت حل شدن در میان خلق، تجزیه و نابود می‌گردد.

هر قدر نیروی زور کهنه‌پرست در کشوری بسیار و سازماندهی شده باشد، نیروی قیام و انقلاب نیز ناگزیر است بهمان اندازه پر قدرت، منظم و سازماندهی شده باشد. در طول تاریخ تمام نیروهای سازماندهی شده و قدرتهای زورگو، تنها توسط نیرو و قدرت زورگوی دیگری، خراب شده‌اند. در گذر تاریخ و در دوران ما نیز هیچ نیروی بطور طبیعی و بخودی خود تخریب نگردیده است. بلکه هر زمان در میان نیروهای قیام و انقلاب و قدرتهای کهنه‌پرست مبارزه‌ای وجود داشته است. برای پایان مبارزه میان

این دو قدرت زورگو و نیرو، یا بایستی قدرت ارتجاعی تصفیه گردد و یا دلایل مبارزه‌ی میان این دو نیرو باقی بماند.

در گذر تاریخ، قدرت و زور کهنه‌پرست خارجی بر کردستان اعمال شده است. هر قدرتی که متوجه کردستان شده، بطور مداوم نقش ویرانگری را در کردستان ایفا نموده است، در طول تاریخ طبقات اجتماعی، تمام نیروهایی که بر کردستان حاکم بوده‌اند، بدون استثنا بیگانه بوده و بصورت سیستمهای قدرتمند اعمال شده‌اند. این ویژگی زور و قدرت باعث عدم پیشرفت نیروهای تولید و اجتماعی و سبب ریشه‌ای فقر در کردستان می‌باشد.

قدرتی که امروز نیز بر کردستان حاکم می‌باشد، نیروی بیگانه و کهنه‌پرست بوده و بگونه‌ای ژرف و گسترده خود را در اجتماع سازمان داده است.

این ماهیت کلی حاکمیت و زورمداری که متعاقب ظهور تاریخ جامعه طبقاتی چه به لحاظ عام و چه ویژه - که هر دو موضوع را پیشتر در این مجال تشریح نمودیم - راهکارها و تاکتیک‌های انقلاب کردستان را برای ما اثبات و تنویر می‌سازد.

مادام که قدرت بیرونی تا این حد بصورت گسترده سازماندهی شده و هرروز، ساعت، دقیقه و ثانیه‌ای در صدد تأثیرگذاری بر خلقمان است، باید قدرت و زور انقلابی که در راستای منافع خلقمان است، با ضد انقلاب، هرروز، ساعت، دقیقه و ثانیه‌ای در پیکار باشد. پس بایستی در مقابل زورمداری مخرب، چپاولگر و ناحق تحت امر ضدانقلاب، زور و قدرت خلاق، به حق و انقلابی یک جامعه تحت امر خلقمان را بیافرینیم! علم هم غیر از این راه، راه دیگری برای رسیدن به جهانی نوین را هنوز کشف ننموده؛ اما این ریزویونیست‌ها و رفرمیست‌ها را در بر نمی‌گیرد! زیرا آنها ادعا می‌کنند که راهی نوین تحت نام «توسعه و تعالی اجتماعی در کمال آشتی» یافته‌اند که متعاقب زورمداری کهنه‌پرستانه بورژوازی، خلق جهانی نوین را نوید می‌دهد. می‌توانند ادعا کنند؛ ولی جهانی که آنها در صدد آفرینش آن هستند، دنیایی وحشی بورژوازی می‌باشد که مدت‌هایی مدید است جهان را فراگرفته. همچنین آنها (ریزویونیست‌ها و رفرمیست‌ها) بدون اینکه با انحصارگران مبارزه‌ای بکنند و با استعمارگری نبردی رویارو داشته باشند، بصورت جزء جزء - با افزایش شمار نماینده، وزیر، مستشار، مدیرکل و ژنرال‌ها - اقتدارگری را از بورژوازی به ارث می‌برند. چه‌بسا می‌توانند به ارث برند، اما به یک شرط؛ آن هم این است که خود هم به جزیی از غلامان و خدمتگذاران بورژوازی تبدیل شوند. زور و قدرتی که انقلاب کردستان از آن بهره می‌گیرد، بسته به ماهیت زورمداری ضدانقلاب است. اگر پی نبریم که ضدانقلاب چگونه ماهیت زورمداریش را شکل عملی می‌بخشد، ابزار دست چه کسانی است و در نخستین مرحله چه اقشاری را مورد هدف قرار می‌دهد، نمی‌توانیم در مقابله با آن، به صورت صحیح؛ ماهیت زور و قدرت انقلابی‌گری، ابزارهای آن و اهداف آغازینش را مشخص و تعیین نماییم. اما تمامی مبارزات رهایی‌بخش ملی خلقها دارای یک قاعده هستند که همه، آن را دریافته‌اند، آن هم این است که: یک خلق، بدون توجه به اقلیت و یا اکثریت بودن خویش به لحاظ جمعیتی، اگر درصدد انجام نبرد و مبارزه است، باید آماده پیشبرد یک جنگ خلقی درازمدت باشد. این جنگ، با گذار از مراحل تکاملی، یک خلق را به آزادی و

رهایی می‌رساند. این قاعده برای ما هم مصداق دارد. اگر خلق کرد جرأت نبرد کند، مسلما باید با گذار از مراحل متفاوت تکامل و تعالی، برای پیشبرد یک جنگ خلقی آماده گردد.

تاکتیک‌های انقلابی از جانب جنبش بنیان یافته و مطابق شرایط آشکار میهن مربوطه تعیین می‌گردد. حال، انقلاب یک میهن که بایستی بالضروره مراحل متفاوت و درازمدت را پشت سر بگذارد، نخستین مرحله و یا تاکتیک آن با تکیه با روش‌های زور و قدرت در هیأت یک جنگ خلقی به چه صورت خواهد بود؟ در چنین میهنی، تاکتیک‌های انقلابی با توجه به شرایط آشکار آن، طی مبارزات عملی و از بطن آزمون‌های انقلابی دیگر خلق‌های جهان برگرفته می‌شود. در کشوری که شبکه‌های جاسوسی و سازمان‌های اطلاعاتی همچون شبکه‌ای درهم تنیده شده‌اند، تاکتیک‌های انقلابی، مبارزه با سازمان‌های اطلاعاتی و دستجات جاسوس گشته در اولین مرحله می‌باشد و همچنین می‌تواند سازماندهی‌ای مناسب و درخور این مبارزه باشد. اگر چنین انقلابی با توسل به آن سازماندهی و تاکتیک‌های مبارزاتی آن، سالها تغذیه نشود و پولادین نگردد، پیشرفت نمی‌کند.

البته که بیانات مذکور انقلابیون را مخاطب قرار می‌دهد نه رفرمیست‌های بورژوا و خرده‌بورژوازی خیلی وقت است خود را فروخته‌اند. هم و غم آنها استقلال و آمادگی جهت سازماندهی و مبارزه در راه آن نیست، بلکه در عین نوکری استعمارگران، خوردن چند تکه استخوانی بیشتر و کاسه‌لیسی است. در نظر آنها، انقلابیون «ماجراجویانی ترسناک» هستند که سعی در انجام کارهایی دارند که هنوز زمان آن فرانسیده.

۴- انقلاب کردستان؛ نیروی اساسی آن و هم‌پیمانی‌هایش

اگر یک جنبش انقلابی، نتواند بطور صحیح نیروی اساسی و متفقان خود را تشخیص دهد، مسلما آن جنبش شانس و امکان رسیدن به پیروزی را نخواهد داشت.

تاریخ کردستان مملو از اشتباهاتی است که طی انقلاب‌ها، نتوانسته بصورت صحیح نیروهای اساسی خود را بکار بندد و دست به انتخاب متفقینش بزند و این برای خلقمان بهایی سنگین در برداشته. مثلا، اشتباه محرز جنبش خاص جنوب کردستان در سال ۱۹۷۴، نمونه کاملا بارز و عبرت‌آموز آن می‌باشد.

یک جنبش انقلابی بایستی بر کدام نیروی اساسی تکیه کند، پذیرش کدام نیروی متفق را در اولویت قرار دهد و کدامها را در درجه دوم اهمیت قرار دهد؟ چه‌بسا شرط اساسی رسیدن یک جنبش انقلابی به پیروزی، بسته به نوع پاسخ مثبتی است که به این سؤالات می‌دهد.

یک تحقیق عمیق در مورد شرایط پرواضح کردستان، سبب می‌گردد که هویت نیروهای اساسی و متفقان درجه اول انقلاب مبرهن و هویدا گردد. به سبب اینکه امکان توسعه کاپیتالیسم ملی وجود نداشته و به تبع آن طبقه بورژوازی ملی به وجود نیامده و همچنین خرده‌بورژوازی شهری نیز از طریق پیوندهای مادی به استعمارگری ترک و قشر فتودال - کمپرادور وابسته بود، تنها، هم‌پیمانی کارگر- روستایی به

عنوان نیروی اساسی باقی می‌ماند. همبستگی کارگر- روستایی برای انقلاب کردستان، مبدل به بک همبستگی اساسی و مهم گشته که شرط دوری‌ناپذیر پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک می‌باشد. تشخیص و تعیین نیروی بنیادین بسیار مهم است اما کفایت نمی‌کند. لذا باید متفقان دیگر انقلاب را به مثابه نیروی اساسی همبسته هم بصورت صحیح مشخص ساخت. غیر از نیروی متفق اساسی مسئله متفقین دوم و سوم چنان است که متعاقبا در عین افزایش شمار دوستان، شمار دشمنان را تقلیل داد و اینگونه، دشمن خطرناک را تنها ساخته و بدین ترتیب آنهای دیگر را مطابق درجه اهمیت‌شان ترتیب‌بندی نماییم. به همین دلیل در هنگامه رسیدن به پیروزی، متفقان نخستین و دومین هم از سلسله مراتب اهمیت برخوردار می‌گردند.

نخستین متفقان انقلاب کردستان شامل دو حلقه می‌باشد: طبقه جوانان- روشنفکران نخستین حلقه را تشکیل می‌دهند، بویژه با ایفای نقشی عظیم در مرحله آغازین انقلاب، مهم‌ترین و مطمئن‌ترین متفق در تعالی انقلاب و رساندن آن به پیروزی است. طبقه خرده‌بورژوازی در مرکز و نیروهای ملی دیگر هم دومین حلقه را بوجود می‌آورند و بویژه در دوره‌های پیشرفت و ارتقای انقلاب به صفوف مبارزه ملحق می‌گردند.

دومین متفقان انقلاب کردستان هم از سه حلقه تشکیل می‌گردد: نخستین حلقه؛ همبستگی با جنبش‌های میهن‌دوست موجود در دیگر بخش‌های کردستان است؛ دومین حلقه؛ همبستگی با جنبش‌های موجود در کشورهایی است که کردستان را به مستعمره تبدیل نموده‌اند؛ سومین حلقه هم؛ متشکل از کشورهای سوسیالیستی، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، جنبش‌های کارگری موجود در کشورهایی است که کاپیتالیسم گسترش یافته و تمامی توافقاتی که موجب تعالی و رشد انسانیت می‌گردند. این همبستگی و هم‌پیمانی که با مبارزه‌ای صبورانه و پرددت ایجاد می‌گردد، موجب شکست‌ناپذیری انقلاب کردستان خواهد گشت. اما جنبش‌های رهایی‌بخش برای مطرح ساختن تمامی این همبستگی‌ها باید به‌مثابه شرط اساسی، خود را با توسل به تئوری، برنامه، ارتقاء سازمان و تاکتیک‌هایش به افکار عمومی بشناساند. از طریق برنامه‌ریزی صرف بر سر میز جلسات، نمی‌توان این همبستگی‌ها را تحقق عملی بخشید. نیرومندانه‌ترین همبستگی‌ها و هم‌پیمانی‌ها طی تاریخ و امروز، آنهایی هستند که در گرماگرم جنگ تحقق یافته‌اند.

جنبش‌های رهایی‌بخش کردستان، طی مبارزاتی عظیم، همچنانکه متفقانش را با توجه به درجه اهمیت‌شان تشخیص می‌دهد، همانگونه، به ماهیت دشمنانش نیز پی می‌برد. در این خصوص، مهم‌ترین نکته که نباید فراموش گردد، تلاش مداوم برای یافتن اشخاصی از طبقات حاکم متفاوت در دوستی با جنبش انقلابی است. جنبش‌های رهایی‌بخش کردستان، در ارتباط با ساختار همبستگی موجودش، جانبدار حل اختلافات میان طبقات خلق با توسل به راهکارهای اقناع و احتراز از هرگونه راه‌حل زورگویانه است. البته در این زمینه بایستی جریانات متفاوت از خلق یعنی آنهایی که مبارزات خلق را تجزیه نموده و موجب فروپاشی آن می‌گردند و همچنین ملت حاکمی را که در ذات آن نوکری طبقات استعمارگر و فئودال- کمپرادور نهفته است و ملتی که توسط جریانات سوسیال‌شوون زبردست می‌گردند، با جریانات رفرمیست و تسلیمیت‌پذیر بورژوا و خرده‌بورژوا تمیز داد.

جنبش رهایی بخش کردستان، مسئله انقلاب در دیگر بخش های کردستان را بطور اساسی مسئله خاص خلقی می داند که در آن بخش زندگی بسر می کنند. متعاقب این، در مقابله با نیروهای امپریالیست-استعمارگر که به زور اتحاد میان خلق ها و رابطه خلق و میهن کردستان را فروپاشیده و در ضدیت با اراده خلق کرد می باشد، با توسل به متدهای انقلابی متناسب با اراده خاص خلق موجود هر بخش مجدداً آن را حیات می بخشد و به نوسازی آن می پردازد. یک مبارزه درازمدت در نتیجه تحقق این مبدأ اعتقادیمان، آشکارا معنایش را در شعار کردستان مستقل، متحد و دموکراتیک باز می یابد.

جنبش رهایی بخش کردستان، ایجاد رابطه و اتفاق با خلق و نیروهای انقلابی کشوری که هر یک بخشی از کردستان را به مستعمره تبدیل نموده اند را یک ضرورت طبیعی برمی شمرد. در این زمینه به مثابه یک مبدأ اساسی، در قبال استقلال میهن و حق آزادی خلق ها - همچنین مضاعف بر آن در عرصه سازمانی- بطور محترمانه و دوستانه رفتار و عمل خواهد کرد. اساساً عدم دخالت در انقلاب به عنوان مسئله خلق مربوطه هر میهنی مهم می باشد؛ همچنین مسئله ای هست که از شرایط تاریخی محسوس نشأت می گیرد، یعنی به عبارتی نباید از خارج دخالت صورت گیرد، یکپارچگی سازمانی تجزیه گردد که شرط آن هم احتراز از نوکری برای بورژوازی ملت حاکم از طریق تزه های سوسیال شوون است، لذا بر اساس یاری و کمک دوستانه و متقابل با خلق های همسایه و نیروهای انقلابی این خلق ها، هیچ مسئله و یا مشکلی نخواهد بود که قابل حل نباشد. داشتن رویکردی مشترک در موضوعات اساسی راه بر همبستگی های بسیار قوی می گشاید. بصورت بی تفاوت، رهاساختن هر بخش از کردستان در داخل مرزهای دولت های استعمارگر- حال چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن- و پذیرش هر نظریه مخالف مبدأ، مانعی بر سر راه ایجاد اتحاد و توافق انقلابی است. ایجاد هر نوع وحدتی، مسئله خاص خود خلق کرد است. تغییر این مبدأ با توسل به هیچ «نسخه ای انقلابی» دیگر امکان پذیر نیست. یگانه معنای این مبدأ برای انقلابی های کردستان، ایجاد رابطه ای است که بر اساس استقلال کشورها، آزادی خلق ها و نیز برابری در تمامی عرصه ها و عدم دخالت در امورات داخلی آنها باشد. در نظر ما، تفاسیر درست و یگانه انترناسیونالیسم پرولتر هم امر به چنین طرزکاری است.

در همین رابطه راه حل های چاره یابی ای که به شکل «خودمدیریتی در زبان و فرهنگ»، «یکپارچگی فدرال» و «خودمدیریتی منطقه ای» در پیوند با مسأله ای ملی از جانب «انقلابیون» ملت سرکوب شده و یا انقلابیونی که با آنها تمایز داشته اما همان چیز را بر زبان می رانند، مطرح می گردند ارتجاعی بوده و در روزگار ما با تز «دولت مستقل» که تنها شکل تفسیر صحیح حق تعیین سرنوشت از سوی خود ملتها می باشد، مغایر می باشد. دولت مستقل در شرایط موجود تنها راه حل صحیح و به علت صحتش تزی انقلابی می باشد، دیگر تزه ها و راه حل های چاره یابی به دلیل اینکه با مرزهای دولت کاری ندارند رفرمیست بوده و به دلیل رفرمیست بودنشان هم تزه های ارتجاعی اند.

جنبش رهایی کردستان که در عرصه های اقتصادی، سیاسی و دیگر عرصه ها ایجاد کشوری مستقل را هدف قرار داده، در مناسبات خود با خلق های دنیا و منطقه و در راس آن خلق های همسایه، منافع جهانی

پرولتاریا را اساس کار خود قرار می دهد. این منافع مقتضی هر چه باشند رفتاری متناسب با آن را انجام می دهد.

جنبش رهایی بخش کردستان بنا به ضرورت ساختار طبیعی اتحادی که در آن قرار دارد، طرفدار ایجاد وسیعترین مناسبات با جنبشهای طبقه‌ی کارگر در کشورهای امپریالیست، جنبشهای رهایی بخش، دولت و حکومت‌های در حال مبارزه بر ضد امپریالیست و همچنین کشورهای سوسیالیست می باشد. در همین پیوند، اصل بنیادینی که جنبش رهایی بخش کردستان مد نظر قرار می دهد این است: بدون وجود مبارزات استقلال خواهی، دموکراسی و سوسیالیسم که خلقهای دنیا بر ضد امپریالیسم به پیش می برند و بدون تامین حمایت و پشتیبانی این مبارزات، جنبش (جنبش رهایی بخش کردستان) به موفقیت دست نخواهد یافت.

کشورهای سوسیالیست را «امپریالیست» و «فاشیست» اعلان نمودن، یکی از بزرگترین بدهیهایی می باشد که در حق جنبش رهایی بخش کردستان می توان انجام داد.

توسعه مناسبات با تمامی کشورهای سوسیالیست که شامل چین و اتحاد جماهیر شوروی نیز می باشد و همخوان با مبادی انترناسیونالیسم پرولتر است را همچون وظیفه‌ی انقلابی می دانیم. بایستی درگیریها و انشعابات درونی جنبش جهانی کمونیست را از مسئله موجودیت کشورهای سوسیالیست متمایز دانست. تقابل و ضدیت با جریان‌ات ریویونیست به معنای ضدیت با کشورهای سوسیالیست نمی باشد. نباید در حق کشورهای سوسیالیست به شکلی نابجا و «اولورتا»^۱ سخن بر زبان راند، بلکه باید از ایستاری متناسب، بجا و عالی برخوردار بود. چنین ایستاری مانعی بر سر راه مبارزه ما با ریویونیسم ایجاد نمی کند، برعکس ما را به یک دیدگاه صحیح، معنادار و نتیجه بخش تر می کشاند.

جنبش‌های رهایی بخش ملی و طبقه کارگر، متفقان طبیعی ما می باشند. بایستی سعی بر استفاده از تمامی تجربیات آنها نموده و در سطوح مختلف با این جنبش‌ها مناسبات فشرده‌ای را گسترش دهیم. به ویژه جنبش‌های طبقه کارگر و رهایی ملی در تبلیغ حقوق ملی و به حق میهنمان که هنوز به خلق‌های جهان شناسانده نشده‌اند و مبارزه‌ای که در راستای این حقوق صورت می گیرد، توانمندترین پشتیبان می باشند. اگر این پشتیبانی در تبلیغ صورت گیرد، بسیار راحت می توان یاری و همکاری خلق‌های جهان را جذب نمود.

امروز به دلیل اینکه جنبش رهایی بخش کردستان با تئوری، برنامه و سازمانش فریادی نیرومند را دارا نمی باشد، نمی تواند با انبوهی از نیروهایی که جهت همکاری با خلق کرد آماده می باشند، ارتباط برقرار نماید. سازمانهای مرتجع‌ی که دعوی برحق کردستان را استثمار کرده و به خاطر منافع عشیره‌ای - فئودالی خویش آن را به امپریالیست‌ها می فروشند، نگرش‌های مثبت خلق‌های دنیا نسبت به مبارزه ما را با شک و گمان مواجه ساخته و این نیز به میزانی مهم راه را بر انزوای خلق ما گشوده است.

^۱ اولورتا یعنی نابجا

ما بر این باوریم که اگر جنبش‌رهای بخش کردستان با سازماندهی، برنامه و تئوری انقلابی، خود را از نو به خلق‌های دنیا بشناساند، مطلقاً بزرگترین پشتیبانی را از آنها دریافت خواهد نمود.

۵- جایگاه انقلاب کردستان در انقلاب جهان و خاورمیانه

جایگاه و اهمیت انقلاب کردستان در درون انقلاب جهان و خاورمیانه با جایگاه و اهمیت خاورمیانه و کردستان در درون نظام امپریالیست به شدت مرتبط است.

نقشه سیاسی خاورمیانه، در راستای منافع امپریالیسم، استعمارگری و فئودالیسم شکل گرفته و با مطالبات خلق مبنی بر رهایی ملی، دموکراسی و اتحاد متضاد می‌باشد. در گذشته این نقشه سیاسی که از جانب کمالیست‌ها و موناشری‌های عرب و ایران که با امپریالیست‌های فرانسه و انگلیس دست به مسامحه زده و به مزدوری آنها می‌پرداختند، ترسیم شده بود، در جوهر و اندرون خود خلق‌های خاورمیانه را از هم متفرق ساخت، در را بر روی سرکوب‌های ملی‌ای همچون استعمار، استیلا و اشغال گشود و بدین ترتیب دعوایشان مبنی بر رهایی ملی، دموکراسی و اتحاد را با دشواری مواجه ساخت و مانعی برای آن شد، امروزه نیز از جانب ایالات متحده آمریکا که سرکردگی نظام امپریالیسم را برعهده دارد - که خواستار تداوم رژیم استعمار و سرکوب موناشری، کمالیست صهیونیست و امپریالیست به شکلی راحت و همانگونه که هست، می‌باشد - به عنوان بزرگترین کارت در برابر مبارزات خاورمیانه در راستای رهایی ملی، دموکراسی و اتحاد و به تدریج سوسیالیسم به کار گرفته می‌شود.

اگر در خاورمیانه صهیونیسم، کمالیسم، موناشریسم و مذهب‌گرایی متعفن نباشد، امپریالیسم به سختی سر پا خواهد ایستاد. امپریالیسم نمی‌تواند از نیروی خود را از این ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک دریافت می‌دارد که راه را بر سرکوب‌های ملی، اشغال، قتل عامها و همچنین چالش‌های ساختگی در میان خلق‌ها می‌گشایند. دلیل اساسی پیشرفت آهسته و همراه با درد مبارزه بر ضد امپریالیسم در خاورمیانه نیز همین ساختارهای سیاسی-ایدئولوژیک مرتجع، شوونیستی، وابسته و استعمارگری می‌باشند که نقش «اسب تروای» امپریالیسم را بازی می‌کنند.

جایگاه و اهمیت انقلاب کردستان در خاورمیانه، ناشی از این است که کردستان در دوران این ساختار آشفته و مرتجع خاورمیانه از موقعیتی کلیدی برخوردار می‌باشد. گویی کردستان «گوردیون» خاورمیانه می‌باشد. اگر گرهی که در گوردیون می‌باشد، گشوده گردد، باقی آسان خواهد شد. به دلیل اینکه کردستان سرزمینی است که به چهاربخش تجزیه گشته و در هر بخش نیز سرکوب ملی به شکلی شدید اعمال می‌گردد و در صدد آنند که فئودالیسم را به سختی سر پا نگه دارند، لذا در وضعیت مهمترین منشأ ارتجاع در خاورمیانه قرار دارد. به ویژه یکی از دلایل عدم پیشرفت مبارزه برای انقلاب در میان خلق‌های همسایه به شکلی آسان، همین ساختار موجود در کردستان می‌باشد. اگر سعی بر تغییر این ساختار از راه انقلاب گردد، آشکار است که مبارزات خلق‌های همسایه با پیشرفت همراه خواهد بود.

اگر ریشه ارتجاع خشک نگردهد، ارتجاع مناطق و نواحی همسایه که از این منشأ تغذیه می‌کنند، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در حالی که مبارزه خلق‌های همسایه را از طریق ارتجاع، شوونیسم و سوسیال-شوونیسم که منشأ خود را از وابسته‌گرداندن کردستان می‌گیرد، زهر آگین می‌کنند، به سختی فئودالیسم را سرپا نگه داشته و با افکار تسلیمیت‌گرا و رفرم‌گرایی بورژوازی و خرده‌بورژوازی نیز مبارزه خلق کردستان را زهر آلود می‌کنند. پاره کردن زنجیر وابستگی و حداقل گسترش مبارزه‌ای در این راستا، مبارزه خلق‌های همسایه و در رأس آن خلق کردستان را با جهش مواجه خواهد ساخت. بایستی ریشه ارتجاع را خشکانید که منشأ وابستگی کردستان می‌باشد. تا زمانی که جهت پیکان (نوک تیر) بدین سو نباشد، در خاورمیانه و حداقل در کشورهای همسایه کردستان گسترش جنبش‌های بخش خلق به رهبری پرولتاریا سخت خواهد بود و در واقع با سختی مواجه نیز خواهد گشت. این موقعیت استراتژیک خاورمیانه و کردستان به عنوان بخشی از خاورمیانه که با همدیگر در پیوند می‌باشند، به ما امکان درک اهمیت و نقش انقلاب کردستان در درون انقلاب جهان را عرضه می‌دارد.

می‌توانیم جایگاه و اهمیت انقلاب کردستان در خاورمیانه را به نقش و اهمیت انقلاب ویتنام در چین-هند تشبیه نماییم. همانگونه که انقلاب ویتنام، به رهبری پرولتاریا نقش کلید انقلاب هند و چین را بازی کرده است، انقلاب کردستان نیز در شرایط زمانی و مکانی متفاوت به رهبری پرولتاریا نقش کلید انقلاب خلق خاورمیانه را بازی خواهد کرد. به علاوه همانگونه که انقلاب ویتنام، در دور ساختن امپریالیسم از هند و چین و پس کشیدن آن در گستره جهانی نقشی تاریخی و بزرگ را ایفا نموده، انقلاب کردستان نیز در دور ساختن امپریالیسم از خاورمیانه نقش اساسی را ایفا خواهد نمود و در گستره جهانی نیز در سیر قهقراپی آن نقش تاریخی و بزرگ را ایفا خواهد کرد.

جایگاه و اهمیت انقلاب کردستان در انقلاب جهان، در درجه اول به عنوان محصول محیطی است که در آن جریانات ریزونیست مدرن به میزانی عظیم به جنبش جهانی کمونیست صدمه زده و یکپارچگی آن را تجزیه کرده‌اند؛ دوم اینکه قرار گرفتن آن در نقطه‌ای از منطقه‌ای چون خاورمیانه می‌باشد که در آن، نیروهای سوسیالیست و امپریالیست در درون مبارزه‌ای بزرگ بوده و هر کدام از آنها در حال تدارکی فشرده برای رقم زدن این مبارزه به نفع خویش می‌باشند. امروزه جنبش جهانی کمونیست در مقیاسی عظیم صدمه خورده و یکپارچگی آن تجزیه گشته است. در حالی که جنبش انقلابی پرولتر کردستان هنوز در عنفوان جوانی بود، زیانهای بزرگی از این وضعیت نسبیش شد. اما علی‌رغم این، اگر مبارزاتش در مقابله با هردو جریان ریزونیستی و جنگ با استعمارگری را بصورت سازمانی پولادین و نیرومند پرولتر در آورد، مسلماً تمامی جماعات پرولتر و خلق‌های جهان فایده‌ای عظیم از آن خواهند برد. پرولترهای انقلابی کردستان، فراروی تحقق چنین رسالت تاریخی پراهمیتی قرار گرفته‌اند. هردو جریان ریزونیست، با معرفی نادرست خلق کرد و نیز میهن‌های سوسیالیستی به‌مثابه کشورهای امپریالیستی و فاشیست، در نوکری کردن برای استعمارگران در رقابت هستند که پرولترهای انقلابی کردستان باید همانند «گریز از وبا» از آنها بگریزند و مسلماً جنگ با این جریانات و خاتمه‌دادن به موجودیت آنها برایشان کار دشواری نیست. کردستان، در راستای تحقق چنین رسالتی، عرصه‌ای بسیار مناسب می‌باشد. در کشورهای که شرایط آن برای انقلاب کاملاً مناسب نیست، ریزونیسم به آسانی شکست‌پذیر

نخواهد بود. اما در میهنی همچون کردستان که در آن حیاتی خارج از انقلاب هیچ تمایزی با حیاتی حیوانی ندارد، ریزوینیسیم هیچ‌گونه وعده‌ای نمی‌دهد. حتی اگر بدهد هم بیهودگی آن را براحتی می‌توان دریافت.

در کشوری که خیلی وقت است ماهیت هرگونه ملی‌گرایی بورژوازی و خرده‌بورژوازی در آن برملاگشته و در قبال چندرغازی حاضر به خودفروشی هستند، برافراشتن پرچم پرولتر از طرفی علیه ریزوینیسیم و از دیگر طرف علیه برادر دوقلوی آن یعنی ملی‌گرایی بورژوازی و خرده‌بورژوازی که همانند آن نقاب برچهره زده‌اند، رسالت و وظیفه مقدس پرولترهای انقلابی کردستان است.

اگر توأم با استقلال کشورها این رسالتش را بجای آورد، پرولترهای انقلابی کردستان، سازمانی کمونیستی مؤید و مظفری را به پرولترهای جهان و خلق‌های آن تقدیم داشته و آنگاه رسالت تاریخی خود را بجای خواهند آورد و خلق هم بدان مفتخر خواهد شد.

انقلاب کردستان، جزیی از انقلاب پرولتاریایی جهان است که با انقلاب اکتبر آغاز و در سایه ظهور جنبش‌های رهایی‌بخش ملی نیرومند گردید. چه‌بسا در مقابله با جنگ تحریک گرانه امپریالیسم، مبارزات رهایی‌بخش ملی، دموکراتیک و سوسیالیستی خلق‌های جهان - اگرچه دشوار و امکان‌ناپذیر هم باشد - وارد مرحله‌ای نوین شده است. بنابراین از سال ۱۹۴۵ بدین‌سو انقلاب در کشورهای گوناگون در میان و در نتیجه یک جنگ امپریالیستی روی نداده، بلکه در دورانی روی داده که چنین جنگی در میان نبوده است. امروزه برتری قطعی‌ای که خلق‌های جهان در برابر امپریالیسم کسب نموده‌اند، انجام انقلاب در هر یک از کشورها را میسر گردانیده است.

به خاطر همین دلایل (دشواری وقوع جنگی نوین جهانی و نیرومند شدن زمینه‌های انقلاب در یکایک کشورها) امپریالیست‌ها را بر آن داشت که مواضع خود را نیرومندتر سازند و با بکارگیری مزدوران خود، مبارزات خلق‌های جهان را از نطفه خفه نمایند. امپریالیست‌ها که به شدت نیروهایشان را در آفریقا و آسیا از دست دادند، در حالی که بدون منابع غنی نفت نمی‌توانند به سر برند، سعی دارند به خاورمیانه که با موقعیت استراتژیک، جغرافیایی و سیاسی خویش جایگاه مهمی دارد، فشار آورند. همانگونه که در سرآغاز این بخش آشکار ساختیم، با بکارگیری ساختار ایدئولوژیک - سیاسی نیروهای واپس‌گرا که مزدور و سازشکار هستند، سعی می‌کنند که مبارزات خلق‌های خاورمیانه را طی منفعل و منحرف‌ساختنشان دچار نابودی سازند. دومین نقش مهم انقلاب کردستان در این زمینه خود را می‌نمایاند. ضعیف‌ترین حلقه از امپریالیسم که در صدد نیرومند ساختن خود در خاورمیانه است، در کردستان شکل می‌گیرد. این حلقه هم سبب ژرف‌تر شدن مبارزات انقلابی شده و این نیز راه را بر پاره‌گشتن آن خواهد گشود. این امر، به دنبال نضج مبارزات انقلابی خلق‌های خاورمیانه به پیروزی خواهد رسید. آنگاه، سیستم امپریالیستی که از خاورمیانه بیرون رانده شده، مسلماً زمان آن زود فرامی‌رسد که طی چند ضربه کارآمد در تاریخ مدفون گردد.

طی تحقق این دو امر، یعنی: مبارزه با جریان‌ات ریویونیستی مدرن و پیروزی پرولتاریا در جنگ استقلال میهن و از دیگر طرف انقلاب کردستان، با توسل به جنبش‌های بخش ملی، با سوق دادن امپریالیسم به سوی انحطاط و پاره‌ساختن آخرین حلقه‌های ضعیف آن مسلما در تمامی جهان اهمیت یافته و ماهیت یاری‌گر خود را اثبات می‌سازد.

نتیجه‌گیری از تمامی مسایل تشریح شده این است که: در نظر ما انترناسیونالیسم پرولتری، با مبارزات‌های بخش ملی و اجتماعی کشورهای مختلف در تباین و تضاد نیست. درست برعکس، تنها از طریق همخوانی و هماهنگی با شرایط آشکار کشورهای، قادر است شالوده‌اش را تشکیل دهد. زیرا انترناسیونالیسم پرولتری از نوعی راهکار صحیح تفسیر کردن برخوردار است. آن هم این است که فرد باید در میهن خود در راه انجام انقلاب دست به مبارزه بزند و مسلما آن یگانه خط‌مشی انقلابی صحیح، بلحاظ مادی و معنوی یاری‌گر تمام دنیا می‌باشد.

